



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دائرة المعارف

مختصر
فضل
ارباب
حبا

از بیانات و روایات حکومت اسلامی و مردم

۱۷

احمد نوح علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۱۷
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۲۵	فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی
۲۷	بخش یازدهم: تعاملات حکومت اسلامی و مردم
۲۷	الف. حکومت اسلامی با محوریت رسول خدا و ولی امر:
۲۷	۱. جایگاه حکومت در اسلام
۲۸	۲. ضرورت وجود حکومت
۲۸	اشاره
۲۸	ضرورت حکومت
۲۹	۳. ولایت و حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی(ره)
۲۹	۱. مجموعه قوانین برای اصلاح جامعه کافی نیست
۳۰	۲. ماهیت و کیفیت قوانین اسلام
۳۲	۳. سنت و رویه رسول اکرم(صلی الله علیه و آله)
۳۳	۴. ضرورت استمرار اجرای احکام
۳۵	۵. رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)
۳۵	اشاره
۳۶	بررسی نمونه هایی از احکام اسلامی
۳۶	الف. احکام مالی
۳۹	ب. احکام دفاع ملی
۴۰	ج. احکام احقاق حقوق و احکام جزایی
۴۰	۶. لزوم انقلاب سیاسی

۴۲	۷. لزوم وحدت اسلامی
۴۴	۸. لزوم نجات مردم مظلوم و محروم
۴۶	۹. لزوم حکومت در اخبار و روایات
۵۱	۴. تعریف حاکمیت اسلامی
۵۴	۵. هدف از بعثت و مأموریت انبیاء(علیهم السلام)
۵۴	اشاره
۵۷	فقهاء، مورد اعتماد پیامبر
۵۸	۶. رفتار ولی خدا در مقابل عهد شکنان
۵۸	اشاره
۵۹	ویژگی ها و فضائل امام علی(علیه السلام)
۵۹	۷. مظلومیت ولی امر معصوم، بین مسلمین
۵۹	اشاره
۶۰	۱. مظلومیت امام در خلافت
۶۱	۲. شجاعت و دشمن شناسی امام(علیه السلام)
۶۳	۸. فضیلت جهاد در تثبیت حکومت اسلامی
۶۳	اشاره
۶۵	تفسیر
۶۸	یاری الهی
۶۹	برگشت ضمیر «علیه» به رسول اکرم(صلی الله علیه و آله)
۷۱	استدلال بعضی به جمله فوق بر این که سکینت بر ابو بکر نازل شده و چند اشکال بر آن
۷۵	مراد از «كَلِمَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و «كَلِمَةُ اللَّهِ» در آیه شریفه
۷۷	در راه جهاد عذر و بهانه نیاورید و با هر وسیله ممکن (اموال و انفس) جهاد کنید
۸۰	عتاب در آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» عتاب جدی نیست، بلکه مفید غرض دیگری است
۸۲	استدلال به آیه فوق بر صدور گناه از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مردود است
۹۱	مفسده حضور منافقین در میان صفوف مؤمنین مجاهد
۹۳	بحث روایی

- نقد و بررسی استدلال به آیه غار بر فضیلت ابو بکر ----- ۹۹
- نقد و رد روایاتی که می گویند سکینت بر ابو بکر نازل شد ----- ۱۰۳
- آماده شدن مسلمین برای جنگ با رومیان و خطبه پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای آنان قبل از حرکت به سوی تبوک ----- ۱۰۸
- چند روایت در ذیل آیه شریفه: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنُتَ لَهُمْ...» ----- ۱۱۲
- داستان ----- ۱۱۳
- بیان آیات ----- ۱۱۸
۹. نقشه های شوم در قبال جهاد فی سبیل الله ----- ۱۲۰
- اشاره ----- ۱۲۰
- تفسیر ----- ۱۲۱
- متخلفان از جهاد، آماده زیاده خواهی! ----- ۱۲۱
۱. ارزش جهاد در راه خدا ----- ۱۲۸
۲. دعوت به مبارزه و نکوهش از نافرمانی کوفیان ----- ۱۳۰
۳. مظلومیت امام(علیه السلام) و علل شکست کوفیان ----- ۱۳۱
۱۰. جهاد یا دفاع از اسلام و مسلمین، در غیبت امام معصوم(علیه السلام) ----- ۱۳۲
- فتاوی فقهای شیعه، در مسائل دفاع ----- ۱۳۲
- استفتاءات از مقام معظم رهبری آیت العظمی خامنه ای(حفظه) در باب جهاد ----- ۱۳۳
- ملحقات رساله آیت الله مکارم شیرازی ----- ۱۳۴
- احکام دفاع و امر به معروف و نهی از منکر: ----- ۱۳۴
۱۱. ولایت فقیه به استناد اخبار: ----- ۱۳۵
- اشاره ----- ۱۳۵
- جانشینان رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فقهای عادلند ----- ۱۳۵
- بحث در روایت «اذا مات المؤمن...» ----- ۱۴۴
- درباره متن این روایت ----- ۱۴۵
- در مفهوم روایت ----- ۱۴۶
- بحث در روایت الفقهاء امناء الرسل ----- ۱۴۹
۱۲. مسؤولیت های رهبری در نظام اسلامی ----- ۱۵۰

۱۳. حقوق ولی امر در نظام اسلامی ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱
- سه حقوق متقابل مردم و رهبری ۱۵۲
- حق ولی و حق رعیت (از سخنرانی های امام(علیه السلام) در صحرای صفین) ۱۵۳
۱. حقوق اجتماعی ۱۵۴
۲. حقوق متقابل رهبری و مردم ۱۵۵
۳. روابط سالم و متقابل رهبر و مردم ۱۵۷
۱۴. مرجعیت فقهی جامع الشرائط در جامعه اسلامی ۱۵۸
- اشاره ۱۵۸
- علما منصوب به فرمان روایی اند ۱۵۹
- بحث در روایت ابی خدیجه ۱۶۰
۱۵. حکومت اسلامی بر وفق قانون ۱۶۲
- ب. وظائف، بایدها ونبایدهای حاکم اسلامی ۱۶۷
۱. ضرورت خود سازی حاکم اسلامی ۱۶۷
۲. اخلاق حاکم اسلامی و روش برخورد با مردم ۱۶۹
۳. پرهیز از غرور و خود پسندی ۱۷۳
۴. کسب رضای خداوند و رضایت عموم مردم ۱۷۴
۵. رازداری و حفظ اسرار مردم ۱۷۵
۶. انتخاب مشاورین آگاه و صالح ۱۷۶
۷. رعایت اصول وروش صحیح در روابط اجتماعی ۱۷۸
۸. شناخت اقشار گوناگون اجتماعی ۱۸۰
- اشاره ۱۸۰
- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی ۱۸۱
۹. انتخاب صالح ترین افراد، به عنوان فرماندهان نظامی ۱۸۲
۱۰. انتخاب بهترین افراد، برای قضاوت و داوری ۱۸۷
۱۱. انتخاب عوامل و کارگذاران پس از آزمایش و مشورت ۱۸۸

۱۲. رعایت حال مالیات دهندگان و مصالح آن ها ۱۹۰
۱۳. انتخاب مطمئن ترین افراد، برای انشاء و ارسال نامه ها ۱۹۱
۱۴. سفارش بازرگانان و صاحبان صنایع، به نیکوکاری ۱۹۳
۱۵. رعایت حال محرومان و رسیدگی به آن ها ۱۹۵
۱۶. اخلاق حاکم با خویشاوندان خود ۱۹۸
۱۷. روش برخورد و تعامل با دشمن ۱۹۹
۱۸. خودداری و پرهیز از ریختن خون ناحق ۲۰۱
۱۹. اجتناب از خود پسندی و منت گذاری ۲۰۲
۲۰. اجتناب از امتیاز خواهی و رانت خواری ۲۰۳
۲۱. قضاوت و حل و فصل مشکلات و مرافعات ۲۰۵
- اشاره ۲۰۵
۲۰۶. دادرسی با فقیه عادل است ۲۰۶
- آیات دال بر موضوع ولایت ۲۱۰
- روایت مهم و معروف مقبوله عمر بن حنظله ۲۱۹
- تحریم دادخواهی از قدرت های ناروا ۲۲۰
- حکم سیاسی اسلام ۲۲۲
۲۲. هدایت و نظارت در رویدادهای اجتماعی ۲۲۲
۲۳. رفتار حاکمیت با شهروندان غیرمسلمان ۲۲۸
- اشاره ۲۲۸
- هشدار از بد رفتاری با مردم ۲۲۹
۲۴. اخلاق مدیران و کارگذاران حکومت ۲۲۹
- اشاره ۲۲۹
۱. اخلاق کارگزاران حکومتی ۲۳۰
۲۵. نکوهش سوء استفاده از بیت المال ۲۳۱
- اشاره ۲۳۱
۱. علل نکوهش یک کارگزار خیانت کار ۲۳۲

- ۲۳۳ ۲. نکوهش از سوء استفاده در بیت المال
- ۲۳۳ ۲۶. پرهیز حاکم از اشرافی گری و رفاه زدگی
- ۲۳۸ ۲۷. اجتناب از دنیای دنیا پرستان
- ۲۴۰ ۲۸. اعتدال و اجتناب از اسراف
- ۲۴۱ ۲۹. ایجاد صلح بین طوائف و قبیله ها
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ مبانی صلح و سازش مسلمین
- ۲۴۲ ۳۰. واقع نگری و تصمیم صحیح در مقابله با دشمن
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۳ ۱. واقع نگری در برخورد با دشمن
- ۲۴۳ ۲. ضرورت جهاد با شامیان
- ۲۴۵ ج. وظائف، بایدها و نبایدهای مردم، در حکومت اسلامی
- ۲۴۵ ۱. اطاعت و حمایت از ولی امر در حکومت اسلامی
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ تفسیر
- ۲۴۹ وجه تکرار کلمه «طیعوا» در آیه شریفه
- ۲۵۴ پاسخ به این توهم که اطاعت اولی الامر واجب است هر چند معصوم نباشند
- ۲۶۰ احتمال این که معنای «اولوا الامر» اهل حل و عقد (مقامات حکومتی) باشند و رد این احتمال
- ۲۶۴ آن چه از حدیث «لا تجتمع امتی علی خطاء» بر می آید
- ۲۷۴ یکی دیگر از حرف های عجیب در باره آیه شریفه «طیعوا الله...»
- ۲۷۶ نظریه پیروان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در معنای اولوا الامر و رد اشکالاتی که بر این نظریه شده است
- ۲۸۲ معنای: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»
- ۲۸۵ بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»
- ۲۸۶ اولوا الامر چه کسانی هستند؟!
- ۲۹۲ پاسخ چند سؤال
- ۲۹۴ گواهی احادیث

۲. وارد نشدن در فتنه ها - - - - - ۲۹۶
۳. باز داشتن ابو موسی اشعری از فتنه انگیزی - - - - - ۲۹۸
۴. پرهیز و اجتناب از پیمان شکنی با حاکم اسلامی - - - - - ۲۹۹
- اشاره ۲۹۹
۱. علل شکست ملت ها (علل شکست کوفیان و پیروزی شامیان) - - - - - ۳۰۱
۲. نفرین به امت خیانت کار - - - - - ۳۰۲
۵. ارتکاب نافرمانی از دستور امام و عقوبت آن - - - - - ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
۱. نکوهش کوفیان - - - - - ۳۰۳
۲. علل شکست و نابودی کوفیان - - - - - ۳۰۴
۶. پرهیز از حيله و نیرنگ در مقابل حاکمیت اسلامی - - - - - ۳۰۴
- اشاره ۳۰۴
- پرهیز از حيله و نیرنگ - - - - - ۳۰۵
۷. مخالفت بعضی از صحابه در همراهی با لشکر اسامه - - - - - ۳۰۵
۸. حدیث لوح و قلم، و مخالفت بعضی از صحابه - - - - - ۳۱۲
۹. فریب نخوردن از دنیا و دل بستن به آخرت - - - - - ۳۱۹
- اشاره ۳۱۹
۱. تعریف دنیا - - - - - ۳۲۰
۲. والایی نعمت های قیامت - - - - - ۳۲۰
۱۰. قاسطین و نیرنگ های معاویه و عمر و عاص و فریب کوفیان - - - - - ۳۲۱
- اشاره ۳۲۱
۱. ضرورت ستایش پروردگار - - - - - ۳۲۲
۲. علل شکست کوفیان - - - - - ۳۲۲
۱۱. ناکتین و شورای سقیفه - - - - - ۳۲۳
- اشاره ۳۲۳
۱. گفتگو در روز شورا - - - - - ۳۲۴

۲. شکوه از قریش ۳۲۴
۳. شکوه از ناکثین ۳۲۵
۱۲. سران ناکثین و انتظارات بی جا و ناعادلانه ۳۲۶
- اشاره ۳۲۶
۱. شناسایی طلحه و زبیر ۳۲۶
۲. وصف بیعت بی همانند ۳۲۷
۳. شکوه از طلحه و زبیر ۳۲۸
۱۳. ناکثین و برخورد حاکمیت اسلامی ۳۲۸
- اشاره ۳۲۸
۱. ضرورت اطاعت از رهبری ۳۲۹
۲. افشاء توطئه ناکثین ۳۲۹
۱۴. محوریت طلحه و زبیر در طیف ناکثین ۳۳۰
- اشاره ۳۳۰
- پاسخ به ادعاهای سران جمل ۳۳۱
۱۵. ناکثین و اصحاب جمل در بصره ۳۳۲
- اشاره ۳۳۲
- امام(علیه السلام) و شناساندن ناکثین «اصحاب جمل» ۳۳۲
۱۶. دشمنی سران قریش و توطئه های قاسطین ومارقین: ۳۳۳
- اشاره ۳۳۳
۱. والایی پروردگار ۳۳۵
۲. نکوهش تکبر و خودپسندی شیطان ۳۳۵
۳. آزمایش ها درمان تکبر ۳۳۶
۴. هشدار از دشمنی های شیطان ۳۳۸
۵. پرهیز از تکبر و اخلاق جاهلی ۳۴۰
۶. پرهیز از سران متکبر و خود پسند ۳۴۱
۷. ضرورت عبرت از گذشتگان ۳۴۲

- ۳۴۴ ۸. فلسفه آزمایش ها
- ۳۴۷ ۹. فلسفه حج
- ۳۴۹ ۱۰. پرهیز از ستم کاری
- ۳۵۰ ۱۱. فلسفه عبادات اسلامی
- ۳۵۰ ۱۲. تعصب ورزیدن زشت و زیبا
- ۳۵۳ ۱۳. علل پیروزی و شکست ملت ها
- ۳۵۶ ۱۴. ره آورد بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)
- ۳۵۸ ۱۵. علل نکوهش و سقوط کوفیان
- ۳۶۱ ۱۶. قاطعیت امام در نبرد با منحرفان
- ۳۶۱ ۱۷. سوابق درخشان شجاعت و فضائل امام (علیه السلام)
- ۳۶۳ ۱۸. خیره سری و دشمنی سران قریش
- ۳۶۴ ۱۹. الگوهای کامل ایمان
- ۳۶۵ ۱۷. بی وفائی امت اسلام، با امام علی (علیه السلام)
- ۳۶۵ اما درد دل وسوز درون
- ۳۷۱ فهرست منابع و مآخذ
- ۳۷۵ درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 17

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. - ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امام اسلامی. - ج. 16. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication --- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباطات وتعاملات

خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن کریم ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت عصمت و طهارت

جلد 17: ارتباط و تعامل حکومت اسلامی و مردم

احمد فرخ

ص: 3

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات انسان و جهان

جلد 17: ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم

احمد فرخ

انتشارات ذکری / قم / 1400 ش

شمارگان 1000 نسخه

شابکین جلد ؛ 7-44-6319-622-978

شابک دوره؛ 7-28-6319-622-978

آدرس مرکز پخش : قم، خیابان معلم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش : 025-37735547

ص: 4

فهرست مطالب

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

بخش یازدهم: تعاملات حکومت اسلامی و مردم ۱۳

الف. حکومت اسلامی با محوریت رسول خدا و ولی امر: ۱۳

۱. جایگاه حکومت در اسلام ۱۳

۲. ضرورت وجود حکومت ۱۴

۳. ولایت و حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی علیه السلام ۱۵

۴. تعریف حاکمیت اسلامی ۳۷



۵. هدف از بعثت و مأموریت انبیاء علیهم السلام ۴۰
۶. رفتار ولی خدا در مقابل عهد شکنان ۴۴
۷. مظلومیت ولی امر معصوم، بین مسلمین ۴۵
۸. فضیلت جهاد در تثبیت حکومت اسلامی ۴۹
۹. نقشه‌های شوم در قبال جهاد فی سبیل الله ۱۰۶
۱۰. جهاد یا دفاع از اسلام و مسلمین، در غیبت امام معصوم علیه السلام ۱۱۸
۱۱. ولایت فقیه به استناد اخبار: ۱۲۱
۱۲. مسؤولیت‌های رهبری در نظام اسلامی ۱۳۶
۱۳. حقوق ولی امر در نظام اسلامی ۱۳۷
۱۴. مرجعیت فقهای جامع الشرائط در جامعه اسلامی ۱۴۴
۱۵. حکومت اسلامی بر وفق قانون ۱۴۸
- بخش یازدهم: تعاملات حکومت اسلامی و مردم** ۱۵۳
- ب. وظائف، بایدها و نبایدهای حاکم اسلامی ۱۵۳

۱۵۳.....	۱. ضرورت خود سازی حاکم اسلامی
۱۵۵.....	۲. اخلاق حاکم اسلامی و روش برخورد با مردم
۱۵۹.....	۳. پرهیز از غرور و خود پسندی
۱۶۰.....	۴. کسب رضای خداوند و رضایت عموم مردم
۱۶۱.....	۵. رازداری و حفظ اسرار مردم
۱۶۲.....	۶. انتخاب مشاورین آگاه و صالح
۱۶۴.....	۷. رعایت اصول و روش صحیح در روابط اجتماعی
۱۶۶.....	۸. شناخت اقشار گوناگون اجتماعی
۱۶۸.....	۹. انتخاب صالح‌ترین افراد، به عنوان فرماندهان نظامی
۱۷۳.....	۱۰. انتخاب بهترین افراد، برای قضاوت و داوری
۱۷۴.....	۱۱. انتخاب عوامل و کارگزاران پس از آزمایش و مشورت
۱۷۶.....	۱۲. رعایت حال مالیات دهندگان و مصالح آن‌ها
۱۷۷.....	۱۳. انتخاب مطمئن‌ترین افراد، برای انشاء و ارسال نامه‌ها



۱۴. سفارش بازرگانان و صاحبان صنایع، به نیکوکاری..... ۱۷۹
۱۵. رعایت حال محرومان و رسیدگی به آن‌ها..... ۱۸۱
۱۶. اخلاق حاکم با خویشاوندان خود..... ۱۸۴
۱۷. روش برخورد و تعامل با دشمن..... ۱۸۵
۱۸. خودداری و پرهیز از ریختن خون ناحق..... ۱۸۷
۱۹. اجتناب از خود پسندی و منت گذاری..... ۱۸۸
۲۰. اجتناب از امتیاز خواهی و رانت خواری..... ۱۸۹
۲۱. قضاوت و حل و فصل مشکلات و مرافعات..... ۱۹۱
۲۲. هدایت و نظارت در رویدادهای اجتماعی..... ۲۰۸
۲۳. رفتار حاکمیت با شهروندان غیرمسلمان..... ۲۱۴
۲۴. اخلاق مدیران و کارگزاران حکومت..... ۲۱۵
۲۵. نکوهش سوء استفاده از بیت‌المال..... ۲۱۷
۲۶. پرهیز حاکم از اِشرافی‌گری و رفاه زدگی..... ۲۱۹

۲۲۴..... ۲۲۴. اجتناب از دنیای دنیا پرستان.....

۲۲۶..... ۲۲۸. اعتدال و اجتناب از اسراف.....

۲۲۷..... ۲۲۹. ایجاد صلح بین طوائف و قبیله‌ها.....

۲۲۸..... ۳۰. واقع نگری و تصمیم صحیح در مقابله با دشمن.....

۲۳۱..... بخش یازدهم: تعاملات حکومت اسلامی و مردم.....

۲۳۱..... ج. وظائف، بایدها و نبایدهای مردم، در حکومت اسلامی.....

۲۳۱..... ۱. اطاعت و حمایت از ولیّ امر در حکومت اسلامی.....

۲۸۲..... ۲. وارد نشدن در فتنه‌ها.....

۲۸۴..... ۳. باز داشتن ابوموسی اشعری از فتنه انگیزی.....

۲۸۵..... ۴. پرهیز و اجتناب از پیمان شکنی با حاکم اسلامی.....

۲۸۸..... ۵. ارتکاب نافرمانی از دستور امام و عقوبت آن.....

۲۹۰..... ۶. پرهیز از حيله و نیرنگ در مقابل حاکمیت اسلامی.....

۲۹۱..... ۷. مخالفت بعضی از صحابه در همراهی با لشکر اسامه.....



۸. حدیث لوح و قلم، و مخالفت بعضی از صحابه..... ۲۹۸
۹. فریب نخوردن از دنیا و دل بستن به آخرت..... ۳۰۵
۱۰. قاسطین و نیرنگ‌های معاویه و عمر و عاص و فریب کوفیان..... ۳۰۷
۱۱. ناکثین و شورای سقیفه..... ۳۰۹
۱۲. سران ناکثین و انتظارات بی جا و ناعادلانه..... ۳۱۲
۱۳. ناکثین و برخورد حاکمیت اسلامی..... ۳۱۴
۱۴. محوریت طلحه و زبیر در طیف ناکثین..... ۳۱۶
۱۵. ناکثین و اصحاب جمل در بصره..... ۳۱۸
۱۶. دشمنی سران قریش و توطئه‌های قاسطین و مارقین:..... ۳۱۹
۱۷. بی وفائی امت اسلام، با امام علی علیه السلام..... ۳۵۱
- فهرست منابع و مآخذ..... ۳۵۷

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

بخش یازدهم: تعاملات حکومت اسلامی و مردم.

ص: 11

1. جایگاه حکومت در اسلام

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«لَا يَسْتَتَغْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةِ يَفْزَعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا(1) فَفِيهِ عَالِمٌ وَرَعٌ وَ أَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ وَ طَيِّبٌ بَصِيرٌ ثَقَّةٌ(2) اهل هر شهری را از سه چیز که برای دنیا و آخرتشان بدان پناهند بی نیاز نباشند و اگر ندارند اوباش و نابخردند: فقیه عالم پارسا، امیر خیرخواه مطاع، پزشک بصیر و مورد اعتماد.»

همان گونه که در روایت مذکور آمده است، جوامع بشری جهت بهره مندی از یک نظام فردی، اجتماعی، دینی و سیاسی کارآمد، نیاز به تشکیلاتی دارد که با

ص: 13

1- . الهمج - بالتحريك - : السفلة و الحمقى و الرعاع من الناس، يقال: قوم همج أى لا خير فيهم.

2- . حرّانى، ابن شعبه، تحف العقول، ص: 321.

اولویت و محوریت فقیه جامع الشرائط و داشتن امیری (حاکمی) با صلاحیت و قابلیت اطاعت و طبیی مورد اطمینان، اداره شود.

2. ضرورت وجود حکومت

اشاره

امام علی (علیه السلام) در خطبه 40 در مقابل خوارج، می فرماید:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يَجْمَعُ بِهِ الْفَيْءَ وَ يَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ (عليه السلام) لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ وَقَالَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّيِّبُ وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الشَّقِيُّ إِلَى أَنْ تَنْقَطِعَ مَدَنُهُ وَ تُدْرِكُهُ مَنِيَّتُهُ.» (1)

آن گاه که شعار خوارج را شنید که می گویند، لا حکم الا لله در سال 38 هجری در مسجد کوفه فرمود:

ضرورت حکومت

سخن حقی است، که از آن اراده باطل شد! آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی این ها می گویند زمام داری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمام داری نیک یا بد، نیاز مندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهر مند شوند و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه

ص: 14

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 82.

کرد. (1) جاده‌ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند. [در روایت دیگری آمده، چون سخن آنان را در باره حکمیت شنید فرمود] منتظر حکم خدا در باره شما هستم.

[و نیز فرمود:] اما در حکومت پاکان، پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می‌کند ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهرمندها می‌شود تا مدتش سر آید و مرگ فرارسد. (2)

3. ولایت و حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی (ره)

1. مجموعه قوانین برای اصلاح جامعه کافی نیست

برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می‌پرداخت: دست می‌برید؛ حد می‌زد؛ و رجم می‌کرد. پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید

ص: 15

1- . نفی: آنارشیزم Anarshism (که می‌گویند جامعه باید بدون حکومت اداره شود).

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 93.

و احکام نبود؛ بلکه هم چنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ما بلغ رسالت. رسالت خویش را به اتمام نمی رسانید، زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد.

قانون گذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه ها را اجرا می کند؛ و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاه ها را عاید مردم می سازد. به همین جهت، اسلام همان طور که قانون گذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه هم هست. (1)

2. ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از

ص: 16

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 26.

طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراد با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد.

برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند- انسان کامل و فاضل- انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کتاب «کافی» (1)

فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» (2)

و «کتاب» یعنی قرآن، «تَبَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (3) است. روشن گر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می کند

ص: 17

1- کتاب «الکافی فی الحدیث» مشهور به کافی از کتب اربعه شیعه تألیف محمد بن یعقوب کلینی. این اثر شامل 34 کتاب و 326 باب است و احادیث آن را تا شانزده هزار شمار کرده اند.

2- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 76-80.

3- اشاره است به آیه 89 سوره نحل: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...»؛ «و ما بر تو قرآن را فرو فرستادیم، در حالی که روشنگر هر چیز است».

(طبق روایات) که تمام آن چه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست (1). و در این شکی نیست.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی یابیم که اجرای آن ها و عمل به آن ها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

ما اکنون بعضی موارد را ذکر می کنیم، آقایان به موارد دیگر هم مراجعه کنند.

3. سنت و رویه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

سنت و رویه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:

اولاً، خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است:

والی به اطراف می فرستاده؛ به قضاوت می نشست و قاضی نصب می فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می کرده؛ معاهده و پیمان می بسته؛ جنگ را فرماندهی می کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند

ص: 18

1- . امام صادق (علیه السلام) فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسَّ تَطْيِيعَ عَبْدٍ يَقُولَ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ؛ خدای تبارک و تعالی بیان هر چیز را در قرآن فرو فرستاده، تا آنجا که به خدا سوگند چیزی از احتیاجات بندگان را فروگذار نکرده. و بنده نتواند بگوید کاش این در قرآن آمده بود، چه همان را خدا در قرآن بیان فرموده است.» (کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 77)

متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تعیین حاکم می کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند.

4. ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست (1).

تنها برای زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیات های مقرر گرفته نشود؛ یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنا بر این، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید. پس، برای این که هرج و مرج و عنان

ص: 19

1- . ابراهیم / 52؛ یونس / 2؛ حج / 49؛ احزاب / 40 و یس / 70.

گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد. بنا بر این، به ضرورت شرع و عقل آن چه در دوره حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می کنم: از غیبت صغرا (1) تاکنون که بیش از هزار سال می گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن 23 سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دو بیست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آن ها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.

هیچ کس نمی تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی

ص: 20

1- . دوازدهمین پیشوای شیعیان، حضرت حجت بن الحسن در سال 260 ق از انظار غایب شدند. از آن زمان تا سال 329 ق شیعیان از طریق نایبان چهارگانه (عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد) با حضرتش در ارتباط بودند. این دوره را عصر غیبت صغرا نامند. بعد از آن دوره غیبت کبرای ایشان آغاز شد.

وطن اسلامی دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه (1)

و خراج (2)

و خمس (3)

و زکات (4) نباید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

5. رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)

اشاره

پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف

ص: 21

1- «جزیه» مالی است که اهل کتاب به حکومت اسلام می دهند و در ازای آن جان و مال و عرض ایشان از سوی حکومت اسلام حمایت می شود.

2- «خراج» مقدار مالیاتی است که حکومت اسلامی بر زمین هایی که به دست مسلمانان فتح شده و موسوم به «اراضی خراجیه» است می بندند.

3- «خمس» یکی از حقوق واجب در اسلام؛ که با احراز شرایط به اموال هفتگانه ذیل تعلق می گیرد: 1- غنایمی که در جنگ با کفار حربی گرفته می شود؛ 2- معادن؛ 3- گنج، یعنی مالی که در جایی دفینه شده باشد؛ 4- اشیای گران بهای دریایی مانند: مروارید و مرجان، که از طریق غواصی به دست آیند؛ 5- مال حلال مخلوط به حرام به صورتی که تمیز داده نشود، و مقدار و مالک آن معلوم نباشد؛ 6- زمینی که کافر ذمی از مسلمانان بخرد؛ 7- آن چه زاید بر مخارج سالانه شخص باشد.

4- «زکات» مالیات حکومت اسلامی است که با شرایط آن از نه جنس گرفته می شود: 1- شتر؛ 2- گاو؛ 3- گوسفند (انعام ثلاثه)؛ 4- طلا؛ 5- نقره (نقدین)؛ 6- گندم؛ 7- جو؛ 8- خرما؛ 9- کشمش (غلات اربع). نوع دیگر از زکات موسوم به زکات فطره، در شب عید فطر واجب می گردد. و مقدار آن معادل سه کیلو از قوت رایج و یا بهای آن است.

فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (علیه السلام)، هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می گرفت.

بررسی نمونه هایی از احکام اسلامی

الف. احکام مالی

مالیات هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که ریخته نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است:

مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه ای [خمس] گرفته می شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می کند، همه را شامل می شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را- اگر تحت نظام اسلام درآید- حساب کنیم، معلوم می شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهم تر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی

است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات هایی که داریم، یعنی خمس و زکات- که البته مالیات اخیر زیاد نیست- جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود.

سادات کی به چنین بودجه ای احتیاج دارند؟ خمس درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها. تعیین بودجه ای به این هنگفتی دلالت دارد بر این که منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است. برای عمده حوایج مردم و انجام خدمات عمومی، اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است.

مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع آوری و نگهداری و مصرف آن تعیین کرده: که هیچ گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود؛ و رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی، یعنی اعضای دولت، هیچ گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند؛ بلکه سهم مساوی می برند. آیا این بودجه فراوان را باید به دریا بریزیم؟ یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید(1)؟ یا برای این است که آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟ یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدهند که ندانند چکارش کنند؟! در صورتی که می دانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند. منتها طرح بودجه اسلام این طور است که هر درآمدی مصارف اصلی معینی دارد. یک صندوق مخصوص زکات

ص: 23

1- . در مصرف خمس، بویژه نصف آن که «سهم امام» نامیده می شود؛ نظر فقهای امامیه مختلف است. برخی گویند که آن ملک شخص امام معصوم است، و باید تا ظهور آن حضرت در زیر خاک مدفون و محفوظ بماند. (مفید، محمد بن محمد، المقنعة، ص: 285-286)

و صندوق دیگر برای صدقات و تبرعات و یک صندوق هم برای خمس است. سادات از صندوق اخیر تأمین معاش می کنند. و در حدیث است که سادات در آخر سال باید اضافه از مخارج خود را به حاکم اسلام برگردانند. و اگر کم آوردند، حاکم به آنان کمک می کند (1) از طرفی، «جزیه»، که بر «اهل ذمه» (2) مقرر شده و «خراج» که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می شود، درآمد فوق العاده ای را به وجود می آورد. مقرر شدن چنین مالیات هایی دلالت دارد بر این که حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدشان مالیات سرانه ببندد؛ یا از مزارع و مواشی (3)

آن ها مالیات متناسب بگیرد. هم چنین، خراج یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و کتاب

ص: 24

1- . موسی بن جعفر (عهما) فرمود: «و لَهُ نِصْفُ الْخُمْسِ كَمَالًا وَ نِصْفُ الْخُمْسِ الْبَاقِي بَيْنَ اَهْلِ بَيْتِهِ. فَسَهْمٌ لِتَامَاهُمْ؛ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ؛ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ. يُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ مَا يَسْتَعْنُونَ فِي سَهْمِهِمْ. فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ، فَهُوَ لِلْوَالِي. وَإِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِعْنَائِهِمْ، كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يَنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَعْنُونَ بِهِ. وَإِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يُمَوِّئَهُمْ لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ؛ نِصْفَ كَامِلِ خُمْسٍ مِنْ آن امام است. و نصف دیگر بین خانواده او تقسیم می شود. یک سهم به یتیمان آنها، و یک سهم به تهیدستان، و یک سهم به در راه ماندگان شان داده می شود، تا طبق قرآن و سنت پیامبر به مقداری که یک سالشان را کفایت کند میان آن ها تقسیم شود. و اگر چیزی از مخارج آن ها زیاد آید، به حاکم می رسد. و اگر قابل قسمت نبود یا کم تر از مقدار کفاف آن ها بود، بر عهده حاکم است که از آن چه در دست دارد ایشان را بی نیاز سازد. و بدان سبب تأمین مخارج آن ها بر عهده حاکم گذارده شده است که آن چه از سهم آن ها باقی می ماند به امام تعلق می گیرد.» (کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 491-492)

2- . اهل ذمه به کسانی از اهل کتاب گفته می شود که با شرط پرداخت جزیه و خراج در سرزمین اسلام و تحت حمایت حکومت اسلام زندگی می کنند.

3- . ستوران و چهارپایان بویژه شتر، گاو و گوسفند.

و تدبیر و مصلحت اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع آوری کنند و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

ملاحظه می کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.

ب. احکام دفاع ملی

از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»؛⁽¹⁾ که امر به تهیه و تدارک هر چه بیش تر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش.

هرگاه مسلمانان به این حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات وسیع پرداخته، به حال آماده باش کامل جنگی می بودند، مشتی یهودی جرأت نمی کردند سرزمین های ما را اشغال کرده مسجد اقصای ما را خراب کنند و آتش بزنند و مردم نتوانند به اقدام فوری برخیزند. تمام این ها نتیجه این است که مسلمانان به اجرای حکم خدا برنخاسته و تشکیل حکومت صالح و لایق نداده اند. اگر حکومت کنندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ایمان و مجری احکام

ص: 25

1- «هر آن چه از نیروی سلاح و اسبان آماده می توانید فراهم سازید». (انفال / 60)

اسلام می بودند، اختلافات جزئی را کنار می گذاشتند، دست از خراب کاری و تفرقه اندازی برمی داشتند و متحد می شدند و ید واحده (1) می بودند، در آن صورت مشتی یهودی بدبخت، که عمال امریکا و انگلیس و اجانبند، نمی توانستند این کارها را بکنند، هر چند امریکا و انگلیس پشتیبان آن ها باشند. این از بی عرضگی کسانی است که بر مردم مسلمان حکومت می کنند.

آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسَّ تَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» دستور می دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می شویم و ظلم می بینیم.

ج. احکام احقاق حقوق و احکام جزایی

بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی آید.

6. لزوم انقلاب سیاسی

پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، معاندین و بنی امیه (2)، لعنهم الله، نگذاشتند

ص: 26

- 1- . تعبیری است برگرفته از فرمایش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «وَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَدُّ وَاحِدَةً عَلَيَّ مِنْ سِوَاهُمْ.» مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 28، ص: 104
- 2- . فرزندان امیه بن عبد شمس بن عبد مناف، از قبیله قریش. معاویه اولین خلیفه از این خاندان بود که در سال 41 ق به حکومت رسید. این سلسله در سال 132 ق با قتل مروان دوم منقرض شد.

حکومت اسلام با ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضی خدای تبارک و تعالی و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه، اساس حکومت را دگرگون کردند. برنامه حکومتشان بیش ترش با برنامه اسلام مغایرت داشت.

رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست «بنی امیه» و «بنی عباس (1)» ضد اسلامی بود. رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد؛ و به صورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و فراعنه مصر درآمد. و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیر اسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می بینیم. شرع و عقل حکم می کند که نگذاریم وضع حکومت ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:

چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

هم چنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک آمیز است، چون حاکمش «طاغوت» (2)

است؛ و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت

ص: 27

1- . فرزندان عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله). این سلسله در سال 132 ق با خلافت عبد الله سفاح آغاز شد و در 656 ق با کشته شدن مستعصم به پایان رسید.

2- . طاغوت هر متجاوز و هر معبود غیر خداوند را گویند.

«طاغوت» و قدرت های نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین فساد است که می بینید. این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فساد است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد و «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛⁽¹⁾ در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و دوره در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک آمیز و ناصالح است. یا برای این که چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود با آن ها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

ما چاره نداریم جز این که دستگاه های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأت های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.

7. لزوم وحدت اسلامی

از طرفی، وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده اند. یک زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد، استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس و اتریش و سایر دولت های استعماری متحد شدند و با آن جنگ ها

ص: 28

1- . «همانا او از فسادگران بود.» (قصص / 4)

کردند و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود درآوردند(1).

گرچه پیش تر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند و بعضی از آن ها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند، باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند و به کمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته، با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند. به همین علت، پس از جنگ های متعدد، در جنگ بین الملل اول آن را تقسیم کردند، که از قلمرو آن ده تا پانزده مملکت یک وجبی پیدا شد! هر وجب را دست یک مأمور یا دست های از مأمورین خود دادند. بعدها بعضی از آن ها از دست مأمورین و عمال استعمار بیرون آمده است.

ما برای این که وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت های دست نشانده آن ها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز این که تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت های مسلمان بایستی حکومت های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم؛ و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است به وجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنان که حضرت زهرا(س)، در خطبه خود می فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است(2).

ص: 29

1- . انحطاط امپراتوری عثمانی از اوایل قرن نوزدهم آغاز شد. در جنگ اتحاد بالکان که به عهدنامه لندن (1913 م) انجامید، این دولت تقریباً کلیه مستملکات اروپایی خود و دریای اژه را از دست داد. در جریان جنگ جهانی اول و با انعقاد قرارداد لوزان (1932 م) سرزمین های عربی شامل عراق، سوریه، عربستان، اردن و فلسطین از تصرف آن خارج شد و تحت قیمومت دول اروپایی درآمد. پس از آن نواحی ترک نشین مستقل شد و به کشور ترکیه فعلی محدود گشت.

2- . «وَ طَاعَتْنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتْنَا لَمَّا لِلْفُرْقَةِ.» (اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة عن معرفة احوال الائمة، ج 1، ص: 483)

به علاوه، استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است. و در طرف دیگر، اقلیت هایی از افراد ثروت مند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارت گر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیت های حاکم و دستگاه های حکومتی جائر مانع آن هاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: «وَ كُنَّا لِلظَّالِمِ حَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»؛⁽¹⁾ «دشمن ستم گر و یاور و پشتیبان ستم دیده باشید.»

علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستم گران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آن ها ستم گران غارت گر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر ببرند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آن ها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری

ص: 30

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، نامه 47.

و غارت گری ستم گران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت نشینند و بیکار نایستند:

«أما وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِهِ وَ جُودُ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كَظَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَ هَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَتْ قَمِيَّتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا؛ وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ؛ (1) سوگند به آن که بذر را بشکافت و جان را بیافزید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پر خوری و غارت گری ستم گران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم. و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می پرد ناچیزتر است.»

امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و بینیم عده ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حد اقل نعمت ها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه، که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند. (2)

ص: 31

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 3 (شقشقیه).

2- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی(ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 29.

طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام و رویه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و مفاد آیات و روایات، تشکیل حکومت لازم است. اکنون به عنوان نمونه روایتی را که از حضرت الرضا (علیه السلام) نقل شده می آورم:

«عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فَتِيَّةِ النِّسَابُورِيِّ، قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ النِّسَابُورِيُّ: إِنَّ سَدَّ أَسْئَلٍ سَأَلْتُ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكْلَفَ الْحَكِيمُ... فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: وَلِمَ جَعَلَ أَوْلَى الْأَمْرِ وَأَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟ قِيلَ لِعَلِّ كَثِيرَةٌ. مِنْهَا، أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَيَّ حَدِّ مَحْدُودٍ وَأَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدُوا تِلْكَ الْحُدُودَ- لِمَا فِيهِ مِنْ فُسَادِهِمْ- لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَيَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعْدِي عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لَدُنَّهُ وَمَنْفَعَتُهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ. فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفُسَادِ وَيَقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ. وَمِنْهَا أَنَا لَا نَجِدُ فَرْقَةً مِنَ الْفَرَقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَرَيْسٍ لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا. فَلَمْ يَجْزِ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَلَا قِيَمٌ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَيَقْسِمُونَ بِهِ فَيَنْهَوْنَ بِهِ جَمْعَهُمْ وَجَمَاعَتَهُمْ وَيَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ. وَمِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مَسْئُودَةً، لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَذَهَبَ الدِّينُ وَغَيَّرَتِ السُّنَنُ وَالْأَحْكَامُ وَلَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَنَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَشَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسَدِّ لِمِينَ. اذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مُنْقُوصِينَ مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ، مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَاخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتُّبِ

حَالَاتِهِمْ، فَلَوْلَمْ يَجْعَلْ قِيَمًا حَافِظًا لَمَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ الْأَوَّلُ، لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ وَغَيَّرَتِ الشَّرَائِعُ وَالسُّنَنُ وَالْأَحْكَامُ وَالْإِيمَانُ. وَ
كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ.»(1)

قسمت اول حدیث را که مربوط به نبوت است و الآن مورد بحث ما نیست نیاوردیم.

مورد بحث ما قسمت اخیر است که امام (علیه السلام) می فرماید:

اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است. از آن جمله، این که چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده و دستور یافته اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد و از طرفی این امر به تحقق نمی پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی روند و نمی مانند و قوانین الهی را برپا نمی دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقتشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند-، زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می پردازد- و علت و دلیل دیگر این که ما هیچ یک از فرقه ها یا هیچ یک از ملت ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی بینیم که جز به وجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین

ص: 33

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، ج 1، ص: 251، باب 182، ح 9.

شخص هستند؛ بنا بر این، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی رهبر و بی سرپرست رها کند، زیرا خدا می داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می کنند؛ و دست ستم گران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می دارند.

و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانت داری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعت گذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی دینان چیزها از آن خواهند کاست و آن را برای مسلمانان به گونه ای دیگر جلوه خواهند داد، زیرا می بینیم که مردم ناقصند و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر این که با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنا بر این، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آن چه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگون می شد و عهدها و سوگندها دگرگون می گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.

چنان که از فرمایش امام، (علیه السلام)، استنباط می شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولی امر» را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات،

موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و این که برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست اندازی کنند همیشه هست. نمی توان گفت این فقط در زمان حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده و مردم بعداً همه ملانکه می شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنت های خداوند متعال و تغییرناپذیر است. بنا بر این، امروز و همیشه وجود «ولی امر»، یعنی حاکمی که قیم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد- وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستم گری ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانت دار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعت هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می گذارند جلوگیری کند، مگر خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) به خاطر همین معانی نبود؟.

آن علل و ضرورت هایی که آن حضرت را امام کرده است الآن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده اند⁽¹⁾ تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیأت های حاکمه ستم گر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیت های حاکمه نتوانند

ص: 35

1- . مراد آن است که در لزوم تشکیل حکومت و هدایت مردمان، عنوان «ولی امر» مذکور آمده است؛ نه آن که از شخص معینی مثلاً حضرت امیر (علیه السلام) نام برده شده باشد. بنا بر این اداره نظام اسلامی در هر عصر، از وظایف کسی است که عنوان «ولی امر» بر او قابل انطباق باشد.

برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه اسلام رفتار کنند و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلو بدعت گذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلس های قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی شود. البته حکومت صالح لازم است: حاکمی که قیام امین صالح باشد. و گر نه حکومت کنندگان موجود به درد نمی خورند، چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

چون در گذشته برای تشکیل حکومت و بر انداختن تسلط حکام خائن و فاسد به طور دسته جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم و بعضی سستی به خرج دادند و حتی از بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند، بلکه بعکس، به دعاگویی حکام ستم کار پرداختند! این اوضاع به وجود آمد؛ نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه کم شد؛ ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت؛ احکام اسلام بی اجرا ماند و در آن تغییر و تبدیل واقع شد؛ استعمارگران برای اغراض شوم خود به دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غریزه کردند. این ها همه برای این بود که ما قیام و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح می خواهیم. این مطلب از توضحات است. (1)

ص: 36

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی(ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 39.

ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. (1) آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می کرد. همه احکام را در کتابی می نوشتند و دست مردم می دادند تا عمل کنند. این که عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمی کند. پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خلیفه تعیین نکند، «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ (2) «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛

ص: 37

-
- 1- . پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در موارد متعددی بر جانشینی علی (علیه السلام) تصریح فرموده است؛ از جمله در حدیث یوم الدار (روز دعوت خویشاوندان)، حدیث منزلت (جانشینی علی (علیه السلام) پیامبر را در جنگ تبوک)، آیه ولایت (اعطای انگشتری به فقیر و نزول آیه کریمه)، واقعه غدیر خم و حدیث ثقلین. (فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 12، ص: 28 و 53)
 - 2- . اقتباس است از آیه 67 سوره مائده.

بلکه آن را اجرا می کردند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می کرد:

دست سارق را می برید؛ حد می زد؛ رجم می کرد⁽¹⁾. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانون گذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آورده اجرا کند. این جاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید.

اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنان که مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید.

همان طور که آن ها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده اند، شما اسلام را آن طور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنان که هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم و به این که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولی امر» مسلمانان را تعیین کند، باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم؛ و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. شما قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. روش و طرز تبلیغ و فعالیت خودتان را تکمیل کنید. توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید و بدانید که از عهده این کار بر می آید.

ص: 38

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 376 و 509.

استعمارگران از سیصد- چهار صد سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به این جا رسیدند. ما هم از صفر شروع می کنیم. از جنجال چند نفر غریزه و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می خوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده اند. این را بی دین ها می گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده ای روحانی بودند و عده دیگر سیاست مدار و زمام دار؟ مگر زمان خلفای حق، یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر (علیه السلام) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرف ها را استعمارگران و عمال سیاسی آن ها درست کرده اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند؛ و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می توانند بر مردم مسلط شده و ثروتهای ما را غارت کنند. منظور آن ها همین است.

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولت های جائر متحد آن ها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هر چه داریم ببرند، حواله شان با خدا! لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ! وقتی که مردیم، ان شاء الله به ما اجر می دهند! اگر منطق ما این باشد، آن ها کاری به ما ندارند. آن مردک (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید این که در بالای مأذنه دارد اذان می گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟

گفتند: نه. گفت: بگذار هر چه می خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می کنید بدانید و هر گز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هر چه می خواهید نماز بخوانید؛ آن ها نفت شما را می خواهند، به نماز شما چکار دارند.

آن ها معادن ما را می خواهند؛ می خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آن ها باشد. و به همین جهت، حکومت های دست نشانده آن ها از صنعتی شدن ما جلوگیری می کنند؛ یا صنایع وابسته و مونتاژ تأسیس می کنند. آن ها می خواهند ما آدم نباشیم! از آدم می ترسند. اگر یک آدم پیدا شد از او می ترسند. برای این که تولید مثل می کند و تأثیراتی می گذارد که اساس استبداد و استعمار و حکومت دست نشانده را در هم می ریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد، یا او را کشتند؛ یا زندانی و تبعیدش کردند؛ یا لکه دارش کردند که «سیاسی» است! این آخوند «سیاسی» است! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم سیاسی بود. این تبلیغ سوء را عمال سیاسی استعمار می کنند تا شما را از سیاست کنار بزنند و از دخالت در امور اجتماعی بازدارند؛ و نگذارند با دولت های خائن و سیاستهای ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنید؛ و آن ها هر کاری می خواهند بکنند و هر غلطی می خواهند بکنند؛ کسی نباشد جلو آن ها را بگیرد. (1)

5. هدف از بعثت و مأموریت انبیاء (علیهم السلام)

اشاره

به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیاء (علیهم السلام) تنها مسأله گویی

ص: 40

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 20.

و بیان احکام نیست. این طور نیست که مثلاً مسائل و احکام از طریق وحی به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیده باشد و آن حضرت و حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه (علیهم السلام) مسأله گوهایی باشند که خداوند آنان را تعیین فرموده تا مسائل و احکام را بدون خیانت برای مردم نقل کنند؛ و آنان نیز این امانت را به فقها و اگذا کرده باشند تا مسائلی را که از انبیاء گرفته اند بدون خیانت به مردم برسانند و معنای «الفقهاء اماناء الرسل» این باشد که فقها در مسأله گفتن امین باشند.

در حقیقت، مهم ترین وظیفه انبیاء (علیهم السلام) برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنان که این معنا از آیه شریفه به وضوح پیدا است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ (1) هدف بعثت ها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکانپذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. خداوند متعال که در باب «خمس» می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...»؛ (2)

ص: 41

1- . «به درستی که پیامبران خود را با نشانه های روشن فرستادیم و با آن ها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند».

(حدید / 25)

2- . «پس بدانید از هر آن چه غنیمت بردید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان وی و یتیمان و...». (انفال / 41)

یا درباره «زکات» می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...»؛⁽¹⁾ یا درباره «خراجات» دستوراتی صادر می فرماید، در حقیقت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آن ها موظف می کند. همان طور که باید این ها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند. مالیات هایی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملت ها و افراد مردم گسترش دهد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

این که خداوند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را رئیس قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛⁽²⁾ مراد این نبوده که اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مسأله گفت، قبول کنیم و عمل نماییم. عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همه کارهای عبادی و غیر عبادی که مربوط به احکام است اطاعت خدا می باشد. متابعت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است. البته اطاعت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به یک معنا اطاعت خداست، چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم.

اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، که رئیس و رهبر جامعه اسلامی است، امر کند و بگوید

ص: 42

1- . «از اموالشان صدقه بگیر». (توبه / 105)

2- . «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و کسانی را از بین خودتان که ولی امر هستند اطاعت کنید». (نسا / 59)

همه باید با سپاه اسامه (1) به جنگ بروند، کسی حق تخلف ندارد (2). این امر خدا نیست، بلکه امر رسول است. خداوند حکومت و فرماندهی را به آن حضرت واگذار کرده است و حضرت هم بنا بر مصالح به تدارک و بسیج سپاه می پردازد؛ والی و حاکم و قاضی تعیین می کند، یا برکنار می سازد.

فقهاء، مورد اعتماد پیامبر

فقهاء در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند؛

بنا بر این، الفقهاء امناء الرسل؛ یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آندند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از امناء الرسل کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند و پاک و منزّه باشند، چنان که در ذیل حدیث می فرماید:

«ما لم یدخلوا فی الدنیا»؛ یعنی تا هنگامی که به منجلاب دنیا طلبی در نیامده اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد، عادل نیست و

ص: 43

1- . اسامة بن زید بن حارثه (54 ق) در اسلام به دنیا آمد، پدر و مادرش هر دو از بندگان آزادشده پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند و ایشان در آخرین سال حیات خود (سال دهم هجری قمری) اسامة را در حالی که بیش از بیست سال نداشت به فرماندهی سپاهی از مهاجر و انصار برگزید که به سوی شام و فلسطین (روم) گسیل شده بودند.

2- . اشاره است به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وقت روانه کردن سپاه همراه اسامة که فرمود: «جَهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا؛ لشکر اسامة را سازوبرگ آماده کنید، خدا لعنت کند کسی را که با این لشکر همراهی نکند.» (شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، الملل و النحل، ص: 14)

نمی تواند امین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر می گردانند، حدود و قصاص را جاری می نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج و صرف آن در مصالح مسلمین تا اجرای حدود و قصاص که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد- و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی تواند عمل کند حفظ مرزها و نظم شهرها- همه و همه.

همان طور که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند. (1)

6. رفتار ولی خدا در مقابل عهد شکنان

اشاره

امام علی (علیه السلام) می فرماید (پس از فرونشاندن شورش نهروان در سال 38 هجری در کوفه ایراد فرمود که شبیه یک سخنرانی است):

«فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا وَ كُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ قُوْتًا فَطَرْتُ بِعِنَانِهَا وَ اسْتَبَدَّدْتُ بِرَهَائِهَا كَالْجَبَلِ لَا تَحْرِكُهُ الْقَوَاصِفُ وَ لَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي مَهْمَزٍ وَ لَا لِقَائِلٍ فِي مَعْمَزٍ الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخِذَ الْحَقِّ لَهُ وَ الْقَوِي عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخِذَ

ص: 44

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 71.

الْحَقُّ مِنْهُ رَضِيَ بِنَا عَنِ اللَّهِ فَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ أَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَاللَّهُ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ فَتَنَزَّرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي.» (1)

ویژگی ها و فضائل امام علی (علیه السلام)

آن گاه که همه از ترس سست شده، کنار کشیدند، من قیام کردم و آن هنگام که همه خود را پنهان کردند من آشکارا به میدان آمدم و آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم و آن وقت که همه باز ایستادند من با راهنمایی نور خدا به راه افتادم. در مقام حرف و شعار صدایم از همه آهسته تر بود اما در عمل برتر و پیشتاز بودم، زمام امور را به دست گرفتم و جلوتر از همه پرواز کردم و پاداش سبقت در فضیلت ها را بردم. همانند کوهی که تند بادهای آن را به حرکت در نمی آورد و طوفان ها آن را از جای بر نمی کند، کسی نمی توانست عیبی در من بیابد و سخن چینی جای عیب جویی در من نمی یافت. خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم و نیرومند در نظر من پست و ناتوان است تا حق را از او باز ستانم. (2)

7. مظلومیت ولی امر معصوم، بین مسلمین

اشاره

امام علی (علیه السلام) خطاب به مردم مصر می فرماید (نامه به مردم مصر، که همراه مالک اشتر در سال 38 هجری فرستاد):

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ مَهْمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ

ص: 45

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 80.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 91.

فَلَمَّا مَضَى [ص] (عليه السلام) تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يَلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ (صلى الله عليه وآله) عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنْحَوُّهُ عَنِّي مِنْبَعْدِهِ فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَانَ يَبَايَعُونَهُ فَأَمَسَ كَتُّ [يَدِي] حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَخْتِ دِينَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيدَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَ لَا يَتَكَمُّ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ - [و] أَوْ كَمَا يَتَّقَشُّ السَّحَابُ فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطمأنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّنَه (1)

1. مظلومیت امام در خلافت

پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمد (صلى الله عليه وآله) را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان و گواه پیامبران پیش از خود باشد. آن گاه که پیامبر (صلى الله عليه وآله) به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند. سوگند به خدا نه در فکر می گذشت و نه در خاطر می آمد (2) که عرب خلافت را پس از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم، تا آن جا که دیدم گروهی از اسلام باز گشته، می خواهند دین محمد (صلى الله عليه وآله) را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرف دارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها

ص: 46

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 451

2- . بدون استفاده از علم غیب.

کردن حکومت بر شماس، که کالای چند روزه دنیاست و به زودی ایام آن می گذرد چنان که سراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد.

پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آن که باطل از میان رفت و دین استقرار یافته، آرام شد. (1)

2. شجاعت و دشمن شناسی امام (علیه السلام)

«وَإِنِّي وَاللَّهِ لَوَ لَقَيْتَهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاغُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ وَإِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَيَقِينٌ مِنْ رَبِّي وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ [لِحُسْنِ] حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ وَ لَكَنَنْتِي آسَى أَنْ يَلِي [هَذِهِ الْأُمَّةَ] أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ وَ جُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَسْلِمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرِّضَائِحُ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيْبِكُمْ وَ تَأْيِيْبِكُمْ وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْرِيبَكُمْ وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَبَيْتُمْ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدْ انْتَقَصَتْ وَ إِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدْ افْتِيْحَتْ وَ إِلَى مَمَالِكِكُمْ تُزَوَى وَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَ لَا تَتَّقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرُّوا بِالْحَسْفِ وَ تَبْؤُوا بِالذُّلِّ وَ يَكُونُ نَصِيْبِكُمُ الْأَخْسَ وَ إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ وَ السَّلَامُ.» (2)

به خدا سوگند! اگر تنها با دشمنان روبرو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته و نه می هراسم. من به گمراهی آنان و هدایت

ص: 47

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 601.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 452.

خود که بر آن استوارم، آگاهم و از طرف پروردگارم به یقین رسیده‌ام و همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق و به پاداش او امیدوارم. لکن از این اندوهناکم که بی خردان و تبه‌کاران این امت، حکومت را به دست آورند، آن گاه مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، (1) و کسی که اسلام را نپذیرفت اما بناحق بخشش‌هایی به او عطا گردید (2).

اگر این گونه حوادث نبود شما را بر نمی‌انگیختم و سرزنش‌تان نمی‌کردم و شما را به گرد آوری تشویق نمی‌کردم و آن گاه که سرباز می‌زدید رها‌تان می‌کردم. آیا نمی‌بینید که مرزهای شما را تصرف کردند؟ و شهرها را گشودند؟ و دستاوردهای شما را غارت کردند؟ و در میان شهرهای شما آتش جنگ را بر افروختند؟. برای جهاد با دشمنان کوچ کنید، خدا شما را رحمت کند، در خانه‌های خود نمانید، که به ستم گرفتار و به خواری دچار خواهید شد و بهره‌زندگی شما از همه پست تر خواهد بود و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است، هر آن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید! با درود (3).

ص: 48

1- . منظور امام، ولید بن عقبه است که فرماندار عثمان در کوفه بود. وی شراب خورد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و گفت اگر می‌خواهید بیش تر بخوانم! با گواهی مالک اشتر و جمعی از بزرگان کوفه به مدینه احضار شد و امام علی (علیه السلام) علی رغم مخالفت عثمان حد شراب را بر او جاری ساخت.

2- . عمرو عاص است که برای اسلام آوردن، پول و عطایا می‌خواست.

3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 601.

قرآن كريم مي فرمايد:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ما لَكُمْ إِذا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَقَلْتُمْ إِلى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يَعْذِبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً وَ يَسَّ تَبْدِيلَ قَوْمًا غَيْرِكُمْ وَ لا تَصْرُوهُ سَبِيلاً وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثانياً اثْنينِ إِذْ هُما فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفلى وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلىا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقَالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * لو كان عَرَضاً قَرِيباً وَ سَدَّ فَرادِياً لَاتَّبَعُواكَ وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّقَّةُ وَ سَدَّ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لو اسَّ تَطْعَنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يَهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ * عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَّقُوا وَ تَعْلَمُ الْكاذِبِينَ * لا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَمَيِّنِينَ * إِنما يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ازْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ * وَ لو أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعائَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدِينَ * لو خَرَجُوا فِيكُمْ ما زادوكم إِلَّا خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَماعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * لقدِ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كارهُونَ * وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ انْذَنْ لِي وَ لا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»؛ (1) «اي كسانى كه ايمان

ص: 49

آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می شود: به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید! بر زمین سنگینی می کنید (و سستی به خرج می دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟! با این که متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست! اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می دهد؛ و هیچ زبانی به او نمی رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست! اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیش تر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می گفت: غم مخور، خدا با ماست! در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آن ها را با شکست مواجه ساخت)؛ و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است! (همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید؛ سبکبار باشید یا سنگین بار! و با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید! (اما گروهی از آن ها، چنانند که) اگر غنایمی نزدیک (و در دسترس) و سفری آسان باشد، (به طمع دنیا) از تو پیروی می کنند؛ ولی (اکنون که برای میدان تبوک، راه بر آن ها دور) (و پر مشقت) است، (سرباز می زنند)؛ و به زودی به خدا سوگند یاد می کنند که: اگر توانایی داشتیم، همراه شما حرکت می کردیم! (آن ها با این اعمال و این دروغ ها، در واقع) خود را هلاک می کنند؛ و خداوند می داند آن ها دروغ گو هستند! خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آن که راست گویان و دروغ گویان را بشناسی، به آن ها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!) آن ها که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد (در راه خدا)

با اموال و جان هایشان، از تو اجازه نمی گیرند؛ و خداوند پرهیزگاران را می شناسد. تنها کسانی از تو اجازه (این کار را) می گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آن ها در تردید خود سرگردانند. اگر آن ها (راست می گفتند، و) اراده داشتند که (به سوی میدان جهاد) خارج شوند، وسیله ای برای آن فراهم می ساختند! ولی خدا از حرکت آن ها کراهت داشت؛ از این رو (توفیقش را از آنان سلب کرد؛ و) آن ها را (از جهاد) باز داشت؛ و به آنان گفته شد: «با «قاعدین» [کودکان و پیران و بیماران] بنشینید! اگر آن ها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند، جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی افزودند؛ و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند؛ و در میان شما، افرادی (سست و ضعیف) هستند که به سخنان آن ها کاملاً گوش فرامی دهند؛ و خداوند، ظالمان را می شناسد. آن ها پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آن که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آن ها کراهت داشتند. بعضی از آن ها می گویند: به ما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و ما را به گناه نیفکن! آگاه باشید آن ها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده اند؛ و جهنم، کافران را احاطه کرده است!»

تفسیر

ملامت و سرزنش مؤمنین به جهت تثاقل و سستی نمودنشان به هنگام جنگ به این که مگر به حیات ناچیز دنیا قانع شده اند؟

این آیات متعرض حال منافقین و بیان پاره ای از اوصاف و علامت های آنان و تلخی هایی که اسلام از کید و مکر ایشان دید و مسلمین از نفاق ایشان کشیدند، می باشد. در مقدمه آن، مؤمنین را مورد عتاب قرار می دهد که چرا از جهاد شانه

خالی می‌کنند و داستان یاری خدا را از پیغمبرش به رخ آنان می‌کشند، که با آن که بی یار و بی کس از مکه بیرون آمد چگونه خدای تعالی نصرتش داد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ...»؛ کلمه «اثاقلتم» اصلش «تثاقلتم» بوده مانند «ادارکوا» که اصلش «تدارکوا» بوده و هم چنین کلماتی دیگر نظیر آن و گویا در این کلمه معنای میل نهفته شده و به همین جهت با کلمه «الی» متعدی شده و گفته شده است: «اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» و معنایش این است که با گرانی میل کردید به سوی زمین و یا این است که تثاقل ورزیدید در حالی که میل می‌کردید به زمین. و مقصود از «نفر در راه خدا» سفر کردن برای جهاد است.

«أَرْضِيئْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»؛ مثل این که در این جا در کلمه «رضنا» معنای قناعت نهفته که با حرف «من» متعدی است، هم چنان که خود ما هم می‌گوئیم: «من از مال به خویش راضیم» یعنی قانعم و یا می‌گوئیم: «من از همه این مردم به دوستی با فلانی راضیم» یعنی قانعم. و بنا بر این، در حقیقت در کلام نوعی عنایت مجاز به کار رفته و چنین می‌فهماند که زندگی دنیا یک درجه پستی از زندگی آخرت است و زندگی دنیا و آخرت یکی حساب شده و مردم مورد نظر آیه از این زندگی به درجه پستش قناعت کرده اند و جمله «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» هم به این عنایت مجاز، اشعار دارد.

بنا بر آن چه که گذشت، معنای آیه شریفه این است: ای کسانی که ایمان آورده اید! چه شده است شما را وقتی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) (به منظور تعظیم اسم آن جناب در آیه ذکر نشده) به شما می‌گوید برای جهاد بیرون شوید تثاقل و کندی

می کنید، مثل این که دلتان نمی خواهد به جهاد بروید، مگر از زندگی آخرت به زندگی دنیا قناعت کرده اید؟ اگر چنین است بدانید که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت جز یک زندگی پست و اندکی نیست.

در این آیه و آیه بعدش به مؤمنین عتابی شدید و تهدیدی سخت شده و هم چنان که در روایاتشان نزول آمده، این آیات با داستان جنگ تبوک انطباق دارد.

«إِلَّا تَنْفَرُوا يَعْذِبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ...»؛ عذابی که در این آیه بدان انداز و تهدید شده اند مطلق است و قیدی بدان نخورده و به همین جهت هیچ وجهی نیست که ما آن را به عذاب آخرت اختصاص دهیم. و چه بسا سیاق خود آیه این معنا را تأیید کند که منظور از عذاب، عذاب دنیا و یا حد اقل عذاب دنیا و آخرت است.

و این که فرمود: «و گروهی را غیر از شما می آورد» یعنی گروهی را که چون شما در امتثال اوامر خدا و کوچ کردن در راه او تثاقل و کندی نمی ورزند. دلیل این معنا قرینه مقام است.

«وَ لَا تَصْرُوهُ سَيِّئاً»؛ اشاره است به ناچیزی مخالفت های ایشان در درگاه خدای سبحان و این که اگر او بخواهد ایشان را از میان برداشته قوم دیگری را جایگزین ایشان کند کاری از دستشان برنخواهد آمد، زیرا خدای تعالی از اطاعت ایشان منفعت و از مخالفتشان ضرری نمی بیند، بلکه نفع و ضررشان عاید خودشان می شود.

«وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ این جمله تعلیل است برای جمله «يَعْذِبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ».

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ»؛ کلمه «ثَانِي اثْنَيْنِ» به معنای یکی از آن دو تا است. و کلمه «غار» به معنای سوراخ وسیعی است که در کوه باشد و مقصود از آن در این جا غاری است که در کوه ثور قرار داشته و این غار غیر از غاریست که در کوه حرا قرار داشت. و بنا بر اخبار بسیاری، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت، بسیاری از اوقات در آن جا به سر می برده. و مقصود از «صاحب؛ همراه» او بنا بر نقل قطعی ابو بکر است.

«إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ مقصود از «حزن» اندوهی است که از ترس ناشی می شود، یعنی به همراهش گفت:

از ترس تنهایی و غربت و بی کسی و فراوانی دشمن و یک دلی دشمنان من و این که مرا تعقیب کرده اند غم مخور که خدای سبحان با ماست، او مرا بر دشمنانم یاری می دهد.

یاری الهی

بدانید که خداوند، وقتی که مشرکین پیامبر(صلی الله علیه و آله) را بیرون کردند با انزال سکینه و جنود غیبی او را یاری نمود؛

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا...»؛ یعنی خداوند سکینت خود را بر رسول خود نازل و رسول خویش را به جنودی که دشمنان نمی دیدند تأیید نمود و آن جنود دشمنان را از راه های مختلفی از وی منصرف می کردند و آن راه های مختلف همان عواملی بود که در انصراف مردم از وارد شدن در غار و دستگیر کردن آن جناب مؤثر بود. و در این که آن عوامل چه بوده روایاتی وارد شده که- ان شاء الله- در بحث روایتی خواهد آمد.

چند دلیل بر این که ضمیر «علیه» در جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» به رسول (صلی الله علیه و آله) بر می گردد نه به صاحب (ابو بکر):

در این جا خواهید پرسید چرا ضمیر «علیه» را به ابی بکر برگردانید و آن را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عاید ساختید؟ در جواب می گوئیم: به چند دلیل: اول، به خاطر این که همه ضمیرهایی که قبل و بعد از این ضمیر هست یعنی ضمیرهای «إِلَّا تَنْصُرُوهُ»، «نصره»، «اخرجه»، «لصاحبه» و «ایده» همه به آن جناب بر می گردد و با این حال و با این که قرینه قطعیه ای در کار نیست معنا ندارد که در میان همه این ضمائر تنها ضمیر «علیه» را به ابی بکر برگردانیم.

دوم این که، اصل بنای کلام بر اساس تشریح و بیان نصرت و تاییدی است که خدای تعالی نسبت به پیغمبر گرامی اش نموده و از این جا شروع شده که اگر شما او را یاری نکنید، خداوند در روزی که احدی نبود تا بتواند یاریش کند او را یاری فرمود و سکینت بر او نازل کرد و به وسیله جنودی از نصر کمک نموده، از کید دشمنان حفظ فرمود و همه این ها مختص به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده.

بدلیل این که کلمه «اذ» سه مرتبه تکرار شده و در هر بار جمله ما قبل تشریح شده. در بار اول که فرمود: «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ بیان می کند آن زمانی را که به طور اجمال در جمله «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» بود و می فهماند در آن زمانی او را یاری کرد که کفار او را بیرون کردند. و در بار دوم که فرمود: «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» بیان می کند تشخیص حالی را که قبل از آن ذکر شده بود، یعنی حال «ثانی اثْنین» را و می فهماند که زمان

این حال چه وقت بود، یعنی، در چه وقت او یکی از دو نفر بود. و در بار سوم که فرمود: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» بیان کرد تشخیص آن زمانی را که در غار بودند.

سوم این که، آیه شریفه هم چنان در یک سیاق ادامه دارد، تا آن جا که می فرماید: «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» و جای هیچ تردید نیست که این جمله بیان جملات قبل و مقصود از «کلمه کسانی که کافر شدند» همان رأی است که مشرکین مکه در دار الندوة دادند، که دسته جمعی آن جناب را به قتل رسانیده، نورش را خاموش کنند. و مقصود از «کلمه خدا» وعده نصرت و اتمام نوری است که به وی داده. و با این حال چطور ممکن است میان بیان و مبین جمله ای آورده شود که بیان مبین نباشد، یعنی، بیان راجع به نصرتی باشد که خدای تعالی از آن جناب کرده و مبین راجع باشد به نصرت غیر او.

پس با در نظر داشتن این چند جواب، باید گفت معنای آیه این است که: اگر شما مؤمنان، او را یاری نکنید، باری خداوند یاری خود را نسبت به او هویدا ساخت، (و همه به یاد دارید) در آن روزی که احدی یاور و دافع از او نبود و دشمنان بی شمار او با هم یک دل و یک جهت و برای کشتنش از هر طرف احاطه اش کردند و او ناگزیر شد به این که از مکه بیرون رود و جز یک نفر کسی با او نبود، در آن موقعی که در غار جای گرفت و به همراه خود (ابوبکر) می گفت «از آن چه می بینی اندوهناک مشو که خدا با ماست و یاری به دست اوست» چگونه خداوند یاریش کرد.

سکینت خود را بر او نازل و او را با لشکریان غیر مرئی که به چشم شما نمی آمدند تأیید فرمود و کلمه آن هایی را که کفر ورزیدند- یعنی آن حکمی که بر وجوب قتل او صادر نموده و دنبالش دست به اقدام زدند- خنثی و مغلوب نمود.

آری، کلمه خدا- یعنی آن وعده نصرت و اظهار دین و اتمام نوری که به پیغمبرش داد- غالب و برتر است و خدا عزیز و مقتدری است که هرگز مغلوب نگشته، حکیمی است که هرگز دچار جهل و در اراده و فعلش دچار خبط و غلط نمی شود.

از آن چه گذشت چند امر روشن می گردد:

امر اول این که جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» در عین این که متفرع بر جمله «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ» شده متفرع بر جمله «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» نیز هست. چون همان طور که گفتیم ظرف «اذ؛ زمانی که» ظرف برای نصرت است و کلام در مقام بیان یاری خدای تعالی از آن جناب است و لا غیر، در نتیجه تفریع نیز. تفریع بر ظرف است با مظروف. به بیان ساده تر، جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» تفریع است بر جمله «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» نه بر جمله «يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ».

استدلال بعضی به جمله فوق بر این که سکینت بر ابو بکر نازل شده و چند اشکال بر آن

و چه بسا بعضی (1)

با این آیه استدلال بر نزول سکینت بر ابی بکر کرده اند، به این بیان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لا یزال بر سکینتی از پروردگار خود بود و دیگر معنا ندارد که در خصوص این جا بفرماید «ما سکینت خود را بر وی نازل کردیم»، پس به طور مسلم این سکینت بر ابی بکر نازل شده.

لیکن چند اشکال بر این استدلال وارد است: اول این که، با آیه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» که مربوط به داستان جنگ حنین است

ص: 57

نمی سازد، زیرا می بینیم که صریحاً می فرماید «خداوند سکینت خود را بر آن جناب و بر مؤمنین نازل کرد» و اگر آن جناب در آن روز سکینت داشت حاجتی بر سکینت مجدد نبود. و اگر بگویی ممکن است در آن روز اضطراب جدیدی بر آن جناب دست داده باشد، به خلاف داستان غار، در جواب می گوئیم این قول بی دلیل است، برای این که آیه مربوط به جنگ حنین اضطراب و اندوه و هیچ چیز دیگری را از آن جناب نقل نمی کند، تنها و تنها متعرض فرار مؤمنین است. علاوه بر این که، این حرف خود دلیل بر بطلان اصل دعوی است، زیرا اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دائماً دارای سکینتی از پروردگار خود بود، دیگر معنی نداشت در جنگ حنین مضطرب شود، تا در نتیجه سکینت مجددی بر او نازل گردد. مگر این که بگویند مقصود ما این نیست که در تمامی عمر همیشه بر سکینتی از پروردگار خود بوده، بلکه مقصودمان این است که آن جناب در غار دائماً دارای سکینت بود.

نظیر آیه حنین آیه سوره فتح است که صریحاً از نزول سکینت بر آن جناب و بر مؤمنین خبر داده، می فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (1).

اشکال دوم این که، اگر نتیجه «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» مربوط به ابی بکر باشد باید نتیجه دیگر، یعنی جمله «وَ أَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» نیز مربوط به وی باشد، زیرا وحدت سیاق شهادت می دهد که این نتیجه ها همه فرع بر یک جاست و تفکیک در سیاق واحد صحیح نیست و لازمه این حرف این است که تأیید به جنود غیر مرئی راجع به آن جناب نباشد.

ص: 58

حتی بعضی(1) از صاحبان این قول برای فرار از تفکیک در سیاق واحد، به این لازمه هم ملتزم شده و گفته اند: ضمیر در «ایده» هم به ابی بکر برمی گردد.

بعضی(2) دیگر این معنا را تأیید نموده اند به این که «هر چند در آیات راجع به نزول جنود غیر مرئی مانند آیه راجع به داستان حنین و آیات راجع به داستان احزاب و واقعه بدر نیامده که این جنود بر مؤمنین نازل شده و تصریح نکرده به این که جنود نامبرده مؤمنین را تأیید کرده اند، لیکن از آن جایی که می دانیم این جنود برای یاری و امداد، نازل شده اند قهرا مؤمنین را هم یاری و امداد کرده اند، پس چه مانعی دارد که بگوئیم جنود غیر مرئی در داستان غار، ابی بکر را هم تأیید کرده اند، با این که می دانیم تأیید همه مؤمنین و یا فقط ابی بکر در حقیقت تأیید رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است».

من خیال می کنم خوب بود آقایان که با کمال بی پروایی جمله «وَ أَيْدِيَهُمْ يُجْنُودٌ لَمْ تَرَوْهَا» را نیز در شأن ابی بکر گرفته اند با کمی بی پروایی دیگری فرع سوم یعنی جمله «وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى...»، «را هم نازل در شأن وی می شمردند، تا هیچ تفکیکی در سیاق لازم نیاید.

و خواننده محترم توجه دارد که این معنایی که آقایان بدان ملتزم شده اند آیه را از معنای واحدی که دارد به معنای متناقض الاطرافی برمی گرداند، که اولش منافی با آخرش و ذیلش مناقض با صدرش است، برای این که صدر آیه این معنا را افاده می کند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در نظر خدای تعالی گرامی تر از آن است که او را ذلیل و

ص: 59

1- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 10، ص: 429.

2- . همان، ج 10، ص: 430 و 431

محتاج نصرت مردم معاصرش کند، بلکه، ولی نصرتش خود اوست، به شهادت این که در آن روزگاری که احدی از این مردم پیرامون او نبودند او را یاری فرمود. آن گاه وقتی در ذیل شروع می کند به بیان آن نصرت، گفتگو از نصرت غیر پیغمبر را به میان می آورد. و می فرماید: خداوند سکینت خود را بر آن غیر نازل نمود. و او را به لشکریانی نامرئی تأیید نمود...

و به فرضی هم که نصرت خدا نسبت به ابی بکر و یا همه مؤمنین در حقیقت نصرت آن جناب باشد باری آیه شریفه با این معنا نمی سازد، بلکه سیاق آیه آن را دفع می کند، زیرا آیه قبلی همه مؤمنین را در یک خطاب جمع نموده و همه را عتاب و تهدید می کرد که چرا از اجابت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تثاقل می ورزید. در آیه دوم همه را به کوچ دادن در راه جهاد امر می فرمود. و در آیه بعدیش به عذاب و به استبدال قومی دیگر تهدیدشان کرده برای همه مؤمنین معاصر آن جناب روشن می ساخت که خدا و رسولش از یاری ایشان بی نیاز است و آن ها نمی توانند به خدا ضرری برسانند. و در آیه سوم می فرماید: خداوند در روزی که پای یکی از آنان در کار نبود آن جناب را یاری فرمود و آن روزی بود که کفار بیرونش کرده و او با یک نفر دیگر به غار پناهنده شد، آن روزی که به همراهش گفت غم مخور که خدا با ماست.

و پر واضح است که مقتضای این مقام بیان یاری و تأییدی است که خداوند از شخص آن حضرت کرده، نه یاری و تأییدی که به وسیله مؤمنین و یا یک نفر از ایشان کرده، آن هم با این سابقه که همه مؤمنان را مورد عتاب قرار داده است، هم چنان که در چنین مقامی هیچ تناسبی ندارد که به شرح نصرت خدا از یکی از مؤمنین که در آن روز با وی بود بپردازد.

و یا با جمله «إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ» به طور اجمال به نصرتی که از خود آن حضرت تموده اشاره کند و آن گاه در تفصیل این اجمال شروع کند به نصرتی که از همراه او کرده و سکینتی که بر همراه او نازل نموده و تاییدی که با فرستادن جنود غیر مرئی از همراه او بعمل آورده است، چون مقام به هیچ وجه مناسبتی با این وضع ندارد.

اشکال سوم این که، صاحبان این سخن معنای سکینت را نفهمیده اند، ما در تفسیر آیه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ (1) به معنای سکینت اشاره کردیم.

امر دوم این که منظور از «تأیید آن جناب به جنود غیر مرئی» تأییدی است که در همان روز خدای تعالی نمود و سیاق آیه همین معنا را افاده می کند. پس، از این که بعضی ها (2)

گفته اند منظور از آن جنود، جنود ملانکه در جنگ احزاب و حنین بوده است و آیات خود این دو داستان بدان صراحت دارد، گفتاری است که هیچ گونه دلالتی در الفاظ آیه مورد بحث بر آن دیده نمی شود.

مراد از «كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا» و «كَلِمَةَ اللَّهِ» در آیه شریفه

امر سوم که از بیان گذشته ما روشن گردید این است که منظور از «کلمه» در جمله «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى»، «همان رأبی است که از مجلس شورای معروف به دار الندوه گذرانیده، برای اجراء آن و کشتن آن جناب و خاموش کردن نور دعوت حقه اش دامن به کمر زدند. و منظور از «کلمه» در جمله «وَكَلِمَةً

ص: 61

1- . توبه / 26.

2- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 10، ص: 431.

اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» آن وعده ای است که خداوند به رسول گرامی اش داده بود که دین او را یاری نموده بر همه ادیان غلبه می دهد.

چون آیه شریفه «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» مضمونش همان مضمونی است که آیه «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَشْتُوكَ أَوْ يَمْتَلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ (1) آن را افاده می کند.

ذیل آیه هم که می فرماید: خداوند کلمه ایشان را باطل و کلمه الهیه را احقاق می کند قطعاً مربوط به همان صدر آیه یعنی داستان اخراج و یا به عبارتی اضطرار به خروج از مکه است.

و امری که آن جناب را مضطر و ناگزیر کرد به این که از مکه بیرون رود و خدا آن امر را باطل ساخت، آن رأیی است که در دار الندوه گذرانیدند و آن تصمیم بر قتل آن جناب بود. پس کلمه ای که خدا باطلش کرد و آن را مغلوب نمود همین تصمیم قریش بود. و در مقابل، آن کلمه الهی را که احقاق نمود، همان نصرت آن جناب و پیشبرد دین او بود.

این را گفتیم تا به خوبی معلوم شود این که بعضی از مفسرین (2) منظور از «کلمه کفار» را کفر و شرک و منظور از «کَلِمَةُ اللَّهِ» را توحید و ایمان دانسته اند صحیح نیست، زیرا هر چند کفر و شرک کلمه کفار و توحید کلمه الله هست، اما لازمه آن

ص: 62

-
- 1- . «و آن زمان که کفار نقشه چینی می کردند که تو را از حرکت باز داشته و یا به قتل برسانند و یا بیرونت کنند آنان نیرنگ می کردند و خدا هم نیرنگ (ایشان را بی اثر) می کرد و خدا از همه مکر کنندگان ماهرتر است.» (انفال / 30)
 - 2- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 10، ص: 432.

این است که منظور از کلمه کفار و کلمه الله همه جا و حتی در جایی که قرینه بر خلاف هم باشد این دو معنا است.

در راه جهاد عذر و بهانه نیاورید و با هر وسیله ممکن (اموال و انفس) جهاد کنید

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ «خفاف» جمع «خفیف» و «ثقال» جمع «ثقیل» است. و ثقل در این آیه شریفه به قرینه مقام، کنایه است از وجود موانعی که نگذارد انسان برای جهاد در راه خدا بیرون رود، نظیر کثرت مشاغل مربوط به امور مالی و بازاری، یا علاقه فراوان نسبت به زن و فرزند و خویشان و دوستان، به حدی که دوری و جدایی از آنان در دل انسان مکروه و ناپسند آید و هم چنین نداشتن زاد و راحله و اسلحه و هر مانع دیگری که آدمی را از شرکت در جهاد باز بدارد و در مقابل منظور از «خفت- سبکباری» این است که هیچ یک از این ها مانع او نشود.

پس این که امر فرمود چه خفافا و چه ثقالا به جهاد روید با این که این دو حال معنای متقابل یکدیگر را دارند معنایش این است که علی ای حال به جهاد بروید و هیچ بهانه ای را عذر نیاورید، هم چنان که معنای این که فرمود: «به اموال و انفستان» این است که به هر وسیله که برای تان ممکن است جهاد کنید.

از این جا معلوم می شود که امر به جهاد در آیه شریفه مطلق است و منافات ندارد که در دلیل دیگری با بودن پاره ای از اعداز و موانع از قبیل مرض، کوری، شلی و امثال آن، مقید بشود و در نتیجه با بودن آن عذرها، وجوب جهاد ساقط گردد. پس کسی خیال نکند که معنای خفافا و ثقالا این است که حتی با بودن آن اعداز هم باید بیرون روید.

«لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبْغُوكَ...»؛ کلمه «عرض» به معنای چیزی است که زوال و نابودی به سرعت در آن راه یابد. این کلمه به مال دنیوی نیز اطلاق می‌گردد و همین معنا مورد نظر این آیه می‌باشد.

و منظور از نزدیک بودن آن، نقد و در دسترس بودن است و منظور از این که سفر قاصد باشد با در نظر گرفتن این که کلمه قصد به معنای وسط و میانه است این است که خیلی دور و طولانی نباشد، بلکه برای مسافر آسان و نزدیک باشد. کلمه «شقه» به معنای مسافت است و از این نظر آن را شقه گفته‌اند که پیمودن آن مستلزم مشقت است.

این آیه به طوری که از سیاقش برمی‌آید سرزنش و مذمت منافقینی است که از همراهی کردن با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای جنگ تبوک تخلف ورزیدند و این که گفتیم جنگ تبوک، برای این که تنها جنگی که منافقینی تخلف ورزیدند و مسافتش هم دور بود جنگ تبوک بود و آیه شریفه به غیر آن تطبیق نمی‌کند.

و معنای آیه این است که: اگر تو ایشان را به کاری دعوت می‌کردی که نفع مالی مسلم و نقدی می‌داشت. و به دست آوردنش هم آسان می‌بود به طور مسلم تو را اجابت می‌کردند و با تو بیرون می‌آمدند تا به طمع خود برسند و غنیمتی که وعده داده بودی به چنگ آورند و لیکن تو ایشان را به سفری دور و دراز و کاری دشوار دعوت کردی و لذا در باره آن تناقل ورزیدند.

و به زودی بعد از آن که از جنگ برگشتید و ایشان را در تخلفشان سرزنش کردید به خدا سوگند خواهند خورد که اگر ما استطاعت می‌داشتیم با شما می‌آمدیم، این‌ها با این طریقه‌ای که در امر جهاد اتخاذ کرده‌اند که هر وقت آسان و پر درآمد بود

شرکت کنند و هر وقت دور و پر مشقت بود تخلف نموده و عذرها و سوگند دروغین بیاورند خود را هلاک خواهند کرد و خدا می داند که در سوگندشان دروغ گویند. و ممکن هم هست که جمله «يَهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ» تنها مربوط به سوگند دروغین ایشان باشد.

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَّقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ»؛ جمله اولی یعنی: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» دعا به جان پیغمبر است، نظیر نفرین به کشته شدن که در چند جای قرآن آمده، مانند: «فَقَتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»؛ (1) و «فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَرًا»؛ (2) و «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ»؛ (3).

جمله مذکور متعلق است به جمله «لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» و مقصود از اذن، اذن در تخلف و تقاعد از جنگ است و با در نظر داشتن این که استفهام در آن برای انکار و یا توییح است، معنای آن چنین می شود: جا داشت به هیچ وجه اذن نمی دادی به این که تخلف ورزیده و از جنگ تقاعد کنند. و با این معنایی که ما کردیم تعلق و ارتباط غایتی که در جمله «حَتَّىٰ يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَّقُوا» است با جمله «لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» به خوبی روشن می شود و معلوم می گردد که این تعلق و ارتباط میان آن غایت و معنایی است که از آن استفهام شده، نه میان غایت و خود استفهام، چون اگر این طور باشد خلاف مقصود را می رساند (به عبارت ساده تر نمی خواهد بفرماید: چرا اذن دادی به این منظور که دروغ گوئی شان برای ثابت شود، بلکه می خواهد بفرماید: چرا اذن دادی اگر نمی دادی - برای روشن می شد که دروغ گویند) و سیاق

ص: 65

1- «کشته باد انسان چقدر کفر پیشه است.» (عبس / 17)

2- «پس کشته باد او با این ارزیابی کردنش.» (مدثر / 19)

3- «خدا ایشان را بکشد که چگونه تحت تأثیر اکاذیب دیگران واقع می شوند.» (توبه / 30)

آیه برای بیان این است که دروغ گویی آنان روشن است و با کوچک ترین امتحان فاش می شود، مثلاً، اگر اجازه نمی دادی دروغ و رسوایی شان کشف می شد.

این آیه به طوری که ملاحظه می کنید و قبلاً هم اشاره کردیم در این مقام است که ادعا کند نفاق و دروغ گویی متخلفین ظاهر است و با مختصر امتحانی خود را لو می دهند و رسوا می شوند و مناسب این مقام این است که خطاب و عتاب را متوجه مخاطب نموده، او را سرزنش کند مثل این که مخاطب باعث شده که حیثیت آنان محفوظ بماند و او روپوش بر روی رسوایی های آنان انداخته و این خود یکی از آداب کلام است که منظور از آن تنها و تنها بیان روشنی مطلب و وضوح آن است و بیش از این را افاده نمی کند، عیناً مانند مثل معروف «در به تو می گویم دیوار تو بشنو» که معنای مطابقتش مقصود نیست.

عتاب در آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» عتاب جدی نیست، بلکه مفید غرض دیگری است

در این جمله نیز مقصود این نیست که تقصیری به گردن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیندازد و آن گاه بگوید خدا از تقصیرت گذشت، حاشا از آن جناب که سوء تدبیری در احیاء امر خدا از او سرزند و بدین جهت مرتکب گناهی شود. بلکه منظور از آن، همان افاده ظهور و وضوح دروغ منافقین است و بس. و این که فرمود «چرا به ایشان اجازه دادی» معنایش این است که اگر اجازه نمی دادی بهتر و زودتر رسوا می شدند و ایشان به خاطر سوء سریره و فساد نیت، مستحق این معنا بودند، نه این که بخواهد بفرماید «اجازه ندادن به مصلحت دین نزدیک تر و اصولاً دارای مصلحت بیش تری بود».

دلیل این معنا چهارمین آیه بعد از آیه مورد بحث است که می فرماید: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْصَدَّ عُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ...»، زیرا از این آیه بر می آید که اذن ندادن آن جناب فی نفسه مصلحت نداشته، بلکه مصلحت اذن دادش بیش تر بوده، زیرا اگر اذن نمی داد و منافقین را با خود می برد، بقیه مسلمانان را هم دچار خبال، یعنی فساد افکار می کرد و هم اتحاد و اتفاق آنان را مبدل به تفرقه و اختلاف می نمود. پس، اصلح همین بود که اجازه تخلف بدهد تا با مسلمانان به راه نیفتند و فساد افکار خود را در افکار و عقاید آنان رخنه نداده، میان آنان تقنین و ایجاد اختلاف نکنند، چون همه مسلمانان دارای ایمان محکم نبودند.

بعضی از ایشان ایمانشان سست و دل هایشان مریض و مبتلا به وسوسه بود. این دسته گوش هایشان بدهکار سخنان فریبنده آنان و آماده پذیرفتن. وسوسه های آنان بود. همه این ها در صورتی بود که منافقین رودربایستی می کردند و با مسلمانان به راه می افتادند. و اگر صریحاً اعلام مخالفت می کردند و علناً فرمان آن حضرت را عصیان می نمودند که خود محذور بزرگ دیگری داشت و آن این بود که علاوه بر ایجاد دودستگی روی دیگران در نافرمانی باز می شد.

و این معنا مخصوصاً از دو آیه بعد که می فرماید: «وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ»؛ کاملاً استفاده می شود، چون از این آیه بر می آید که همه می دانستند که منافقین تخلف خواهند کرد و بر کسی پوشیده نبود، زیرا همه می دیدند که منافقین اصلاً در پی آماده ساختن خود برای سفر جنگ نیستند، با این حال چگونه این معنا بر مثل پیغمبری

که خدای تعالی اسرار و اخبار منافقین را قبل از نزول این سوره بارها به اطلاع او رسانده بود پوشیده می ماند؟ و چگونه تصور می شود که در این آیه او را به طور جدی عتاب و سرزنش کند که چرا قبل از تحقیق از حال آنان و قبل از این که حالشان روشن شود و از مؤمنین متمایز گردند اجازه تخلف دادی؟ پس معلوم می شود که مقصود از عتاب همان معنایی است که ما گفتیم.

استدلال به آیه فوق بر صدور گناه از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مردود است

از آن چه گذشت این معنا روشن شد که این که بعضی ها(1) به این آیه استدلال کرده اند بر صدور گناه از رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، به این پندار که «عفو جز بعد از گناه معنی ندارد پس معلوم می شود اذن آن حضرت قبیح و از گناهان صغیره بوده و گر نه اگر مباح بود گفته نمی شد چرا این کار را انجام دادی» تا چه اندازه فاسد و باطل است.

و این خود یکی از بازیگری های ایشانست که با کلام خدا کرده اند و اگر خود آن ها در چنین مقامی چنین سخنی می گفتند (یعنی به فرمانبر خود می گفتند چرا نگذاشتی رسوا شوند و من آن ها را از میان بردارم) و به ایشان همین اعتراض می شد قطعاً زیر بار نمی رفتند و ما بیان کردیم که آیه شریفه برای عتاب جدی سوق داده نشده و غرض دیگری در کار است.

علاوه بر این، این که گفتند: «اگر مباح بود گفته نمی شد چرا این کار را انجام دادی» حرف صحیحی نیست، زیرا وقتی انسان شخصی را ببیند که کار بهتری

ص: 68

1- زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، ج 2، ص: 274.

را کنار گذاشته و به کار نیکی پرداخته است او را عتاب می کند که چرا اینکار را می کنی و آنکار را که بهتر بود نکردی.

خلاصه گفتار صاحب المنار در ذیل آیه فوق که در آن عفو خدا از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را مربوط به ترک اولی نمودن آن حضرت دانسته است:

نظیر این استدلال غلط، کلام آن مفسری(1) است که گفته: بعضی از مفسرین مخصوصاً زمخشری نسبت به عفو الهی از رسول گرامی اش سوء تعبیر کرده اند و حال آن که جا داشت از خدای تعالی که نسبت به رسول گرامی اش منتها درجه لطف و احترام را به کار برده و قبل از صدور گناهی از آن جناب تعبیر به عفو فرموده، ادب آموخته و این گونه تعبیرات زشت را در باره اش به کار نمی بردند.

و بعضی دیگر - مانند فخر رازی - از آن طرف افتاده و افراط و مبالغه کرده و در این مقام برآمده اند که اثبات کنند کلمه «عفو» دلالت بر صدور گناه ندارد و این آیه بیش از این را نمی رساند که اذن دادن آن حضرت خلاف اولی بود و اگر نمی داد بهتر بود.

و این خود جمودی است که نسبت به اصطلاحات جدید و آن هم در یک عرف خاص پیدا شده و می خواهند از معنای جدید ذنب که همان معصیت است دست برندارند، آن وقت برای این که کلمه «عفو» در آیه مورد بحث دلالت بر ذنب (معصیت) نکند این توجیه را به میان آورند، غافل از این که خود قرآن نسبت صدور ذنب به آن جناب داده و فرموده: «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا

ص: 69

تَأَخَّرَ»؛ (1) این ها که می خواهند از اصطلاح خود دست بردارند این آیه را چگونه معنا می کنند.

و این اشتباه از همین جا ناشی شده که خیال کرده اند ذنب به معنای معصیت و نافرمانی است و حال آن که چنین نیست، بلکه ذنب عبارتست از هر عملی که به دنبالش ضرر و یا فوت نفع و مصلحتی بوده باشد و اصل کلمه از «ذنب» گرفته شده که به معنای دم و دنباله حیوان است و این کلمه مرادف با کلمه «معصیت» نیست تا هر جا به کار برده شود معنای نافرمانی را بدهد، بلکه معنای آن اعم است و از آنکه خدای تعالی از آن عفو فرموده باعث فوت مصلحتی شده که خدا در آیه شریفه آن را بیان کرده و آن تشخیص و جدا شدن مردم با ایمان از مردم دروغ گو است.

آن گاه پس از تخطئه زمخشری و رازی خودش در یک گفتاری طولانی در توجیه آیه چنین گفته که: اذن دادن آن جناب از روی اجتهاد خودش بوده، چون قبلاً وحی در این باره به وی نرسیده بود و اشتباه در این گونه موارد از انبیاء (علیهم السلام) جایز و ممکن است، آن که جایز نیست صدور مخالفت وحی و نافرمانی خدا است، که به طور اتفاق انبیاء (علیهم السلام) از آن معصومند. و محال است که پیغمبر خدا دروغ بگوید و یا در آن چه که به وی وحی شده خطا برود و یا عملاً با آن مخالفت کند.

و نظیر این اشتباه و این عتاب در سوره انفال آمده که خداوند رسول گرامی خود را عتاب می کند بهاین که چرا از اسرای بدر فدیة گرفتگی و آزادشان کردی و می فرماید: «ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يَشْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ

ص: 70

الدُّنْيَا وَاللَّهُ يَرِيدُ الْآخِرَةَ»؛ (1) آن گاه دنباله آن می فرماید: اگر قبلاً حکمی از قلم قضا نگذشته بود، این عمل اقتضای نزول عذاب دردناکی را داشت، ولی آن حکم قضایی مانع شد. این بود تلخیص گفتار مفسر نامبرده.

جواب به صاحب المنار و بیان این که عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اولی و اصلح بوده است نه ترک اولی

و چقدر خوب بود می فهمیدیم که این مفسر در کلام خودش چه چیزی اضافه بر کلام فخر رازی گفته. رازی و غیر او هم همین را می گفتند که عفو در مقابل ترک اولی بوده. و ترک اولی در عرف متشرعه ذنب شمرده نمی شود و مستتبع عقاب نیست. حاصل حرف این مفسر هم همین بود که عفو در مقابل ترک اصلح بوده. تنها تفاوتی که میان گفته وی و گفتار رازی است این است که وی ترک اصلح را ذنب لغوی دانسته.

و ما در سابق بیان کردیم که به دلالت آیات قرآنی اذن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نه ذنب عرفی بود نه لغوی، زیرا بیرون نرفتن منافقین و تخلفشان از جهاد اولی و اصلح بود و فائده و مصلحت آن این بود که لشکریان اسلام را دچار فتنه و اختلاف کلمه نکردند. و این مصلحت بعینه در صورت اجازه ندادن آن جناب نیز وجود داشت، زیرا اگر هم اجازه نمی داد منافقین در جهاد شرکت نمی کردند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این معنا را می دانست، چون قبلاً کفر و نفاق آنان برایش ثابت شده بود، چنان که قرآن کریم هم به وی خبر می دهد که: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً». پس، از این که

ص: 71

هیچ گونه جنب و جوشی از خود نشان ندادند پیدا بود که نمی خواستند در جهاد شرکت جویند و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اجل از این بود که مطلبی را که همه می دانند او نداند.

آنهم با این که خود قرآن در آیه «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛⁽¹⁾ او را آشنا و مطلع از منافقین دانسته با این حال چگونه ممکن است رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از کلمات کسانی که یکی می گوید: «به من اجازه بده و فریب نده» و دیگری می گوید: «او مردی دهن بین است» و در جایی دیگر در باره صدقات، زخم زبان ها می زنند و هرگز و در هیچ موقعی از در خیر خواهی درنیامدند، پی به کفر و نفاق آنان نبرده باشد. پس به طور مسلم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) منافقین را کاملاً می شناخته و از کفر و نفاق درونی آنان آگاه بوده و با این حال اگر می بینیم خدای تعالی او را عتاب می کند که چرا اجازه دادی و صبر نکردی تا تحقیق کافی بعمل آورده در نتیجه منافقین از مؤمنین برایت مشخص شود می فهمیم که قطعاً عتاب عتابی غیر جدی است و منظور از آن همان معنا و غرضی است که در بیان سابق گذشت.

و اما این که گفت: «و اذنی که خدای تعالی از آن عفو فرموده باعث فوت مصلحتی شده که خدا در آیه شریفه آن را بیان کرده و آن جدا شدن منافقین از مردم با ایمان است» صحیح نیست، زیرا آن مصلحتی که در آیه شریفه ذکر شده اطلاع یافتن و شناختن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر دروغ گویان است، نه مطلق شناخته شدن آنان و از بیان گذشته روشن شد که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آنان را می شناخت و حقیقت و مصلحت هم- که سد باب فتنه اختلاف می باشد- در اذن آن حضرت بود، زیرا

ص: 72

1- . «تو آنان را از لحن گفتارشان خوب می شناسی.» (محمد / 30)

(همان طور که مکرر خاطرنشان کردیم) آن جناب از حال منافقین به دست آورده بود که به هیچ وجه در امر جهاد شرکت نخواهند کرد، چه اذن تخلف به ایشان بدهد و چه ندهد، الا این که به منظور حفظ ظاهر و علنی نساختن مخالفت آنان و حفظ ظاهری وحدت کلمه- هر چند واقعیتهای نداشت- اجازه داد تا از شرکت در جهاد معاف باشند.

در این جا ممکن است بعضی ها پیش خود تصور کنند اگر در آن ایام که ایام جنگ تبوک و بحبوحه شوکت و قدرت اسلام و نفوذ کلمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، نفاق منافقین تا این اندازه معلوم بود و افراد آنان تا این پایه شناخته شده بودند، مسلمانان فریب تقیین های آنان را نمی خوردند تا در نتیجه گرفتار اختلاف شوند.

لذا می گوئیم اسلام در نظر دیگران مهابت و شوکت داشت و ملل دیگر آن روز از شوکت آن هراسیده و از شمشیر سپاهیانش بلرزه می افتادند و اما مسلمانان در میان خود آن طور که باید از تعالیم اسلام بهره مند نگشته و به وسیله آن دل هایشان را از مرض نفاق پاک نکرده بودند و در نتیجه آن طور که باید دارای وحدت کلمه و عزم راسخ نشده بودند و آیات مورد بحث و هم چنین آیات بعد از آن تا آخر سوره، خود شاهد صدق این گفتار است.

آری، همین مسلمین بودند که در جنگ احد مرض دل ها و نفاق درونی خود را اظهار نموده و با این که دشمن در کنار شهر ایشان قرار داشت نزدیک به ثلث از آن ها پشت به جنگ کرده هر چه دیگران نصیحتشان کردند و الحاح و اصرار ورزیدند به خرجشان نرفت و در جواب گفتند: «لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعُنَاكُمْ» و همین معنای یکی از عوامل شکست مسلمین در آن روز شد.

و اما این که گفت: «و نظیر این اشتباه و این عتاب در سوره انفال آمده که خداوند رسول گرامی خود را عتاب می کند به این که چرا از اسرای بدر فدیة گرفتی» جوابش این است که:

اولاً این مفسر معنای آیه را نفهمیده است، زیرا در آیه انفال هیچ عتابی بر فدیة گرفتن از اسراء دیده نمی شود و عتابی که در آن آمده بر اصل گرفتن اسیر است، چون که می فرماید: «ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى»؛ «هیچ پیغمبری نباید اسیر داشته باشد.» و هیچ آیه دیگری و حتی هیچ روایتی هم نیامده که پیغمبر به لشکریان دستور گرفتن اسیر داده باشد، بلکه از روایات داستان بدر بر می آید که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد تا بعضی از اسیران را به قتل برسانند مردم ترسیدند از این که مبادا آن حضرت بخواهد همه اسیران را به قتل برساند، لذا پیشنهاد فدیة گرفتن را تقدیم داشتند تا بدین وسیله وضع مالی سپاه اسلام را علیه دشمنان دین تقویت کنند، خداوند هم همین پیشنهاد کنندگان را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ».

و این خود بهترین گواه است بر این که عتاب، تنها متوجه مؤمنین بوده، نه به خصوص آن حضرت و نه به آن جناب و مؤمنین. و نیز بهترین شاهد است بر این که بیش تر روایاتی که عتاب را متوجه آن جناب دانسته مجعول و از دسیسه های دشمنان اسلام است.

و ثانیاً اگر عتاب در آیه مذکور متوجه به خصوص آن حضرت و یا به او و همه مؤمنین باشد ادعای دیگر مدعی باطل می شود، زیرا او می گفت: «كَلِمَةٌ «ذَنْبٌ» دَر بَارِهِ أَنْ جَنَابٌ بِه مَعْنَى لَغْوِيْشِ اسْتِعْمَالِ شُدِه.» و این حرف با آیه بعدی که

می فرماید: «لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (1) سازگار نیست، برای این که آیه تصریح دارد بر این که عتاب به خاطر گناهی بوده که اگر قضاء ازلی مانع نمی شد عذاب بزرگی را به دنبال داشت و هیچ آدم عاقلی تردید ندارد در این که پای عذاب بزرگ به میان نمی آید مگر در مورد معصیت اصطلاحی، بلکه در مورد معصیت های بزرگ و این خود شاهد دیگری است بر این که عتاب در آیه مزبور متوجه غیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است.

«لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ... يَتَرَدَّدُونَ»؛ این دو آیه یکی از علائم نفاق که منافقین را از مؤمنین جدا می سازد بیان می کند و آن این است که منافق از پیغمبر اجازه تخلف از جهاد می گیرد، ولی مؤمن در جهاد در راه خدا پیش دستی نموده، هرگز به تخلف راضی نمی شود.

خداوند در این دو آیه می خواهد بفرماید: جهاد در راه خدا با جان و مال از لوازم ایمان واقعی و درونی به خدا و روز جزاست، چون چنین ایمانی آدمی را به تقوی و می دارد و مؤمن به خاطر داشتن چنین ایمانی نسبت به وجوب جهاد بصیرتی به دست می آورد و همین بصیرت نمی گذارد که در امر جهاد تثاقل و کاهلی کند، تا چه رسد به این که از ولی امر خود اجازه تخلف و معافیت از جهاد بخواهد. به خلاف منافق که او به خاطر نداشتن ایمان به خدا و روز جزا دارای چنین تقوایی نگشته، دلش همواره در تزلزل و تردید است و در نتیجه در مواقع دشواری که پای جان و مال در میان است دلش می خواهد به هر وسیله ممکن طفره برود و خود را

ص: 75

کنار بکشد و برای این که از رسوایی خودنیز جلوگیری بعمل آورده باشد و صورت قانونی بدان بدهد از ولی امرش درخواست معافیت می کند.

«وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً...»؛ «عدة» به معنای تجهیزات و «انبعاث» - به طوری که صاحب مجمع البیان گفته- به معنای به سرعت روانه شدن است (1)

و کلمه «تثیبت» به معنای بازداشتن از امری است که نسبت بدان رغبتی نباشد.

این آیه عطف است به جمله سابق که می فرماید: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» و می خواهد همان معنا را برساند و بفهماند که اینان در دعوی این که نمی توانند در جنگ شرکت کنند دروغ گویند، بلکه واقعش این است که میل ندارند شرکت کنند و گر نه اگر کم ترین رغبتی داشتند تجهیزات سفر خود را تهیه می دیدند، چون پر واضح است که هر کس بخواهد در هر امری اقدام نماید و بدان علاقمند باشد قبلاً خود را آماده می کند و از این منافقین هیچ گونه جنب و جوشی دیده نشد، پس معلوم می شود که اصلاً نمی خواهند در جنگ شرکت جویند.

«وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ»؛ یعنی خداوند به خاطر نفاقشان و برای این که بر تو و بر مؤمنین منت بگذارد آن ها را موفق به جهاد نکرد و اجازه تخلفشان را داد تا در میان سپاهیان با ایمان القاء مفسده نکنند و جمع مؤمنان را مبدل به تفرقه و وحدت کلمه آنان را مبدل به اختلاف نسازند.

«وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ»؛ این امر، یعنی جمله «مانند مردم معفو و معذور از جنگ شما نیز تقاعد بورزید» امری تشریحی نیست تا با امر به کوچ کردن و در جنگ شرکت جستن منافات داشته باشد، پس کسی نگوید که چطور قبلاً فرمود:

ص: 76

«همه باید حرکت کنید» و حال به منافقین می فرماید شما مانند سال خوردگان و زمین گیر شدگان معاف هستید؟، زیرا بین این دو دستور فرق است، دستور اول امری است تشریحی که خداوند به زبان پیغمبرش بندگان خود را بدان مأمور می کند و دستور دوم امری است غیر تشریحی که از ناحیه سوء سریره و تردید درونی و خبث باطن خود آن ها است.

و اگر این امر را به خود نسبت نداد و فرمود: «خدای تعالی گفت»، بلکه فرمود: «گفته شد که تقاعد کنید با تقاعد کنندگان» به همین منظور بود که خود را از امر کردن به رفتاری که مورد خوشنودیش نیست منزّه نموده، بفهماند که این روش را سبب های دیگری غیر از خدا، از قبیل شیطان و هوای نفس باعث شده و اگر این تخلف منافقین را در جمله «فثبطهم» به خود نسبت داد، با واسطه بوده و بدین منظور بوده که با معنای پاداش و امتنان بر مؤمنان منطبق گردد و علاوه، به خاطر این که دو امر متخالف، یعنی دو امر «انفروا» و «اقعدوا» در یک سیاق قرار گرفته و به یک صورت و یک جور اداء شده باشند.

مفسده حضور منافقین در میان صفوف مؤمنین مجاهد

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضَاعِدُكُمْ...»؛ کلمه «خبال» به معنای فساد و اضطراب رأی است. و کلمه «ایضاح» به معنای شتاییدن در شر است. و «خلال» به معنای بین و «بغی» به معنای طلبیدن است. بنا بر این، معنای این که فرمود: «يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ» این است که منافقین خواهان فتنه برای شما هستند.

بعضی به جای «برای شما» گفته اند: «در شما». و «فتنه» به معنای محنت

و گرفتاری است و از انواع گرفتاری ها آن که مناسب با مقام آیه است همان تفرقه و اختلاف کلمه است.

«و سماع» به معنای کسی است که هر حرفی را زود می پذیرد و باور می کند. این آیه در مقام تعلیل جمله «و لکن کره الله انبعاثهم فببطهم» است و برای این که امتنان را هم برساند، بدون وصل یعنی بدون حرف عطف (واو) شروع شده و معنای آیه احتیاجی به توضیح ندارد.

«لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ»؛ یعنی قسم می خورم که منافقان به طور مسلم پیش از این جنگ (جنگ تبوک) خواهان فتنه و محنت و اختلاف کلمه و تفرقه اجتماع شما بودند، هم چنان که در جنگ احد عبدالله بن ابی بن سلول یک ثلث از جمعیتسپاهیان شما را از صحنه جنگ به طرف مدینه برگردانید و از یاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دریغ نمود. آری، همین منافقین بودند که همواره امور را برای تو دگرگونه ساخته، نعل را وارونه می زدند و مردم را به مخالفت تو دعوت و بر معصیت تخلف از امر جهاد تحریک نموده، یهودیان و مشرکان را بر قتال با مسلمانان برمی انگیزتند و در میان مسلمین جاسوسی و خراب کاری های دیگر می کردند تا آن که حق - آن حق که می بایست پیروی شود - بیامد و امر خدا و آن چه که از دین می خواست پیروز گشت و بر خواسته های شیطانی کافران غالب آمد با این که کفار از پیشرفت آن اکراه داشتند.

این آیه شریفه به منزله استشهاد بر آیه قبلی است و بر آن مطلبی که در دو آیه قبل بود مثال می آورد.

و اگر در این آیه خطاب را متوجه شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرد با این که در آیه

قبلی خطاب، عمومی بود، برای این است که در این آیه مطلب یعنی وارونه کردن امور فقط علیه آن جناب بود، به این معنی که منافقین همه دشمنی هایشان با آن جناب بود، به خلاف آیه قبلی که مضمونش عمومی است.

بحث روایی

روایاتی در مورد کیفیت هجرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه و داستان غار و...

در الدر المنثور است که ابن مردویه و ابو نعیم در کتاب دلائل از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر آیه «إِلَّا تَنْصَرُ رُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» گفته است: بعد از آن که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شبانه از خانه بیرون آمد و به غار ثور رسید. ابن عباس می گوید: ابو بکر وقتی دید که آن جناب از شهر بیرون می رود به دنبالش به راه افتاد و صدای حرکتش به گوش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسید و آن حضرت ترسید مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی او است، وقتی ابو بکر این معنا را احساس کرد شروع کرد به سرفه کردن. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) صدای او را شناخت و ایستاد تا او برسد، ابو بکر هم چنان به دنبال آن جناب بود تا به غار رسیدند.

صبح گاهان قریش به جستجوی آن حضرت برخاستند و نزد مردی قیافه شناس از قبیله بنی مدلج فرستادند. او جای پای آن حضرت را از در منزلش گرفته هم چنان پیش رفت تا به غار رسید. دم در غار درختی بود، مرد قیافه شناس در زیر آن درخت ادرار کرد و پس از آن گفت:

مرد مورد نظر شما از این جا تجاوز نکرده- ابن عباس می گوید: در این هنگام ابو بکر در اندوه شد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «محزون مباش که خدا با ماست».

ابن عباس سپس اضافه می کند: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و ابو بکر سه روز تمام در

غار بودند و تنها علی بن ابی طالب و عامر بن فهیره با ایشان ارتباط داشتند. عامر برایشان غذا می آورد و علی (علیه السلام) تجهیزات سفر را فراهم می نمود. علی (علیه السلام) سه شتر از شتران بحرین خریداری نمود و مردی راهنما برای آنان اجیر کرد. پس از آن که پاسی از شب سوم گذشت علی (علیه السلام) شتران و راهنما را بیاورد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ابو بکر هر یک بر راحله و مرکب خویش سوار شده به طرف مدینه رهسپار گردیدند. در حالی که قریش به هر سو در جستجوی آن جناب شخصی را گسیل داشته بودند (1).

و نیز در همان کتاب آمده که ابن سعد از ابن عباس و علی (علیه السلام) و عایشه (دختر ابو بکر) و عایشه دختر قدامه و سراقه بن جعشم- روایات نامبردگان درهم داخل شده- روایت کرده که گفته اند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی از منزل بیرون می آمد که قریش در خانه آن جناب نشسته بودند لا جرم مثنی از ریگ زمین برداشت و بر سر آنان پاشید در حالی که می خواند: «یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ...». آن گاه از میان آنان گذشت.

یکی از آن میان گفت: منتظر چه هستید؟ گفتند: منتظر محمدیم گفت: به خدا قسم او از میان شما عبور کرد و رفت. گفتند: به خدا سوگند ما او را ندیدیم، آن گاه در حالی که خاکها را از سر خود می تکاندند برخاستند. از آن سو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ابو بکر به غار ثور رفته، داخل آن شدند و پس از ورود ایشان عنکبوتها به در آن غار تار تنیدند.

قریش با فعالیت هر چه تمامتر به جستجوی ایشان برخاستند و سرانجام به در غار

ص: 80

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 240.

رسیدند، در آن جا یکی به دیگری می گفت: این تار عنکبوتی که من می بینم آن قدر کهنه است که گویا قبل از تولد محمد در این جا تنیده شده(1).

و در کتاب اعلام الوری در باره این که سراقه بن جعشم چه نحوه ارتباطی با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) داشت و در این که آیا او از دشمنان بوده و یا از صحابه چنین گفته است:

آن چه که در بین عرب معروف شده و هر جا می نشینند چه در اشعار و چه در محاورات خویش می گویند و انتشار می دهند، این است که سراقه از مکه به قصد کشتن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیرون آمد و او را تعقیب کرد تا شاید با کشتن آن جناب در میان قریش افتخاری به دست آورد و هم چنان در تعقیب بود تا آن جناب را پیدا نمود، آن قدر نزدیک شد که دیگر خاطر جمع شد به هدف خود رسیده است و لیکن به طور ناگهانی چهار پای اسبش به زمین فرورفت و بکلی در زمین پنهان شد. سراقه بسیار تعجب کرد، زیرا می دید آن مکان، زمین نرمی نبود که پای اسب فرورود، آن هم تا شکم، بلکه زمینی بسیار سفت و محکم بود. سراقه فهمید که این قضیه یک امر آسمانی است (و اگر دیر بجنبد ممکن است خودش هم فرورود) لا جرم فریاد زد: ای محمد! از پروردگارت بخواه اسب مرا رها کند و من ذمه خدا را به گردن می گیرم که احدی را به راهی که در پیش گرفته ای راهنمایی نکنم و نگوییم که من محمد را کجا دیده ام. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دعا کرد و اسبش چنان به آسانی رها شد که گویی پاهایش را با یک گره جوزی بسته بودند.

و این سراقه مردی بسیار زیرک و دوراندیش بود و از این پیش آمد چنین

ص: 81

احساس کرد که به زودی برایش پیش آمد دیگری خواهد بود. لذا به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کرد یک امان نامه برای من بنویس.

آن جناب هم به وی امان نامه داد و او برگشت.

محمد بن اسحاق می گوید: ابو جهل در باره سراقه اشعاری گفته بود، سراقه نیز با اشعار زیر، او را پاسخ گفت:

ابا حکم و اللات(1) لو کنت شاهدا

لأمر جوادی اذ تسیخ قوائمه

عجبت و لم تشکک بان محمدا

نبی ببرهان فمن ذا یکاتمه

علیک بکف الناس عنه فانی

أری أمره یوما ستبدو معالمه(2)

این روایت را کلینی در کافی(3) به سند خود از معاویه بن عمار از ابی عبداللّه(علیه السلام) و نیز صاحب الدر المنثور نیز(4) آن را به چند طریق نقل کرده اند. و نیز زمخشری آن را در کتاب ربیع الأبرار خود(5) آورده است.

و در الدر المنثور آمده که ابن سعد و ابن مردویه از ابن مصعب روایت کرده اند که گفت: من انس بن مالک و زید بن ارقم و مغیره بن شعبه را دیده بودم و از آنان شنیدم که با خود چنین گفتگو می کردند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وقتی آن شب وارد غار

ص: 82

1- . در نسخه ای دیگر: «و الله».

2- . ای ابا حکم بلات (و در نسخه دیگر به خدا) سوگند اگر می دیدی. چگونه چهار پای اسبم در زمین فرورفت. به تعجب فرورفته و دیگر تردیدی برایت نمی ماند که محمد. پیغمبری با معجزه است، و با این معجزاتش چه کسی می تواند نبوت او را پوشیده بدارد، اینک بر تو باد که مردم را رها کنی و بر او نشورانی که من امر او را می بینم روزی خیلی زود بالا گرفته و پیش برود. (طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری با اعلام الهدی، ص: 33)

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، روضة الکافی، ج 8، ص: 218، ح 378.

4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 240.

5- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص: 125، ح 3.

شد، خداوند درختی را به امر خود در برابر روی پیغمبرش رویانید، به طوری که بکلی آن حضرت را از چشم بینندگان پوشانید و عنکبوت را دستور داد تا دمدر غار در برابر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تار بتند تا او هم با تارهای خود آن جناب را از بینندگان مستور سازد و دو کبوتر وحشی را دستور داد تا در دهانه غار بایستند.

جوانان قریش که هر یک از یک دودمان بودند با چوبدستی، شمشیر و چماقهایشان سر و کله هایشان پیدا شد و هم چنان نزدیک غار می شدند تا آن جا که فاصله شان با آن جناب بیش از چهل ذراع نماند. در آن میان یکی از ایشان با عجله نزدیک آمد و نگاهی در غار انداخت و برگشت. بقیه نفرات پرسیدند چرا درون غار را تفحص نکردی؟ گفت: من یک جفت کبوتر وحشی در دهانه غار دیدم و فهمیدم که معقول نیست کسی در غار باشد...⁽¹⁾

و نیز در همان کتاب آمده که عبد الرزاق و ابن منذر از زهري نقل کرده اند که در ذیل جمله «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» گفته است: مقصود از این غار آن غاری است که در یکی از کوه های مکه به نام ثور واقع است.⁽²⁾

روایاتی که غار نامبرده را غار واقع در کوه ثور معرفی می کنند بسیار زیاد است. و این کوه تقریباً در چهار فرسخی مکه قرار دارد.

و در اعلام الوری و قصص الانبیاء آمده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سه روز در آن غار بماند و بعد از سه روز خدای تعالی به آن حضرت اجازه مهاجرت داد و فرمود: ای محمد از مکه بیرون رو که بعد از ای طالب دیگر تو را در آن یاوری نیست.

ص: 83

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 242.

2- . همان.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از غار بیرون آمد و در راه به چوپانی از قریشیان برخورد که او را ابن اریقط می گفتند. حضرت او را نزد خود طلبید و فرمود: ای ابن اریقط! من می خواهم تو را بر خون خودم امین گردانم (آیا حاضر هستی به این امانت خیانت نکنی)؟

عرض کرد: در این صورت به خدا سوگند تو را حراست و حفاظت می کنم و احدی را به سوی تو دلالت و راهنمایی نمی کنم. اینک بگو ببینم قصد کجا را داری ای محمد؟ حضرت فرمود:

بطرف یثرب می روم. گفت: حال که بدان طرف می روی راهی به تو نشان می دهم که احدی آن راه را بلد نیست. فرمود: پس به نزد علی برو و به وی بشارت بده که خداوند به من اجازه مهاجرت داده، اینک اسباب سفر و مرکب برایم آماده ساز. ابو بکر هم گفت نزد اسماء دخترم برو و به وی بگو برای من زاد و دو مرکب فراهم کند و داستان ما را به عامر بن فهیره(1) اعلام بدار و به وی بگو زاد و دو راحله مرا بردارد و بیاورد.

ابن اریقط نزد علی(علیه السلام) رفت و داستان را به عرضش رسانید. علی بن ابی طالب(علیه السلام) زاد و راحله را برای آن حضرت فرستاد. عامر بن فهیره هم زاد و دو راحله ابی بکر را آورد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از غار بیرون آمد و سوار شد و ابن اریقط آن جناب را از راه نخله که در میان کوه ها به سوی مدینه امتداد داشت حرکت داد و هیچ جا به جاده معمولی برنخوردند. مگر در «قدید» که در آن جا به منزل ام معبد درآمدند.

راوی می گوید: انصار از بیرون آمدن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از مکه خبردار شده بودند

ص: 84

1- . عامر بن فهیره قبلاً از غلامان ابی بکر بوده و بعداً اسلام آورده است.

و در انتظار رسیدنش دقیقه شماری می کردند تا آن که در محله قبا (در آن نقطه ای که بعداً به صورت مسجد قبا درآمد) او را بدیدند و چیزی نگذشت که خبر ورودش در همه شهر پیچید. زن و مرد خوش حال و خندان و به یکدیگر بشارت گویان به استقبالش شتافتند(1).

اخبار در داستان هجرت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و جزئیات آن بسیار زیاد است که هم شیعه آن ها را روایت کرده اند و هم سنی. و لیکن با همه زیادیش آن قدر ضد و نقیض یکدیگرند که نمی توان در این کتاب به نقد و بررسی آن ها پرداخت و داستان واقعی را از میان آن ها استخراج کرد. و ما از میان همه آن ها آن مقداری را که بر اجمال قضیه دلالت کند و تقریباً مورد اتفاق شیعه و سنی هم باشد نقل کردیم و همین مقدار کافی است.

و در الدر المنثور چنین آمده که: خیثمه بن سلیمان طرابلسی در کتاب خود که در فضائل صحابه نوشته و نیز ابن عساکر از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که فرمود: خدای تعالی همه مردم معاصر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را مذمت کرده و تنها ابو بکر را مدح نموده و فرمود: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا». (2)

نقد و بررسی استدلال به آیه غار بر فضیلت ابو بکر

نقد این بحث، در مضامین آیاتی که در بر دارنده این قضیه اند و هم چنین روایات صحیحی که درباره داستان مذکور وارد شده، نسبت به روایت فوق سوء ظن

ص: 85

1- . طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری با علام الهدی، ص: 73.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 241.

می آورد، برای این که آیاتی که در مقام مذمت مؤمنین (و یا به تعبیر این روایت در مقام مذمت عموم مردم) است و آیه غار هم در جمله «إِلَّا تَنْصُرُوهُ» بدان اشاره دارد و اول همه آن ها آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» می باشد و نیز نقل قطعی، ثابت می کنند که تثاقل از عموم مؤمنین نبود، بلکه پاره ای از مؤمنین دعوت و امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نسبت به کوچ کردن برای جهاد پذیرفته و بی درنگ حرکت کردند و عده ای از مردم مؤمن و منافق تثاقل ورزیدند.

بهمین دلیل خطاب در «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» هم، که تمامی مؤمنین را شامل است و هم چنین مذمتی که دنبال آن است مخصوص عده ای از مؤمنین خواهد بود و خطاب عمومی آن از قبیل خطابات عمومی دیگری است که مربوط به بعضی از مخاطبین است، مانند خطابی که در آیه «فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ»؛ (1) به عموم یهود شده، در حالی که همه افراد یهود انبیاء را نکشتند و هم چنین امثال آن در قرآن بسیار آمده است.

و بنا بر این بیان، دلالت آیه بر این که در روز غار جز خدا کسی پیغمبر را یاری نکرده دلالتی است قطعی.

و این معنا خود بهترین شاهد است بر این که ضمیرهایی که در بقیه جملات آیه یعنی در جملات: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» هست همه به پیغمبر برمی گردد. و جملات مذکور در مقام بیان این جهتند که خدای تعالی به تنهایی قائم است

ص: 86

به نصرت او، نصرتی عزیز و غیبی، نصرتی که احدی از مردم در آن دخالت ندارد و آن عبارتست از فرستادن سکینت بر وی و تأیید او بجنودی غایب از دیدگان و بالا دست قرار دادن کلمه حق و زیر دست کردن کلمه باطل و این که خدا مقتدری است شایسته کار.

از مسأله نصرت و یاری که بگذریم فضیلت دیگری که ممکن است فضیلت شمرده شود و انگشت روی آن گذاشته شود این است که بگویند کلمه «ثانی اثْنین» و هم چنین کلمه «لصاحبه» دلالت دارد بر این که وی رفیق راه و یار غار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده.

و ما نخست تسلیم می شویم که بودن دو نفر که یکی از آن دو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و هم چنین همنشین بودن با آن جناب خود یکی از مفاخر و فضائل است.

و لیکن می گوئیم بفرضی هم که ما آن را افتخار حساب کنیم، یکی از افتخارات اجتماعی است و این اجتماع است که برای این گونه امور ارزش و نفاستی قائل است و اما قرآن کریم در منطق خود برای نفاست و قیمت ملاک دیگری و برای فضیلت و شرافت معنای دیگری دارد که متکی بر حقیقتی است اعلا- و بلندتر از مقاصد مادی و اعتباری، اجتماعی و آن حقیقت عبارت است از کرامت و حرمت عبودیت و درجات تقرب به خدا.

آری، در نظر قرآن مصاحبت جسمی و یکی از صحابه رسول بشمار رفتن به هیچ وجه دلالتی بر احترام و شرافت ندارد. این صریح قرآن است که مکرر خاطر نشان ساخته که اسم گذاری به اسماء مختلف و داشتن مزایایی که مردم عامی آن را ارجمند و نظر اجتماعی آن را نفیس و بزرگ می شمارد در نزد خدای سبحان کم ترین

ارزشی ندارد و در نزد خدای تعالی حساب و ارزیابی همه بر روی دل ها است، نه بر آن چه که از ظاهر اعمال دیده می شود و نه بر تقدم از حیث حسب و نسب.

مخصوصاً همین معنا را در باره اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و ملازمین آن جناب با صریح ترین بیان خاطر نشان ساخته و فرموده: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا... وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛⁽¹⁾ اگر خواننده محترم تدبیر کند می بیند که با همه مدحی که در صدر آیه است، در ذیل آن چه قیودی را ذکر کرده است.

این بود مختصری بحث پیرامون آیه غار و روایات وارده در آن، اگر بخواهیم بیش از این بحث کنیم بحث تفسیری ما مبدل به بحثی کلامی خواهد شد که از غرض ما بیرون است.

و در کتاب الدر المنثور آمده که ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه و بیهقی در کتاب دلائل و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس روایت کرده اند که در ذیل آیه «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» گفته است: یعنی بر ابی بکر، زیرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) همواره بر سکینتی از پروردگار خود بود⁽²⁾.

و نیز در همان کتاب آمده که خطیب در تاریخ خود از حبیب بن ثابت روایت کرده که در باره آیه «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» گفته است: این آیه در حق ابی بکر نازل شده، زیرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هیچ آنی بدون سکینت نبود⁽³⁾.

ص: 88

1- . فتح / 29

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 245.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 245.

از آن چه گذشت معلوم شد که ضمیر در «علیه» به دلالت سیاق (و علی رغم دو روایت فوق) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برمی‌گردد و این دو روایت به خاطر وقعی که در آن هاست ضعیفند، علاوه بر این که در این دو روایت ابن عباس و حبیب نظریه داده‌اند و نظریه آن‌ها برای دیگران هیچ‌گونه حجیت ندارد.

گذشته از این، استدلال آن دو به این که «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هیچ‌آنی خالی از سکینت نبوده» استدلالی است ناتمام، زیرا آیه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...» (1) و هم چنین آیه نظیر آن که در سوره فتح و مربوط به داستان حدیبیه است، مخالف آن است، چون این دو آیه تصریح می‌کنند به این که سکینت جدیدی در خصوص این دو مورد یعنی حدیبیه و حنین بر آن جناب نازل شده و به شهادت همین دو آیه در مورد بحث یعنی در داستان غار هم سکینت بر آن جناب نازل شده است (2).

و گویا بعضی از مفسرین متوجه این اشکال شده‌اند لذا استدلال مزبور در روایت را حمل بر معنای دیگری کرده و گفته‌اند: مقصود از این استدلال ابن عباس و حبیب این است که سکینت در غار ملازم با پیغمبر بوده و این خود قرینه است بر این که سکینت بر ابی بکر نازل شده و بعید هم نیست که روایت حبیب دلالتش بر این معنا نزدیک تر باشد.

ص: 89

1- . توبه / 26.

2- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 10، ص: 429.

مفسر نامبرده بعد از آن که روایت ابن عباس را اول و روایت حبیب را بعد از آن نقل کرده گفته است:

بعضی از مفسرین لغت و معقول، این روایت را گرفته و تعلیلی را که در آن است چنین توضیح داده اند که «در آن روز برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اضطراب و ترسی جدید و تازه دست نداد (پس سکینت بر ابی بکر نازل شده)». بعضی دیگر این حرف را چنین تقویت کرده اند که «اصل در ضمیر است که به مرجع نزدیک تر خود برگردد و در آیه مورد بحث به صاحب برمی گردد» و لیکن این حرف خیلی دلچسب نیست. بعضی(1)

دیگر گفته اند «ضمیر به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برمی گردد و در نتیجه سکینت بر آن جناب نازل شده و لیکن نزول سکینت بر آن جناب دلیل بر این نیست که آن حضرت در آن روز دچار ترس و اضطراب شده باشد» این حرف هم درست نیست، زیرا همین که می بینیم نزول سکینت عطف شده بر "لا تحزن" می فهمیم که به خاطر همان ترس و اندوه ابی بکر و بعد از سفارش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نازل شده.

اما این که گفت: «آن روز ترس و اضطرابی بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دست نداده تا سکینت بر او نازل شود» اگر این معنا را از این جا استفاده کرده که چون در قرآن و در هیچ روایتی نیامده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در آن روز ترسیده باشد، ما نیز می گوئیم در قرآن و در هیچ روایتی نیامده که آن جناب در داستان حدیبیه و حنین ترسیده باشد، پس چطور نزول سکینت جدید را در آن دو واقعه قبول کرده است.

و اگر بگویید: نزول سکینت مستلزم این است که طرف قبلاً دچار ترس و

ص: 90

1- . همان.

اضطراب شده باشد. در جواب می‌گوییم همان طور که قبلاً هم گفته بودیم چنین استلزامی در کار نیست، اگر چنین استلزامی صحیح بود باید هیچ نعمتی بعد از نعمتی نازل نشود و همیشه نعمت بعد از نعمتی مقابل و ضد خودش نازل گردد و حال آن که ما می‌بینیم نعمت‌های دیگر الهی یکی پس از دیگری نازل می‌شود، نعمت بعد از نعمت، رحمت بعد از رحمت، ایمان و هدایت بعد از ایمان و هدایت و هم چنین بسیاری از انواع دیگر نعمت‌ها که بعد از مشابه خودش نازل شده و قرآن کریم هم بر نمونه‌های بسیاری از این قبیل تصریح دارد.

و اما این که گفت «رجوع ضمیر به پیامبر درست نیست، زیرا همین که می‌بینیم سکینت عطف شده بر "لا تحزن" می‌فهمیم که به خاطر همان ترس و اندوه ابی بکر و بعد از سفارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده" این نیز صحیح نیست، زیرا درست است که فاء تفریع دلالت دارد بر این که جمله مدخول آن مترتب بر ما قبل آن است و لیکن معنای این ترتب و بعدیت، تنها ترتب و بعدیت زمانی نیست و هیچ یک از علمای ادب چنین ادعایی نکرده، بلکه ممکن است بعدیت زمانی باشد و ممکن هم هست بعدیت رتبه‌ای باشد.

و با این حال دیگر این مفسر نمی‌تواند بگوید باید جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» مترتب بر کلام قبلی خود باشد، آن هم ترتب زمانی، هم چنان که نمی‌تواند بگوید باید مترتب به کلام نزدیک تر خود باشد، مگر این که قبول کند آن حرف را که اصل در ضمیر این است که به مرجع نزدیک تر خود برگردد و حال آن که خود او این حرف را از دیگران نقل کرد و سپس گفته که حرف صحیحی نیست.

و ما وقتی سیاق آیه مورد بحث را از نظر بگذرانیم می‌بینیم نزدیک ترین

جمله ای که صالح باشد برای این که جمله «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» متفرع بر آن گردد همان جمله «فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» است، که به طور اجمال می گوید: خدا در فلان جا و فلان جا او را یاری کرد و در این جمله و جملات بعد از آن به طور تفصیل بیان می کند که چنین و چنان او را یاری کرده است.

پس معلوم شد آن جوابی که این آقا در آخر کلامش به آن مفسر داده عیناً همان حرفی است که خودش آن را تضعیف کرده و گفته بود: «اصل مذکور اصلی ندارد» اینک خودش همین اصل را با عباراتی دیگر مورد استدلال قرار داده است.

از همین جهت اشکال بر یک روایت دیگری که در الدر المنثور آن را از ابن مردویه از انس بن مالک نقل کرده معلوم می شود. روایت این است که انس گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ابو بکر وارد غار حرا شدند، پس آن گه ابو بکر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: جای ما آن قدر روشن و پیداست که اگر کسی جای پای خود را ببیند من و تو را خواهد دید. حضرت فرمود: چه فکر می کنی در باره دو نفری که سومی آن دو خداست، خداوند سکینت خود را بر تو نازل کرد و مرا به لشکریانی که شما هانمی بینید تأیید فرمود (1).

صرف نظر از این که این روایت متعرض غار حرا شده و حال آن که با اخبار مستفیضه و بسیار زیاد ثابت شده که نزول آیه مورد بحث مربوط به غار ثور است نه غار حرا، این اشکال در آن هست که سیاق آیه را تفکیک کرده، یک ضمیر به ابی بکر و یک ضمیر دیگر را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برگردانیده و یک سیاق اجازه چنین تفکیکی را نمی دهد.

ص: 92

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 245.

آلوسی در روح المعانی هر دو ضمیر را به ابی بکر برگردانیده و روایت را چنین آورده:

«خداوند سکینت خود را بر تو (ابی بکر) نازل کرده و تو را بجنودی که شماها نمی بینید تأیید نموده»⁽¹⁾.

و ما نمی دانیم کدامیک از این دو نقل اصل و کدامیک دست خورده و تحریف شده است. و بفرضی که نقل آلوسی درست باشد علاوه بر آن اشکال هایی که در بیان سابق گذشت اشکال دیگری دارد و آن این است که در غار، غیر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و ابو بکر کسی دیگری نبوده پس در جمله «شماها نمی بینید» روی سخن با چه کسانی است؟.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا» از ابی الجارود از امام ابی جعفر(علیه السلام) روایت آمده که فرمود: مقصود این است که اگر غنیمت نزدیکی در بین بود تو را پیروی می کردند⁽²⁾.

و در تفسیر عیاشی از زرارة و حمران و محمد بن مسلم از ابی جعفر و ابی عبدالله(علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه مزبور فرموده اند: معنایش این است که این ها که خواهند گفت: ما استطاعت جهاد نداریم، دروغ می گویند و از علم خدا گذشته که اگر این سفر سفر نزدیکی بود و سود مادی نزدیکی داشت تو را پیروی می کردند⁽³⁾.

ص: 93

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 10، ص: 98.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 290.

3- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 89، ح 59.

این روایت را صدوق در کتاب معانی الاخبار به سند خود از عبد الاعلی بن اعین از ابی عبداللّه (علیه السلام) به همین صورت نقل کرده (1).

و در تفسیر قمی در ذیل جمله «وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ» آمده که معنایش این است که: و لیکن راه آنان تا تبوک دور بود (و بدین جهت عذر آوردند) و سبب آن این بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هیچ مسافرتی به آن دوری و به آن دشواری نکرده (و به مردم پیشنهاد ننموده) بود (2).

آماده شدن مسلمین برای جنگ با رومیان و خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای آنان قبل از حرکت به سوی تبوک

و اما اصل مطلب جریانیش از این قرار بوده که: افرادی که همه ساله از بیلاق از شام به مدینه برمی گشتند و با خود پتو و خواربار می آوردند و مردمی عوام بودند، در آن ایام در مدینه انتشار دادند که رومیان در حال جمع آوری قشون هستند و می خواهند با لشکری انبوه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبرد کنند و هرقل با همه لشکریانش حرکت کرده و قبائل غسان و جذام و بهراء و عامله را هم با خود همداستان نموده اینک خودش در حمص مانده و لشکریانش تا بلقاء رسیده اند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی این معنا را شنید اصحاب خود را به تبوک که یکی از شهرهای بلقاء است فرستاد و از آن سو افرادی را به میان قبائلی که در حول و حوش مدینه بودند و هم چنین به مکه و نزد افرادی که از میان قبائل خزاعه و مزینه و جهینه مسلمان شده بودند فرستاد تا آنان را بر جهاد تحریک کنند.

ص: 94

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الأخبار، ص: 351، ح 15.

2- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ص: 290.

آن گاه به لشکریان خود دستور داد تا لوای جنگ را در ثنیه الوداع بفراشتند و به افرادی که توانای مالی داشتند دستور داد تا به تهیه دستان کمک مالی کنند و هر کس هر چه اندوخته دارد بیرون آورده و انفاق کند. لشکر نیز چنین کرده و با تشویق یکدیگر لشکری نیرومندی تشکیل دادند.

آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خطبه ایستاد و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود: ای مردم! راست ترین گفتارها کتاب خدا و سزاوارترین سفارشات تقوا و بهترین ملت ها ملت ابراهیم و نیکوترین سنت ها سنت محمد و شریف ترین سخنان ذکر خدا و بهترین داستان ها همین قرآن است. و نیکوترین امور سنت های ثابت و پا بر جاست و بدترین امور، امور نو ظهور و تازه درآمده است.

و نیکوترین هدایت هدایت انبیاء و شریف ترین کشته شدگان آنهاند که در راه خدا شهید شده باشند و تاریک ترین کوریها کوری ضلالت بعد از هدایت و بهترین کارها آن کاری است که نافع تر باشد. بهترین هدایتها آن هدایتی است که پیروی گردد و بدترین کوریها کوری دل است. دست بالا (دهنده) بهتر از دست پائین (گیرنده) است. خواسته ای که کم و به قدر کفاف باشد بهتر از آن خواسته ای است که زیاد و بازدارنده از یاد خدا باشد.

بدترین معذرتها معذرت در دم مرگ و بدترین ندامتها ندامت در روز قیامت است. پاره ای مردم کسانند که به نماز جمعه نمی آیند، مگر گاه بگاه و پاره ای دیگر کسانند که به یاد خدا نمی افتند مگر بی اراده و نیت و از بزرگ ترین خطاهای زبان دروغ و بهترین بی نیازیها بی نیازی دل (و سیری چشم و دل) است.

نیکوترین توشه ها تقوا و اساس حکمت، ترس از خداست و بهترین چیزی که

در دل می افتد یقین است و شک و تردید از کفر است و دوری کردن از یکدیگر عمل جاهلیت و غل و غش از چرک جهنم و مستی، اخگر و پاره های آتش و سرائیدن شعر از ابلیس است. و شراب انبانه همه گناهان و زنان دام های شیطان و جوانی شعبه ای از جنون است و بدترین کسب ها رباخواری و بدترین خوردن ها خوردن مال یتیم است و نیک بخت آن کسی است که از دیگران پند بگیرد و بدبخت آن کسی است که در شکم مادر بدبخت باشد. و هر یک از شما سرانجام در خانه چهار ذراعی (قبر) قرار خواهد گرفت و در هر امری آخر آن را باید نگرست و ملاک هر امری اواخر آن است و بدترین رباها دروغ گویی است (1) و هر آینده ای، نزدیک است و ناسزا گفتن به مؤمن فسق و قتال با او کفر و خوردن گوشت او از نافرمانی خدا و حرمت مال او مانند حرمت خون اوست. و هر که به خدا توکل کند خدا او را کفایت کند و هر که صبر کند به پیروزی می رسد و هر که از جرم دیگران در گذرد خداوند از جرائم او در می گذرد و هر که خشم خود فرو ببرد خداوند پاداشش می دهد و هر که صبر بر مصیبت کند خدا او را عوض مرحمت می کند و هر که در پی انتشار فضائل خود برآید خداوند در پی رسوایش برخواهد آمد و هر که در این باره سکوت کند خداوند به بیش تر از آن که خود انتظار داشت فضائلش را انتشار می دهد و هر کس معصیت کند خدا عذابش دهد. بارالها! مرا و امت مرا بیامرزد. بارالها! مرا و امت مرا بیامرزد. من از خدا برای خودم و برای شما طلب مغفرت می کنم.

ص: 96

1- . مقایسه و تشبیه دروغ به ربا از این نظیر است که دروغ مانند ربا و بلکه شدیدتر از آن نظام زندگی افراد را بر هم می زند و همان طور که ربا نظام مالی اجتماع را مختل و فاسد می سازد، گناه مذکور نیز به بدتر و شدیدتر وجهی این اختلال را بیار می آورد، و هم چنین است تهمت و افتراء و سخن چینی و شراب و قمار.

راوی می گوید مردم وقتی این خطبه را شنیدند در امر جهاد دلگرم شده، همه قبائلی که آن جناب برای جنگ دستور حرکتشان را داده بود حرکت کردند و پاره ای از منافقین و غیر منافقین تقاعد ورزیدند.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به جد بن قیس برخورد و به او فرمود: ای ابا وهب آیا برای این جنگ با ما حرکت نمی کنی؟ گویا از دیدن زنان زرد پوست خودداری نمی توانی کرد. عرض کرد یا رسول الله! به خدا سوگند قوم و قبیله من می دانند که در میان آنان هیچ کس به اندازه من علاقه به زن ندارد و من می ترسم اگر با شما حرکت کنم و به این سفر بیایم از دیدن زنان رومی نتوانم خودداری کنم، لذا استدعا دارم مرا مبتلا مکن و اجازه بده در شهر بمانم. از سوی دیگر همین شخص به گروهی از قوم خود گفت: هوا بسیار گرم است، در این هوای گرم از خانه و زندگی خود بیرون مروید. پسرش گفت: آیا خودت فرمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را مخالفت می کنی بس نیست اینک مردم را سفارش می کنی که گرمی هوا را بهانه کرده آن جناب را مخالفت کنند، به خدا قسم خداوند در همین باره آیه ای می فرستد که تا قیام قیامت مردم آن را بخوانند (و تورا شوی)، اتفاقاً خدای تعالی این آیه را فرستاد: «و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اذَّنْ لِي وَ لَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ».

آن گاه جد بن قیس اضافه کرده گفت که محمد خیال می کند جنگ با روم هم مثل جنگ با دیگران است، ولی من خوب می دانم که احدی از این مسلمانان از این جنگ بر نخواهد گشت(1).

در این باره روایات بسیار دیگری از طرق شیعه و سنی وارد شده است.

ص: 97

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 295-299.

و در کتاب عیون به سند خود از علی بن محمد بن جهم روایت کرده که گفت: من وارد مجلس مأمون شدم و علی بن موسی (علیه السلام) نیز در آن جا حضور داشتند، مأمون رو به آن حضرت کرد و گفت: یا بن رسول الله! آیا نظر شما این نیست که انبیاء معصومند. فرمودند: چرا؟ مأمون در ضمن پرسش های خود پرسید: یا ابا الحسن پس آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» چه معنا دارد؟

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: این از قبیل مثل معروف «در، به تو می گویم دیوار تو بشنو» است، خدای تعالی در این آیه روی سخن خود را به پیغمبرش کرده و لیکن مقصودش امت او است و هم چنین است آیه «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ «اگر شرک بورزی عملت بی اجر می شود و مسلماً از زیان کاران خواهی شد» و نیز آیه «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَا لَقَدْ كُنْتُمْ تَرَكُّنَ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً»؛ «اگر نبود که ما تو را ثابت قدم کرده بودیم چیزی نمی ماند که تو هم مقدار کمی متمایل به ایشان می شدی». مأمون گفت: درست فرمودی یا بن رسول الله (1).

مضمون این روایت درست مطابق بیانی است که ما در معنای این آیه گذراندیم، نه آن حرفی که دیگران زدند و گفتند «اذن دادن آن جناب به این که منافقین تقاعد بورزند ترک اولایی بوده نه گناه»، زیرا اگر ترک اولی می بود دیگر معنا نداشت که عتاب در آیه از قبیل «در به تو می گویم دیوار تو بشنو» بوده باشد.

و در الدر المنثور است که عبد الرزاق در کتاب المصنف و ابن جریر از عمرو بن میمون اودی روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو کار کرد که در آن دو کار

1- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص: 202، باب 15، ح 1.

هیچ گونه دستوری نداشت، یکی این که به منافقین اجازه تقاعد داد و دیگر آن که اسیر گرفت و خدای تعالی در برابر این دو عمل فرمود: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ...» (1).

اشکال هایی که بر این روایت وارد است از بیان گذشته ما معلوم شد.

داستان

داستان چند تن از مؤمنینی که با تأخیر به لشگریان عازم تبوک پیوستند یا آن که تخلف کردند و سپس توبه نمودند:

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً...» و هم چنین در ذیل آیه بعدش گفته است: عده ای هم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تخلف کردند که دارای نیت صادق و بصیرت در دین بودند و هیچ شک و تردیدی در عقائدشان رخنه نکرده بود، لیکن پیش خود گفته بودند ما بعد از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حرکت کردند به او ملحق می شویم.

از آن جمله یکی ابو خثیمه بود که مردی قوی و دارای دو همسر و دو آلا-چیق بود، همسران وی آلاچیق هایش را آب پاشی کرده، در آن آب آشامیدنی خنکی فراهم نموده و طعامی تهیه کرده بودند، در همین بین که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسلمانان را دستور حرکت داد او سری به آلاچیق های خود زد و در جواب هوای نفس خود که او را به استفاده از آن ها دعوت می کرد گفت: نه، به خدا سوگند این انصاف نیست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این که خدای تعالی از گذشته و آینده او در گذشته حرکت کند

ص: 99

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 247.

و در شدت حرارت و گرد و غبار و با سنگینی سلاح راه بپیماید و در راه خدا جهاد کند، آن گاه ابو خيثمه که مردی نیرومند است در سایه آلاچيق و در کنار همسران زیبای خود به عیش و لذت پردازد، نه به خدا سوگند که از انصاف به دور است.

این بگفت و از جا برخاست شتر خود را آورد و اثاث سفر را بر آن بار کرد و به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ملحق شد. مردم وقتی دیدند سواری از دور می رسد به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گزارش دادند، حضرت فرمود: باید ابو خيثمه باشد. ابو خيثمه نزدیک شد و جریان خود را بعرض رسانید. حضرت جزای خیر برایش طلب نمود و برای او دعای خیر فرمود.

ابو ذر نیز سه روز از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تخلف کرد، جریان کار او این بود که شترش ضعیف و لاغر بود و در بین راه از پای درآمد و ابو ذر ناگزیر شد اثاث خود را از پشت شتر پائین آورده، بدوش خود بکشد. بعد از سه روز مسلمانان دیدند مردی از دور می رسد، به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گزارش دادند، حضرت فرمود: باید ابو ذر باشد. گفتند: آری، ابو ذر است. حضرت فرمود به استقبالش بروید که او بسیار تشنه است. مسلمانان آب برداشته، به استقبالش شتافتند.

ابو ذر خود را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رسانید در حالی که طرفی آب همراه داشت. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: آب داشتی و تشنه بودی؟ عرض کرد: بلی.

فرمود: چرا؟ عرض کرد در میان راه به سنگی گودی برخوردیم که در گودی آن آب باران جمع شده بود، وقتی از آن چشیدم دیدم آب بسیار گوارایی است، با خود گفتم از این آب نمی خورم مگر بعد از آن که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از آن بیاشامد.

حضرت فرمود: ای ابا ذر! خدا رحمت کند، تو تنها زندگی می کنی و تنها

هم خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها به بهشت خواهی رفت. ای ابا ذر! مردمی از اهل عراق به وسیله تو سعادت‌مند می شوند، آنان به جنازه تو برمی خورند، تو را غسل و کفن کرده بر جنازه ات نماز می خوانند و دفن می کنند.

راوی سپس اضافه کرده: در میان کسانی که از آن جناب تخلف ورزیدند عده ای از منافقین بودند و عده ای هم از نیکان که سابقه نفاق از ایشان دیده نشده بود، از آن جمله کعب بن مالک شاعر و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه رافعی بودند. بعد از آن که خداوند توبه شان را قبول کرد، کعب گفته بود: من از خودم در تعجبم، زیرا هرگز به یاد ندارم که روزی به مثل آن ایامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حرکت می کرد سر حال و نیرومند بوده باشم و هیچ وقت جز در آن ایام دارای دو شتر نبودم، با خود می گفتم فردا به بازار می روم و لوازم سفر را خریداری می کنم بعداً خود را به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می رسانم، به بازار می رفتم و لیکن حاجت خود را بر نمی آوردم تا آن که به هلال بن امیه و مرارة بن ربیع برخورددم. آن دو نیز از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تخلف کرده بودند باز هم متنبه نشدم با آن دو قرار گذاشتم که فردا به بازار برویم، فردا به بازار رفتیم ولی کاری صورت ندادیم، خلاصه در این مدت کار ما این بود که مرتب می گفتیم فردا حرکت می کنیم و حرکت نمی کردیم تا یک وقت خبردار شدیم که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برمی گردد، آن وقت دچار ندامت و شرمساری شدیم.

پس از پایان جنگ وقتی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به مدینه نزدیک شد به استقبالش شتافتیم تا او را تهنیت بگوییم که بحمد الله سلامت برگشته و لیکن با کمال تعجب دیدیم که جواب سلام ما را نداد و از ما روی گردانید، آن گاه متوجه برادران دینی خود شده به ایشان سلام کردیم، ایشان هم جواب ما را ندادند، این

مطلب به خانواده های ما رسید، وقتی به خانه آمدیم دیدیم زن و بچه های ما نیز با ما حرف نمی زنند، به مسجد آمدیم دیدیم احدی نه به ما سلام می کند و نه همکلام می شود، لا جرم زنان ما نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مشرف شده به عرض رسانیدند شنیده ایم که شما بر شوهران ما غضب فرموده ای! آیا وظیفه ما هم این هست که از آنان کناره گیری کنیم؟ حضرت فرمود: نه، شما نباید کناره گیری کنید و لیکن مواظب باشید با شما نزدیکی نکنند. وقتی کار کعب بن مالک و دو رفیقش به این جا کشید، گفتند، دیگر مدینه جای ما نیست، زیرا نه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با ما حرف می زند و نه احدی از برادران و قوم و خویشان، پس بیائید به بالای این کوه رفته به دعا و زاری پردازیم، بالآخره یا خدا از تقصیرات ما می گذرد و یا آن که همان جا از دنیا می رویم.

این سه نفر از شهر بیرون شده و به بالای کوه ذباب رفتند و در آن جا به عبادت و روزه پرداختند. زن و فرزندان ایشان برایشان طعام آورده به زمین می گذاشتند و بدون این که حرفی بزنند بر می گشتند و این برنامه تا مدتی طولانی ادامه داشت.

روزی کعب به آن دو نفر دیگر گفت: رفقا! حال که به چنین رسوایی و گرفتاری مبتلا شده ایم و خدا و رسولش و به پیروی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خانواده های ما و برادران دینیمان بر ما خشم گرفته اند و احدی با ما همکلام نمی شود، ما خود چرا به یکدیگر خشم نگیریم، ما نیز مسلمانیم و باید دستور پیغمبر را پیروی نموده با یکدیگر همکلام نشویم، اینک هر یک از ما به گوش های از این کوه برود و سوگند بخورد که دیگر با رفیقش حرفی نزند تا بمیرد و یا آن که خدا از تقصیرش درگذرد.

مدت سه روز هم بدین منوال گذرانیدند و یکه و تنها در کوه به سر بردند، حتی طوری از یکدیگر کناره گرفتند که یکدیگر را هم نمی دیدند.

پس از سه روز یعنی در شب سوم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در خانه ام سلمه بود که آیه توبه و مؤذنه مغفرت ایشان نازل شد و آن آیه «لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة» بود. امام صادق(علیه السلام) فرمود: آیه شریفه این طور نازل شده و مقصود از مهاجرین و انصار ابو ذر، ابو خثیمه و عمیر بن وهب بود که از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تخلف ورزیده، بعد به وی ملحق شدند.

آن گاه راوی در باره آن سه نفری که آیه «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا» در حقشان نازل شده گفته:

عالم (امام(علیه السلام) فرمود آیه این طور نازل شده: «و علی الثلاثة الذین خالفوا»، زیرا کلمه «خُلِّفُوا» به معنای تخلف قهری است که مرتکبش تقصیری نداشته و سزاوار ملامت نیست، «حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» از این روزمین با همه فراخیش بر آنان تنگ شد که نه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با ایشان همکلام می شد و نه برادران دینی و نه زن و فرزندانشان و به همین جهت، مدینه بر آنان تنگ شد و ناگزیر از مدینه تار و مار شدند و وقتی خداوند دید براستی نادم شده اند توبه ایشان را قبول کرد.⁽¹⁾ به زودی گفتاری در باره این دو آیه و روایاتی که در تفسیر آن دو وارد شده از نظر خواننده خواهد گذشت.

و در تفسیر عیاشی از مغیره روایت شده که گفت: من از او (امام) شنیدم که

ص: 103

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 284-296.

در خصوص آیه «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً» می گفت مقصود از «عدة» نیت و تصمیم است و معنای آیه این است که: اگر می خواستند خارج بشوند می شدند(1).

این روایت صرف نظر از ضعفی که دارد و صرف نظر از این که مرسل است و روایانش معلوم نیستند و نیز علاوه بر این که مضمراست یعنی معلوم نیست که مطلب را از چه کسی نقل کرده با لفظ آیه هم تطبیق ندارد- و خدا دانایتر است.

و در الدر المنثور آمده که ابن اسحاق و ابن منذر از حسن بصری روایت کرده اند که گفت: عبدالله بن ابی و عبدالله بن نبتل و رفاعه بن زید بن تابوت از بزرگان منافقین و از کسانی بودند که علیه اسلام و مسلمین همواره نقشه چینی می کردند و در باره آنان آیه «لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ...» نازل شد(2).

بیان آیات

منافقین که به گمان خود از ناملایمات فتنه احتمالی جنگ دوری می گزینند در واقع از نفاق و ضلالتشان در فتنه سقوط کرده اند و خود غافلند.

این آیات، گفتاری در باره منافقین می باشد و نیز بیان حال آنان را که در آیات قبلی بود دنبال نموده، پاره ای از حرکات و حرف های آنان را نقل نموده، مطالبی خاطر نشان می سازد که از خبث اوصاف باطنی و فساد اعتقادات آنان- که بر اساس ضلالت استوار گشته- پرده بر می دارد.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اٰذَنُ لِيْ وَلَا تَقْتَتِيْ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا...»؛ کلمه «فتنه» در این جا به طوری که از سیاق بر می آید به یکی از دو معنا است: یا به معنای القاء به

ص: 104

1- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 89، ح 60.

2- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 257.

ورطه ای که آدمی را مغرور نموده و فریب می دهد و یا به معنای معروف آن که همان فتنه و بلا و گرفتاری عمومی است می باشد.

و اگر معنای اول مقصود باشد، معنای آیه این خواهد بود که: به من اجازه بده به جنگ نیایم و مرا با بردن در صحنه جهاد به فتنه مینداز و با برشمردن غنیمت های نفیس جنگی اشتباهی نفسانی مرا تحریک مکن و مرا فریب مده. و اگر معنای دوم مقصود باشد معنایش این می شود که: اجازه بده من حرکت نکنم و مرا به ناملایماتی که می دانم در این جنگ هست مبتلا مساز.

خدای تعالی از این پیشنهادشان جواب داده و فرموده: «این ها با همین عملشان در فتنه افتادند»، یعنی این ها به خیال خودشان از فتنه احتمالی احتراز می جویند در حالی که سخت در اشتباهند و غافلند از این که کفر و نفاق و سوء سریره ای که دارند و این پیشنهادشان از آن حکایت می کند فتنه است، غافلند از این که شیطان آنان را در فتنه افکنده و فریب داده و دچار هلاکت کفر و ضلالت و نفاق ساخته است.

تازه این خسارت و گرفتاری دنیایی ایشان است و در آخرت نیز جهنم بر کافران احاطه خواهد کرد، همان طوری که در دنیا فتنه به آنان احاطه داشت. پس این که فرمود: «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» با جمله «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» تقریباً معنای واحدی را می رسانند و آن این است که این مردم منافق هم در دنیا و هم در آخرت در فتنه و هلاکت ابدی قرار دارند.

ممکن هم هست از جمله «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» استفاده کرد که

جهنم فعلاً نیز محیط به کفار است، نه در آینده، آیات داله بر تجسم اعمال هم این معنا را می رساند. (1)

9. نقشه های شوم در قبال جهاد فی سبیل الله

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يَرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسَدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا * قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَهٌ تُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَبِّحُونَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَاجَ حَرَجٍ وَ لَا عَلَىٰ الْمُرِيضِ حَرَجٌ وَ مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ (2) «هنگامی که شما برای به دست آوردن غنایمی حرکت کنید، متخلفان (حدیبه) می گویند: «بگذارید ما هم در پی شما بیائیم، آن ها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند؛ بگو: «هرگز نباید به دنبال ما بیایید؛ این گونه خداوند از قبل گفته است!» آن ها به زودی می گویند: «شما نسبت به ما حسد می ورزید!» ولی آن ها جز اندکی نمی فهمند! به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی نیرومند و جنگجو بروید و با آن ها پیکار کنید تا اسلام بیاورند؛ اگر اطاعت کنید، خداوند پاداش نیکی به شما می دهد؛ و اگر سرپیچی نمایید- همان گونه که در گذشته نیز سرپیچی کردید- شما را با عذاب دردناکی کیفر می دهد! بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جهاد

ص: 106

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 9، ص: 374.

2- . فتح / 15 الی 17.

شرکت نکنند؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت نماید، او را در باغ های (از بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است؛ و آن کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد!»

تفسیر

متخلفان از جهاد، آماده زیاده خواهی!

غالب مفسران معتقدند که این آیات ناظر به «فتح خیبر» است که بعد از «صلح حدیبیه» و در آغاز سال هفتم هجرت روی داد.

توضیح این که: طبق روایات هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از «حدیبیه» باز می گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به «فتح خیبر» داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آن ها شرکت کنند و غنائم جنگی مخصوص آن ها است و تخلف کنندگان را نصیبی از این غنائم نخواهد بود! اما این دنیا پرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این جنگی که در پیش دارد قطعاً پیروز می شود و غنائم فراوانی به دست سپاه اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده، خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و اجازه شرکت در میدان "خیبر" خواستند! و شاید به این عذر نیز متوسل شدند که ما برای جبران خطای گذشته و سبک کردن بار مسئولیت و توبه از گناه و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن، می خواهیم در این میدان جهاد با شما شرکت کنیم! غافل از این که آیات قرآن از قبل نازل شده بود و سر آن ها را فاش ساخته بود، چنان که در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم:

«هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می کنید به زودی متخلفان

می گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم و در این جهاد شرکت نمائیم!»؛ «سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوا دُرُونا نَتَّبِعْكُمْ».

نه تنها در این مورد که در موارد دیگر نیز می بینیم این تن پروران طماع به سراغ لقمه های چرب و کم دردسر می رفتند و از میدان های سخت و خطرناک و دور دست گریزان بودند، چنان که در آیه 42 سوره «توبه» می خوانیم: «هر گاه غنائمی نزدیک و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه دور و پرمشقت است سر باز می زنند و به زودی سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم»؛ «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ».

به هر حال، قرآن در آیات مورد بحث در پاسخ این گروه سود جو و فرصت طلب می گوید: «آن ها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند»؛ «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ».

سپس می افزاید: «به آن ها بگو: شما هرگز نباید به دنبال ما بیائید» و حق ندارید در این میدان شرکت کنید؛ «قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا».

این سخنی نیست که من از پیش خود بگویم، «این مطلبی است که خداوند از قبل گفته» و ما را از آینده شما با خبر ساخته است؛ «كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ».

خداوند دستور داده «غنائم خیر» مخصوص «اهل حدیبیه» باشد، واحدی با آن ها در این امر شرکت نکند! ولی این متخلفان بی شرم و پر ادعا، باز از میدان در نمی روند و شما را متهم به حسادت می کنند «و به زودی می گویند: مطلب چنین نیست بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید!»؛ «فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا».

و به این ترتیب آن‌ها حتی به طور ضمنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تکذیب می‌کنند و ریشه منع آن‌ها را از شرکت در «غزوه خیبر» حسادت می‌شمرند! قرآن در آخرین جمله می‌گوید: «وَلِيَّ أَنْ هَا جَزْ أَنْدَكِي نَمِي فَهَمَنْدُ»؛ «بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا».

آری ریشه تمام بدبختی‌های آن‌ها جهل و نادانی و بی‌خبری است که همیشه دامنگیر آن‌ها بوده است، جهل در مورد خداوند و عدم معرفت مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بی‌خبری از سرنوشت انسان‌ها و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا.

درست است که آن‌ها در مسائل مالی و منافع شخصی با هوش و دقیق و باریک بودند، اما چه جهلی از این بالاتر که انسان همه چیز خود را با اندکی ثروت مبادله کند؟!.

سرانجام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طبق نقل تواریخ غنائم خیبر را تنها بر اهل حدیبیه تقسیم کرد، حتی کسانی که در حدیبیه بودند و موفق به شرکت در غزوه خیبر نشدند سهمی برای آن‌ها قرار داد، البته این موضوع یکمصدق بیش تر نداشت و آن "جابر بن عبدالله" بود(1).

در ادامه همین بحث و گفتگو با متخلفان «حدیبیه» در آیه بعد پیشنهادی به آن‌ها کرده و راه بازگشت را به روی آن‌ها چنین می‌گشاید و می‌فرماید:

«به متخلفان از اعراب بادیه نشین بگو به زودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت گام بگذارید و با آن‌ها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند»؛ «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ».

«اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد و اگر سرپیچی کنید، آن‌گونه

ص: 109

1- ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، ج 3، ص: 364.

که قبلاً نیز سرپیچی کردید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌کند»؛ «فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يَعْذِبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

هر گاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده اید و دست از راحت- طلبی و دنیا پرستی برداشته اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید و گرنه از میدان های سخت اجتناب کردن و در میدان های راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچ وجه ممکن نیست و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما.

جالب این که قرآن روی عنوان مخلفین در این آیات مکرر تکیه کرده و به اصطلاح به جای استفاده از «ضمیر» از «اسم ظاهر» استفاده می‌کند.

این تعبیر مخصوصاً به صورت صیغه «اسم مفعول» آمده، یعنی «پشت سر گذارده شدگان» اشاره به این که هنگامی که مسلمانان با ایمان مشاهده سستی و بهانه جوئی های این گروه را می‌کردند آن‌ها را پشت سر گذارده و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند.

اما در این که این قوم جنگجو و پر قدرت که در این آیه به آن‌ها اشاره کرده چه جمعیتی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است.

جمله «تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يَسْتَلِمُونَ»؛ «با آن‌ها پیکار کنید تا مسلمان شوند» دلیل بر این است که اهل کتاب نبودند، زیرا آن‌ها را مجبور به پذیرش اسلام نمی‌کنند، بلکه مخیر میان اسلام آوردن یا پذیرش شرائط اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان و پرداخت جزیه می‌کنند، تنها مشرکان و بت پرستان هستند که چیزی

جز اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، زیرا اسلام بت پرستی را به عنوان یک «دین» نمی شناسد و اجبار در ترک بت پرستی جایز است.

و با توجه به این که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از ماجرای «حدیبیه» و «خیبر» غزوه مهمی با مشرکان جز فتح «مکه» و غزوه «حنین» وجود نداشت، آیه فوق می تواند اشاره به آن ها باشد، مخصوصاً غزوه حنین که مردان جنگجوی سخت کوشی از طایفه «هوازن» و «بنی سعد» در آن شرکت داشتند.

اما این که بعضی احتمال داده اند اشاره به غزوه «موته» که با رومیان انجام گرفت بوده باشد بعید به نظر می رسد، چرا که آن ها اهل کتاب بودند.

و احتمال این که منظور جنگ های بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جمله جنگ با اهل "فارس" و «یمامه» بوده باشد بسیار بعیدتر است، چرا که لحن آیات نشان می دهد مسأله مربوط به زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و هیچ الزامی نداریم که آن را بر جنگ های بعد از عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) تطبیق دهیم، ظاهراً پاره ای انگیزه های سیاسی در فکر و اندیشه بعضی از مفسران که روی این مسأله پافشاری داشته اند دخالت داشته است! این نکته نیز قابل توجه است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن ها قول نمی دهد که در جنگ های آینده شما غنائمی به چنگ می آورید، زیرا هدف از جهاد کسب غنیمت نیست، بلکه روی این تکیه می کند که خداوند پاداش نیکی به شما خواهد داد که معمولاً این تعبیر در مورد پاداش های آخرت است.

در این جا سؤالی مطرح می شود و آن این که: در آیه 83 سوره توبه، به طور کلی دست رد بر سینه این نامحرمان زده و می گوید: «فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ»؛ «شما هرگز با من در هیچ

نبردی خروج نخواهید کرد و مجاز نیستید همراه من با دشمن پیکار کنید، چرا که نخستین بار به کناره گیری از جنگ راضی شدید اکنون نیز با متخلفان بمانید».

در حالی که آیه مورد بحث از آن ها دعوت به پیکار در میدان سخت و سهمگین دیگری می کند؟

ولی با توجه به این که آیه سوره توبه مربوط به متخلفان جنگ تبوک است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن ها قطع امید کرده بود و آیه مورد بحث از متخلفان حدیبیه سخن می گوید که هنوز از آن ها قطع امید نشده بود پاسخ این سؤال روشن می گردد.

و از آن جا که در میان متخلفان افرادی بودند که به خاطر نقص عضو یا بیماری به راستی قدرت بر شرکت در جهاد نداشتند و نباید حق آن ها در این میان نادیده گرفته شود، در آخرین آیه مورد بحث معذور بودن آنان را مشخص ساخته است.

بخصوص این که بعضی از مفسران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه قبل و تهدید متخلفان به «عذاب الیم» جمعی از معلولین یا بیماران خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا ص! تکلیف ما در این میان چیست؟

در این جا این آیه نازل شد و حکم آن ها را چنین بازگو کرد: «بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست اگر در میدان جهاد شرکت نکنند»؛ «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ».

تنها جهاد نیست که مشروط به قدرت و توانایی است، تمام تکالیف الهی یک سلسله شرائط عمومی دارد که از جمله آن ها «توانایی و قدرت» است و در آیات قرآن کراراً به این معنی اشاره شده است، در آیه 286 سوره بقره به صورت یک اصل

کلی می خوانیم: «لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسِعَهَا»؛ «خداوند هیچ کس را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی کند.»

این شرط هم با ادله نقلی ثابت شده و هم با دلیل عقل.

ولی البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند اما آن ها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند، چنان که در آیه 91 سوره توبه می خوانیم: «لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَّ حُورًا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ «بر ضعیفان و بیماران و آن ها که وسیله ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند گناهی نیست (که در میدان حاضر نشوند) به شرط این که برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند.»

یعنی اگر آن ها قادر نیستند با دست کاری انجام دهند از آن چه در توان دارند با زبان مضایقه ننمایند و این تعبیر جالبی است که نشان می دهد هر کس آن چه را در توان دارد باید فروگذار نکند و به تعبیر دیگر اگر نمی توانند در جبهه شرکت کنند لا اقل «پشت جبهه» را محکم نگهدارند.

و شاید جمله اخیر آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی باشد که می فرماید:

«هر کس اطاعت خدا و رسولش را کند او را در باغ هایی از بهشت وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب الیم گرفتار خواهد کرد!»؛ «وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا.»

این احتمال نیز وجود دارد که در مواقعی که استثنایی به حکمی می خورد افرادی به فکر سوء استفاده افتاده، خود را در صف معذوران جا می زنند، قرآن به

آن ها هشدار می دهد که اگر به راستی معذور نباشند گرفتار عذاب الیم خواهند شد.

این نکته قابل توجه است که مسأله معذور بودن نایینا و لنگ و بیماران سخت مخصوص " جهاد" است، اما در مسأله «دفاع» هر کس به قدر توانایی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد. (1)

امام علی (علیه السلام) در خطبه 27 می فرماید (وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال 38 هجری و سستی مردم به امام ابلاغ شد):

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِيَّةُ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ الدُّلَّ وَشَمَلَهُ الْبَلَاءُ وَدَيْثَ الْبَلْعَارِ وَالْقَمَاءَةَ وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيَمِ الْخُسْفِ وَ مُنِعَ النَّصْفَ.» (2)

1. ارزش جهاد در راه خدا

پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند و دچار بلا

ص: 114

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 22، ص: 58.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

و مصیبت می شود و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است. (1)

سپس امام (علیه السلام) می فرماید:

«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ اغزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغزُواكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَحَادَثْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ - [فَهَذَا] وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ [وَ] قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ وَ قَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بَنَ حَسَّانَ الْبَكْرِي وَ أَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسَلِّمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ رُعْنَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْجَاعِ وَ الْإِسْتِرْحَامِ ثُمَّ انْصَدِرُوا وَ افْرِينِ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمَةً وَ لَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَ اللَّهُ يَمِيتُ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنَ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَقَرُّفِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ فُقُبْحًا لَكُمْ وَ تَرَحُّأً حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يَرْمِي يَغَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ وَ لَا تُغزُونَ وَ لَا تُغزُونَ وَ يَعَصَى اللَّهُ وَ تَرْضُونَ فَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حِمَارَةُ الْقَيْظِ أَمْهَلْنَا يَسَّ بَخَّ عَنَّا الْحَرُّ وَ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَارَةُ الْقُرِّ 3 أَمْهَلْنَا يَسَّ لِمَخَّ عَنَّا الْبَرْدُ كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ تَقْرُونَ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ مِنَ السَّيْفِ أَفْر.» (2)

ص: 115

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

2. دعوت به مبارزه و نکوهش از نافرمانی کوفیان

آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آن که آن ها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا سوگند، هر ملّتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. اما شما سستی به خرج دادید و خواری و ذلّت پذیرفتید، تا آن جا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سر زمین های شما را تصرف نمود. و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) (1) با لشکرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آن ها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته اند.

لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتّی یک نفر آنان، زخمی بردارد و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است!

شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرّقید.

زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید! به شما

ص: 116

1- . سفیان بن عوف غامدی، از سرداران معاویه و اهل یمن بود، غامد نام قبیله ای در یمن است.

حمله می کنند، شما حمله نمی کنید؟! با شما می جنگند، شما نمی جنگید؟! این گونه معصیت خدا می شود و شما رضایت می دهید؟
وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می دهم، می گوئید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد و آن گاه که در زمستان فرمان جنگ می دهم، می گوئید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود؟

وقتی شما از گرما و سرما فرار می کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیش تر گریزانید! (1)

حضرت می فرماید:

«يَا أَشَدَّ بَاءَ الرَّجَالِ وَلَا رَجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولِ رِبَاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أُرَكْمَ وَلَمْ أَعْرِفِكُمْ مَعْرِفَةً وَاللَّهِجَرْتُ نَدْمًا وَأَعْقَبْتُ سَدْمًا قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَدَّ حَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهَمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعَصَدِ بِيَانٍ وَ الْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ فُرَيْشُ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَدَّ جَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَ هَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السِّتِّينَ وَ لَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ.» (2)

3. مظلومیت امام (علیه السلام) و علل شکست کوفیان

ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد که عقل های شما به عروسان

ص: 117

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

پرده نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم! شناسایی شما- سوگند به خدا- که جز پشیمانی حاصلی نداشت و اندوهی غم بار سر انجام آن شد.

خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه ام از خشم شما مالا مال است! کاسه های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آن جا که قریش در حق من گفت:

«بی تردید پسر ابی طالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد» خدا پدرشان(1) را مزد دهد، آیا یکی از آن ها تجربه های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد؟ هنوز بیست سال نداشتم، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته ام. اما دریغ، آن کس که فرمایش را اجرا نکنند، رأیی نخواهد داشت.(2)

10. جهاد یا دفاع از اسلام و مسلمین، در غیبت امام معصوم (علیه السلام)

فتاوی فقهای شیعه، در مسائل دفاع

فتاوی فقهای شیعه، در مسائل دفاع(3)

مسأله 2826: اگر دشمن بر بلاد مسلمانان و سرحدات آن هجوم نماید، واجب است بر جمیع مسلمانان دفاع از آن به هر وسیله ای که امکان داشته باشد از بذل جان و مال. و در این امر احتیاج به اذن حاکم شرع نیست.

ص: 118

1- . جمله دعائیه است که گاه در نکوهش و کنایه زدن بکار می رود.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

3- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی(ره)، توضیح المسائل، ج 2، ص: 762.

مسأله 2827: اگر مسلمانان بترسند که اجانب نقشه استیلا بر بلاد مسلمین را کشیده اند، چه بدون واسطه یا به واسطه عمال خود از خارج یا داخل واجب است دفاع از ممالک اسلامی کنند به هر وسیله ای که امکان داشته باشد.

مسأله 2828: اگر در داخل ممالک اسلامی نقشه هایی از طرف اجانب کشیده شده باشد که خوف آن باشد که تسلط بر ممالک اسلامی پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان که با هر وسیله ای که ممکن است، نقشه آن ها را به هم بزنند و جلوگیری از توسعه نفوذ آن ها کنند.

مسأله 2829: اگر به واسطه توسعه نفوذ سیاسی یا اقتصادی و تجاری اجانب خوف آن باشد که تسلط بر بلاد مسلمین پیدا کنند واجب است بر مسلمانان، دفاع به هر نحو که ممکن است و قطع ایادی اجانب، چه عمال داخلی باشند یا خارجی.

استفتاءات از مقام معظم رهبری آیت العظمی خامنه ای (حفظه) در باب جهاد

استفتاءات از مقام معظم رهبری آیت العظمی خامنه ای (حفظه) در باب جهاد(1)

س 1088: جهاد ابتدائی در زمان غیبت امام معصوم «علیه السلام» چه حکمی دارد؟ آیا جایز است که فقیه جامع الشرائط مبسوط الید (ولی امر مسلمین) حکم به آن کند؟

ج: بعید نیست که حکم به جهاد ابتدائی توسط فقیه جامع الشرائطی که متصدی ولایت امر مسلمین است، در صورتی که مصلحت آن را اقتضا کند، جایز باشد، بلکه این نظر اقوی است.

ص: 119

س 1089: اقدام به دفاع از اسلام هنگام تشخیص خطر برای اسلام، بدون رضایت والدین چه حکمیدارد؟

ج: دفاع از اسلام و مسلمین واجب است و متوقف بر اذن والدین نیست، ولی در عین حال سزاوار است که انسان تا می تواند رضایت آنان را جلب کند.

س 1090: آیا اهل کتابی که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند، حکم اهل ذمه را دارند؟

ج: آنان تا زمانی که مطیع قوانین و مقررات دولت اسلامی که در حمایت آن زندگی می کنند، باشند و کاری که منافی با امان است، انجام ندهند، حکم معاهد را دارند.

ملحقات رساله آیت الله مکارم شیرازی

ملحقات رساله آیت الله مکارم شیرازی (1)

احکام دفاع و امر به معروف و نهی از منکر:

مسأله 1: دفاع بر همه مسلمانان در برابر هجوم دشمنان به کشورهای اسلامی و مرزهای آن واجب است و منحصر به کشوری نیست که انسان در آن زندگی می کند، بلکه همه مسلمین دنیا باید در برابر هجوم اجانب به کشورهای اسلامی یا مقدّسات مسلمانان، مدافع یکدیگر باشند، خواه از طریق بذل مال یا جان یا هر وسیله دیگر؛ و در این امر احتیاج به اذن حاکم شرع نیست، ولی برای نظم و هماهنگی برنامه های دفاعی باید در صورت امکان فرماندهان یا فرماندهان آگاه و مورد اعتمادی را با نظر حاکم شرع تعیین کنند.

ص: 120

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، توضیح المسائل، ج 2، ص: 769.

مسأله 2: هرگاه مسلمانان از این بیم داشته باشند که اجانب نقشه استیلاء بر ممالک اسلامی را کشیده و بدون واسطه یا به واسطه عمال خود از داخل یا خارج آن را عملی کنند بر همه مکلفین واجب است به هر وسیله ای که امکان دارد در برابر آن بایستند و از ممالک اسلامی دفاع کنند.

مسأله 3: اگر به واسطه توسعه نفوذ سیاسی یا اقتصادی و تجاری بیگانگان، خوف آن باشد که آن ها بر ممالک اسلامی تسلط پیدا کنند، بر همه واجب است که از نفوذ آنان جلوگیری نموده، ایادی آن ها را قطع کنند، هم چنین در مورد برقرار ساختن روابط سیاسی با دولت های غیر اسلامی باید طوری باشد که موجب ضعف و ناتوانی مسلمین یا اسارت آن ها در چنگال بیگانگان یا وابستگی اقتصادی و تجاری نگردد.

11. ولایت فقیه به استناد اخبار:

اشاره

ولایت فقیه، در امتداد ولایت خداوند و ولایت نبی مکرم اسلام و ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام)، می باشد، چرا که ولایت فقیه از سوی امام معصوم (علیه السلام)، تعیین شده است.

جانشینان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فقهای عادلند

از روایاتی که در دلالتش اشکال نیست این روایت است:

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي؛ (1) خدایا،

ص: 121

1- . صاحب وسائل الشیعه این حدیث را در کتاب قضا؛ «ابواب صفات قاضی»، باب 8، ح 50، و نیز باب 11، ح 7 به طور ارسال آورده است، و از معانی الاخبار و مجالس به دو سند که در بعض رجال با هم مشترکند نقل می کند، و در عیون به سه سند مختلف که در تمام رجال غیر یکدیگرند و در سه مکان دور از هم به سر می برده اند (مرو و نیشابور و بلخ) نقل شده است.»

جانشینان مرا رحمت کن. و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند و آن را پس از من به مردم می آموزند». شیخ صدوق(1)، علیه الرحمة، این روایت را در کتاب های معانی الاخبار(2)، عیون اخبار الرضا(3) و مجالس(4)، از پنج طریق - که تقریباً چهار طریق می شود، چون دو طریق از بعضی جهات مشترک است - نقل کرده است.

در مواردی که «مُسْنَد(5)» ذکر شده است، در یک مورد فیعلّمونها و در بقیه

ص: 122

- 1- . محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مکتبی به «ابو جعفر»، معروف به «صدوق» و «ابن بابویه» (381 ق) از بزرگان علمای امامیه و مشایخ حدیث و فقهای شیعه. ولادت وی در غایت صغرا و به دعای امام زمان (عج) واقع شد. وی از پدر خود، علی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید و جعفر بن محمد قولویه، روایت کرده است. شیخ مفید، ابن شاذان، غضائری، و شیخ ابو جعفر دوریستی از او روایت کرده اند. تألیفاتش را حدود سیصد نوشته اند. معروف ترین آن ها عبارت است از: من لا یحضره الفقیه، الخصال، التوحید، عیون اخبار الرضا، الامالی، معانی الاخبار، علل الشرائع، کمال الدین.
- 2- . معانی الاخبار؛ شیخ صدوق؛ در این کتاب احادیثی را که در تفسیر کلمات و اخبار معصومین وارد شده، گرد آورده است.
- 3- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج 2، ص: 37، باب 31، ح 94، این کتاب شامل روایات و شرح احوال امام رضا(علیه السلام) و دارای 139 باب است.
- 4- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، أمالی، ص: 152، «مجلس 34»، ح 4.
- 5- . «مُسْنَد» روایتی است که تمام راویان آن در سلسله سند تا معصوم(علیه السلام) مذکور گردیده باشند.

موارد فیعلمونها الناس می باشد(1). و آن جا که «مُرسل»(2)، ذکر شده است، فقط صدر روایت است و جمله فیعلمونها الناس من بعدی را ندارد.(3)

ما درباره این روایت، روی دو فرض صحبت می کنیم:

فرض کنیم روایت «واحد» باشد و جمله «فیعلمونها...» در ذیل حدیث زیاده شده. و یا این که جمله مزبور بوده و افتاده است. و سقوط جمله به واقع نزدیک تر است، زیرا اگر اضافه شده باشد، نمی توان گفت از روی خطا یا اشتباه بوده است؛ چون همان طور که عرض شد، روایت از چند طریق رسیده و راویان حدیث هم دور از هم زندگی می کرده اند: یکی در بلخ و دیگری در نیشابور و سومی در جای دیگر. با این وصف نمی شود عمداً این جمله زیاد شده باشد. و بعید به نظر می رسد که چند نفر دور از هم به ذهنشان بیاید که چنین جمله ای را به حدیث اضافه کنند. بنا بر این، اگر روایت «واحد» باشد، ما قاطعیم که جمله «فیعلمونها...» از طریقی که صدوق(ره) نقل کرده اند ساقط شده و از قلم نساخ افتاده. یا این که صدوق(ره) جمله را ذکر نکرده است.

فرض دیگر این که دو حدیث باشد: یکی بدون جمله «فیعلمونها...» دیگری با این جمله وارد شده باشد. بنا بر این که جمله مزبور در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند شامل نمی شود؛

ص: 123

1- . در کتاب «امالی» شیخ صدوق، ص: 152؛ مُسند با «یعلمونها» و در عیون اخبار الرضا مُسند با «یعلمونها الناس» آمده است.

2- . «مرسل» روایتی است که تمامی یا برخی راویان آن در سلسله سند افتاده باشد.

3- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص: 302، «باب النوادر»، ح 95.

و نمی توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی فهمند و مصداق «رُبَّ حَامِلٍ فَقِهٍ لَيْسَ بِفَقِيهِ»؛ (1) هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می گیرند و می نویسند و در دسترس مردم قرار می دهند خلیفه اند و علوم اسلامی را تعلیم می دهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزنده است و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب رأی بوده اند؛ مانند کلینی (ره) (2)، شیخ صدوق (ره) و پدر شیخ صدوق (ره) (3) که از فقها بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می داده اند. ما که می گوئیم شیخ صدوق (ره) با شیخ مفید (ره) (4) فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق (ره) فقاهت نداشته؛ یا این که فقاهت او از مفید (ره) کم تر بوده است؛ شیخ صدوق (ره) همان کسی است که در یک مجلس تمام اصول و فروع مذهب را

ص: 124

1- . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مسجد خیف در ضمن خطبه ای فرمود: «رُبَّ حَامِلٍ فَقِهٍ لَيْسَ بِفَقِيهِ. وَ رُبَّ حَامِلٍ فَقِهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ». (چه بسا حامل دانشی که خود به آن آگاه نباشد. و چه بسا بردارنده دانشی که آن را به آگاهتر از خود رساند). کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 258، ح 1.

2- . محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، (328 یا 329 ق) معروف به «ثقة الاسلام» از محدثان بزرگ شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث. وی اولین مؤلف از مؤلفان «کتب اربعه» شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم کافی را در سه بخش «اصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد.

3- . علی بن حسین بن موسی بن بابویه (329 ق) فقیه و محدث گرانقدر شیعه، کتاب های بسیاری را بدو منسوب کرده اند از جمله: التوحید، الامامة و التبصرة من الحيرة، الصلاة، الاخوان و الشرائع.

4- . ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان (336 یا 338-413 ق) ملقب به «شیخ مفید» و «ابن معلم» از فقها و متکلمان و محدثان نام آور شیعه. در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. سید مرتضی علم الهدی، سید رضی، شیخ طوسی، و نجاشی از مشهورترین شاگردان وی بوده اند. حدود 200 اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که معروف ترین آن ها: ارشاد، اختصاص، اوائل المقالات، امالی، مقنعة است.

شرح داده است(1)؛ لکن فرق ایشان با مفید(ره) این است که مفید(ره) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می برده اند؛ و صدوق(ره) از فقهای است که نظر خود را به کار نمی برده، یا کم تر به کار می برده اند.

حدیث آن هایی را شامل می شود که علوم اسلام را گسترش می دهند و احکام اسلام را بیان می کنند و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می سازند تا به دیگران تعلیم بدهند.

همان طور که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) احکام اسلام را نشر و بسط می دادند؛ حوزه درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی می کردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای «یعلّمونها الناس» همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

در صورتی که قائل شویم جمله «یعلّمونها الناس» در ذیل حدیث نبوده است، باید دید فرموده پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله): «اللّهم ارحم خلفائی... الّذین یاتون من بعدی یروون حدیثی و سنّتی»، چه معنایی دارد. در این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند شامل نمی شود، زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب این که به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) وارد شده سنن رسول اللّٰه(صلی الله علیه و آله) نامیده می شود.

ص: 125

1- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، أمالی، ص: 509-520؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 10، ص: 393-405.

پس، کسی که می خواهد سنن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقیید (1) عام و خاص (2) و جمعهای عقلایی (3)، را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام «تقیه» وارد شده از غیر آن تمیز بدهد و موازینی را که برای آن تعیین کرده اند بداند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده اند و فقط نقل حدیث می کنند این امور را نمی دانند و سنت واقعی رسول الله (صلی الله علیه و آله) را نمی توانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول الله (صلی الله علیه و آله) بی ارزش است. مسلم است که آن حضرت نمی خواسته اند فقط «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله)» و «عن رسول الله (صلی الله علیه و آله)» - گرچه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد - در بین مردم رواج پیدا کند. بلکه منظورشان این بوده که سنت واقعی نشر شود و احکام حقیقی اسلام بین

ص: 126

- 1- «مطلق» در اصطلاح علم اصول لفظی است که نسبت به افراد معنای خود شایع و فراگیر بوده و بر هر کدام از آن ها قابلیت انطباق داشته باشد، مانند کلمه «مرد» که بر هر مذکر قابل اطلاق است. و «مقید» لفظی را گویند که مطلق نباشد؛ مانند «مرد دانشمند».
- 2- «عام» در اصطلاح علم اصول لفظی را گویند که همه افراد معنای خود را دربرگیرد. هر لفظ توسط ادات عموم یا موقعیت خاص در کلام مفید این معنا خواهد بود؛ مانند هر دانشمندی را احترام کن. و «خاص» لفظی است که فقط بر بعضی از افراد معنای خود دلالت کند؛ چنان که با اداتی همراه شود که آن را تخصیص دهند مانند: هر دانشمندی را جز آن که ناپرهیزکار است احترام کن.
- 3- «جمع عقلایی» شیوه مردمان عاقل و زبانندان را گویند که دو کلام و دلیل در ظاهر متنافی را با هم آشتی دهند و یکی را در مقابل دیگری از درجه اعتبار ساقط نمایند، و از این راه مراد گوینده را معلوم سازند. برای مثال دو دلیل «هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید» و «زناکار محصن را سنگسار کنید» در نظر نخست متنافی است، اما عقلا، اول را «عام» و دوم را «خاص» می گیرند، و حکم عام را در مورد خاص سرایت نمی دهند. و به عبارت دیگر، خاص را از دایره شمول عام خارج ساخته و به هر دو دلیل عمل می کنند.

مردم گسترش یابد. روایت «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ امَّتِي أَزْبَعِينَ حَدِيثًا، حَسَّرَهُ اللَّهُ فَقِيهًا»⁽¹⁾ و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده،⁽²⁾ مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی فهمند حدیث یعنی چه، این ها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند. و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند و روی موازینی که در دست دارند و نیز موازینی که اسلام و ائمه (علیهم السلام) معین کرده اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند، که احکام الهی را گسترش می دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می کنند و حضرت در حق آنان دعا کرده است: «اللَّهُم ارحم خلفائی».

بنا بر این، جای تردید نیست که روایت «اللَّهُم ارحم خلفائی» شامل روایان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی تواند خلیفه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد.

منظور از «خلفا» فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهای است که عادلند، زیرا اگر عادل نباشند، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛ مانند سمرة بن جندب⁽³⁾ که بر ضد حضرت امیر

ص: 127

1- این مضمون با الفاظ مختلف در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. برای نمونه: مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 2، ص: 153-157.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 2، باب 16 و 20 و 21.

3- ابو عبد الرحمن سمرة بن جندب بن ملال بن جریج (58 ق) از پیامبر بسیار روایت کرده است. بعد از مرگ زیاد چندی در بصره جانشین وی بود تا آن که معاویه وی را معزول ساخت. طبری می نویسد که سمرة در ایامی که والی بصره بود فرمان قتل هشت هزار تن را صادر کرد. چون به کوفه آمد زیاد از او پرسید: نمی ترسی که فرد بیگناهی را کشته باشی؟ گفت: اگر افزون بر این هم می کشتم نمی ترسیدم. به نقل از ابن ابی الحدید، در شرح شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ج 4، ص: 73. معاویه در ازای صد هزار درهم به او پیشنهاد کرد تا روایت کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.» (بقره / 204) در شأن علی بن ابی طالب نازل گردیده است و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ.» (بقره / 207) در شأن ابن ملجم فرو فرستاده شده و سمرة به چهار برابر آن مقدار پذیرفت که آن روایت را جعل کند.

المؤمنين(عليه السلام) روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشند، نمی توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده است. به طوری که ملاحظه می کنید، با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته اند(1) و آن را در مقابل قرآن قرار

ص: 128

1- . در بین روایات به ندرت اخباری دیده می شود که اطاعت پادشاه و سلاطین را لازم شمرده است. این روایات دستاویز گروهی برای توجیه سکوت در برابر ستم گران گردیده است، با این که این روایات از حیث سند ضعیف و از جهت دلالت نیز عموماً نارساست. برای تأیید مدعا در این جا دو نمونه از روشنترین و مهمترین این روایات را می آوریم: عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْمَفْضَلِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ (عليه السلام) عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)، قَالَ: السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، فَمَنْ عَدَلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَةِ الشُّكْرُ. وَمَنْ جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَعَلَى الرَّعِيَةِ الصَّبْرُ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْأَمْرُ. (مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 72، ص: 354). (پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: پادشاه سایه خدا بر روی زمین است، هر ستمدیده ای به او پناه می برد. اگر عدالت ورزد، برای او پاداش نیکوست، و بر مردم است که وی را شکر گذارند. و اگر ستم کند، گناه آن بر اوست، و بر مردم است که شکیبایی نشان دهند تا آن که امر خدا در رسد). محمد بن علی بن بشّار، عن علی بن ابراهیم القَطَّانِ، عن محمد بن عبد الله الحضرمی، عن احمد بن بکر، عن محمد بن مُصْعَبِ، عن حماد بن سلمه، عن ثابت، عن أنس، عن رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ، فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَدَخَلَ فِي نَهْيِهِ. أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ». (مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 72، ص: 368). (پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: اطاعت پادشاه واجب است؛ هر کس اطاعت او را رها کند، فرمان خدا را رها کرده است و در نهی خداوند وارد شده است که فرموده: «با دست خود، خود را به هلاکت نیندازید.») اما از راویان روایت اول ابی المفضل، ضعیف، و علی بن الحسن مجهول، و حسین بن زید غیر ثقه است. از راویان روایت دوم نیز علی بن ابراهیم و محمد بن مصعب مجهول و محمد بن عبد الله و احمد بن بکر و حماد بن سلمه و ثابت و انس غیر ثقه اند. در مقابل این روایات، در بحار الأنوار، ج 72، ص: 335-385، ابواب 81-84 روایات فراوانی بر خلاف مضمون آن دو روایت وارد شده است.

داده اند- قرآنی که جدیت دارد بر ضد سلاطین قیام کنید و موسی را به قیام علیه سلاطین وامی دارد(1). علاوه بر قرآن مجید، روایات بسیاری در مبارزه با ستم گران و کسانی که در دین تصرف می کنند وارد شده است(2). تنبل ها این ها را کنار گذاشته، آن دو روایت ضعیف را، که شاید «وعاظ السلاطین» جعل کرده اند، در دست گرفته و مستند قرار داده اند که باید با سلاطین ساخت و درباری شد! اگر این ها اهل روایت و دین شناس بودند، به روایات بسیاری که بر ضد ظلمه است عمل می کردند. و اگر اهل روایت هم هستند، باز عدالت ندارند. چون عادل و از معاصی به دور نیستند، از قرآن و آن همه روایت چشم می پوشند و به دو روایت ضعیف می چسبند! شکم آن هاست که آن ها را متوسل به این دو روایت ضعیف کرده، نه علم! این شکم و حب جاه است که انسان را درباری می کند، نه روایت.

در هر صورت، گسترش دادن علوم اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است تا احکام واقعی را از غیر واقعی روایاتی که ائمه(علیهم السلام) از روی «تقیه» صادر کرده اند، تمیز بدهند.

ص: 129

-
- 1- . اعراف / 103 به بعد؛ یونس / 75-85؛ طه / 24 و 43؛ مؤمنون / 45-47؛ نازعات / 17.
 - 2- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 11، «کتاب الجهاد»، «ابواب جهاد العدو»، ابواب 1 و 5 و 26 و 46 و 47، نیز «کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر»، «ابواب الامر و النهی و ما یناسبها»، ابواب 1 و 3 و 8.

چون می دانیم که ائمه ما گاهی در شرایطی بودند که نمی توانستند حکم واقع را بگویند؛ و گرفتار حکام ستم گر و جائر بودند و در حال شدت تقیه و خوف به سر می بردند (البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان). که اگر در بعضی موارد تقیه نمی شد، حکام ستم گر ریشه مذهب را قطع می کردند.

و اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد، زیرا «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله «اللهم ارحم خلفائی» دست کم از جمله «علی خلیفتی» ندارد. و معنی «خلافت» در آن غیر معنی خلافت در دوم نیست. و جمله الذین یأتون من بعدی و یروون حدیثی معرفی خلفاست، نه معنی خلافت، زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید، بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید. و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جمله «علی خلیفتی یا الأئمة خلفائی»؛ «مسأله گویی» نفهمیده و استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله خلفایی که رسیده اند توقف نموده اند. و این نیست مگر به واسطه آن که گمان کرده اند خلافت رسول الله محدود به حد خاصی است، یا مخصوص به اشخاص خاصی و چون ائمه (علیهم السلام)، هر یک خلیفه هستند، نمی شود پس از ائمه علما فرمان روا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعدای دین باشد! و آن همه کجروی رایج شود که اسلام از آن بری است.

بحث در روایت «اذا مات المؤمن...»

(محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن ابی حمزة، قال

سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر، (عهما)، يقول: إذا مات المؤمن، بكت عليه الملائكة وبقاع الأرض التي كان يعبد الله عليها وأبواب السماء التي كان يصعد فيها بأعماله؛ وتُلم في الإسلام تلمة لا يسدها شيء، لأن المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها. (1)

می گوید از امام موسی بن جعفر الصادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا بر می خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرامی رفته است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

درباره متن این روایت

در همین باب از کتاب کافی روایت دیگری هست که به جای «اذا مات المؤمن» جمله «اذا مات المؤمن الفقیه» دارد (2). در حالی که صدر روایتی که نقل کردیم کلمه الفقیه را ندارد، لکن از ذیل آن، که تعلیل می فرماید به «لأن المؤمنين الفقهاء» معلوم می شود کلمه «فقیه» از بالای روایت افتاده است. مخصوصاً با مناسبتی که از تلم فی الاسلام، «حصن» و مانند آن استفاده می شود که تمام مناسب با «فقها» ست.

ص: 131

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 47.

2- . همان، ص: 46، ح 2.

این که می فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلامند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور می کند که نگهبان باشند و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می کنیم. من به شما «شریعتمدار» می گویم و شما به من «شریعتمدار» می گوید! یا مثل این که پشت پاکت به هم می نویسیم: حضرت مستطاب حجت الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن الاسلام» گفته می شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش. وظیفه نگهبانی او اجازه می دهد که برود خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویند که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می کنیم، من از شما سؤال می کنم: آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرایی کنید؟ نه. شکافی در این جا ایجاد گردید. و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را حفظ می کنید؟ نه، کار ما دعاگویی است! قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. شما از ثروت مندان حقوق فقرا را می گیرید و به آنان می رسانید؟

چون وظیفه اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدهید. نه! این ها

مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می آیند انجام می دهند! دیوار دیگر هم خراب شد. شما مانند مثل شاه سلطان حسین و اصفهان(1) این چه «حصنی» است که هر گوش های را به آقای «حصن الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می کند! آیا معنی «حصن» همین است؟

این که فرموده اند «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند و زمین های را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات است. و از واجبات مطلق می باشد نه مشروط(2). و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنای نگهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنای حفظ می کردند.

ما تمام جهات را کنار گذاشته ایم و مقداری از احکام را گرفته، خلفاً عن سلف(3). مباحثه می کنیم. بسیاری از احکام اسلام جزء علوم غریبه(4) شده است!

ص: 133

1- . مقصود حسین اول، فرزند سلیمان اول (1135 ق) آخرین پادشاه سلسله صفویه است که شاهی نالایق و بی کفایت بود. وی در سال 1105 ق به سلطنت رسید. در زمان او محمود افغان به اصفهان لشکر کشید. سلطان حسین به امید آن که وی از اصفهان صرف نظر کند فرح آباد و جلفا را به او تسلیم کرد. اما محمود به اصفهان بی دفاع حمله آورد و آن را تصرف کرد.

2- . اگر وجوب یک واجب نسبت به چیزی مشروط نباشد، «واجب مطلق» خواهد بود نسبت بدان چیز؛ مانند: وجوب نماز نسبت به وضو. و هرگاه وجوب واجب نسبت به چیزی مشروط باشد، «واجب مشروط» خواهد بود نسبت به همان چیز؛ مانند: وجوب حج نسبت به استطاعت.

3- . پشت به پشت، سینه به سینه.

4- . علمی که از نیروهای فوق طبیعی مکتوم یا اسرارآمیز بحث می کنند مانند علوم: سحر، جادو، جفر، تسخیر ارواح و تسخیر جن.

اصلاً اسلام غریب است. از آن فقط اسمی مانده است. تمام جزایات اسلام که بهترین قانون جزایی است که برای بشر آمده، الان بکلی فراموش شده و «لم یبق الا اسمه» (1)

تمام آیات شریفه که برای جزایات و حدود آمده است «لم یبق الا قراءته» ما قرائت می کنیم: «الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة»؛ (2) اما تکلیف نداریم. فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از مخرج ادا کنیم! اما این که واقعیت های اجتماعی چگونه است و جامعه اسلامی در چه حالی است و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده و حکومت ها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شده است، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهده چه کسی می باشد، به ما ربطی ندارد!

می پرسم آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این طور بودند؟ قرآن را می خواندند و کنار می گذاشتند و به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می زدند و رجم می کردند، حبس ابد می کردند، نفی بلد می کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می بینید همه این ها از اسلام است و اسلام برای این امور آمده است. اسلام

ص: 134

1- . اشاره است به سخن نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) که: «سِیَاتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْأَسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ...» روزگاری برای امت من خواهد آمد که از قرآن جز نشانه ای و از اسلام جز نامی باقی نماند. (بحار الأنوار؛ ج 2، ص: 109)

2- . «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید». (نور / 2).

آمده تا به جامعه نظم بدهد، امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.

ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجبتر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خون ها در انجام آن ریخته شود. از خون امام حسین (علیه السلام) که بالاتر نبود، برای اسلام ریخته شد. و این روی همان ارزشی است که اسلام دارد. ما باید این معنا را بفهمیم و به دیگران هم تعلیم بدهیم. شما در صورتی خلفای اسلام هستید که اسلام را به مردم بیاموزید. و نگویند بگذار تا امام زمان (علیه السلام) بیاید. شما نماز را هیچ وقت می گذارید تا وقتی امام زمان (علیه السلام) آمد بخوانید؟ حفظ اسلام واجبتر از نماز است. منطق حاکم خمین را نداشته باشید که می گفت: باید معاصی را رواج داد تا امام زمان (علیه السلام) بیاید! اگر معصیت رواج پیدا نکند، حضرت ظهور نمی کند! این جا نشینید فقط مباحثه کنید؛ بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید؛ حقایق را نشر دهید؛ جزوه بنویسید و منتشر کنید، البته مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده ام که تأثیر دارد.

بحث در روایت الفقهاء ائمة الرسل

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«علی عن ابیه، عن التّوفلی، عن السکونی، عن ابی عبداللّه، (علیه السلام)، قال قال رسول اللّه (صلی الله علیه و آله) الفُقهاءُ اُمناءُ الرّسلِ ما لَمْ یَدْخُلُوا فی الدّنیاءِ. قیلَ یا رسولَ اللّهِ و ما دُخِلَهم فی الدّنیاءِ؟ قال: اتّباعُ السّلطانِ. فاذا فَعَلُوا ذلِکَ، فَاحذَرُوا هُمَ عَلٰی دینِکُمْ؛ (1) فقها امین و

ص: 135

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 58، «کتاب فضل العلم»، «باب المستأکل بعلمه و المباهی به»، ح 5. از جمله روایاتی است که مرحوم نراقی ذکر کرده؛ و مرحوم نوری در کتاب مستدرک الوسائل؛ «ابواب ما یکتسب به»، (باب 38، روایت 8) از کتاب نوادر راوندی به سند صحیح از امام هفتم (علیه السلام) آورده و نیز در ابواب صفات قاضی (باب 11، ح 5)، از کتاب دعائم الاسلام از امام ششم (علیه السلام) نقل کرده است. در کتاب کافی؛ ج 1، ص: 39 چنین روایت شده: «عن ابی عبد اللّه (علیه السلام)، قال: العُلَماءُ اُمناءُ و الاتقیاءُ حُصونٌ، و الانبیاءُ سادَةٌ؛ دانشمندان معتمدانند، و پارسایان مرزبانانند و پیامبران مهترانند».

مورد اعتماد پیامبران تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروتهای ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنشان به دنیا چیست. می فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه. بنا بر این اگر چنان کردند، بایستی از آن ها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید».

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط درباره جمله «الفقهاء امناء الرسل» که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می باشد، صحبت می کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و امانت دار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند. (1)

12. مسؤلیت های رهبری در نظام اسلامی

امام علی (علیه السلام) پس از جنگ صفین و نهروان، در سال 38 هجری، مردم را برای سرکوبی معاویه فراخواند، اما آن ها سکوت کردند؛ لذا حضرت می فرماید:

«وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجِبَايَةَ الْأَرْضِ وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ ثُمَّ أُخْرَجَ فِي كِتَابَةِ أَتْبَعُ أُخْرَى أَتَقَلُّلُ تَقَلُّلَ الْقِدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا وَاضَّ طَرَبَ ثِفَالِهَا هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ وَاللَّهُ لَوْ لَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوِّ وَ لَوْ قَدْ حَمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَّصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ

ص: 136

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 60.

جَنُوبٌ وَشَمَالٌ طَعَانِينَ عِيَابِينَ حَيَادِينَ رَوَاعِينَ إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ لَقَدْ حَمَلْتُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ مَنِ اسْتَقَامَ فَآلِيَ الْجَنَّةِ وَمَنْ زَلَّ فَآلِيَ النَّارِ؛ (1)

و برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت بین مسلمانان و گرفتن حقوق درخواست کنندگان را رها سازم، آن گاه با دست های بیرون روم و به دنبال دست های به راه افتم و چونان تیر نتراشیده در جعبه ای خالی به این سو و آن سو سرگردان شوم! من چونان محور سنگ آسیاب، باید بر جای خود استوار بمانم تا همه امور کشور، پیرامون من و به وسیله من به گردش در آید، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد! به حق خدا سوگند که این پیشنهاد بدی است! به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتیم، پای در رکاب کرده از میان شما می رفتیم و شما را نمی طلبیدم چندان که باد شمال و جنوب می وزد، زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق و پر مکر و حيله اید. ما دام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد، من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند، آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.» (2)

13. حقوق ولی امر در نظام اسلامی

اشاره

امام علی (علیه السلام) پس از شکست شورشیان خوارج، در سال 38 هجری، برای بسیج کردن مردم جهت مبارزه با شامیان در «نخيله کوفه» می فرماید (از سخنرانی های امام (علیه السلام) در صحرای صفین است):

ص: 137

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 176.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَى حَقِّي فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ.» (1)

سه حقوق متقابل مردم و رهبری

ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیر خواهی کنید، هر گاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید. (2)

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ- [وَالْحَقُّ] فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّتَّاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صَرْوْفُ قَضَائِهِ وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَيَّ الْعِبَادِ أَنْ يَطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ وَ تَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.»

ص: 138

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 79

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 87

«ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَ بِهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَ يَوْجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ لَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

وَ اعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأَلْفَتِهِمْ وَ عِزّاً لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصَدِّحُ الرَّعِيَةَ إِلَّا بِصَدِّحِ الْوَلَاةِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَةِ فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا الشُّنُنُ فَصَدِّحْ بِذَلِكَ الزَّمَانَ وَ طَمِّعْ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَسِّتْ مَطَامِعَ الْأَعْدَاءِ.

وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَةُ الْوَالِيَّ هَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِيَّ بِرِعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِذْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتَ مَحَاجِّجَ الشُّنَنِ فَعُمِلَ بِالْهَوَى وَ عَطَلَتْ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يَسْتَوْحِشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعَلَّ فِهْتَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارِ وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ فَلَيْسَ أَحَدٌ وَ إِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ وَ طَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهَلُّهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةَ بِمَبْلَغِ جَهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنَ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ أَمْرٌ وَ إِنِ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يِعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَ لَا أَمْرٌ وَ إِنِ صَغُرَتْهُ النُّفُوسُ وَ افْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يَعْينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يِعَانَ عَلَيْهِ فَأَجَابَهُ (عليه السلام) رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ يَكْثُرُ فِيهِ الثَّنَاءُ عَلَيْهِ وَ يَذْكُرُ سَمْعَهُ وَ طَاعَتَهُ لَهُ فَقَالَ (عليه السلام) إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللَّهِ

سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصِدَّ غُرْعِدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ مَا سِوَاهُ وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَطْفَ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلاَّ أزدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عِظَمًا وَإِنْ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظَنَّ بِهِمْ حُبَّ الْفَخْرِ وَيُوضِعَ أَمْرَهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَاسْتِمَاعَ الشَّنَاءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَ لَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يَقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظَمَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَرُبَّمَا اسْتَحَلَّى النَّاسُ الشَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُتَنَوَّأُ عَلَى بَجْمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّيْبَةِ [الْبَقِيَّة] فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْصَانِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَ لَا تَنْظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَ لَا التَّمَّاسَ إِعْظَامِ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يَقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يَعْرِضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَ إِثْمِي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَ لَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلاَّ أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَدَّ لِحْنًا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.» (1)

1. حقوق اجتماعی

پس از ستایش پروردگار، خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت

ص: 140

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبیحی صالح، ص: 332.

سرپرستی حکومت، حقی قرار داده و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که وصفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد! حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود و چون به زیان کسی اجرا شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

اگر بنا باشد حق به سود کسی اجرا شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آن ها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

2. حقوق متقابل رهبری و مردم

پس، خدای سبحان برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند و حقی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد.

و در میان حقوق الهی، بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمام داران اصلاح گردند و زمام داران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیت.

و آن گاه که مردم حق رهبری را اداء کنند و زمام دار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد و راه های دین پدیدار و نشانه های عدالت بر قرار و سنت

پیامبر(صلی الله علیه و آله) پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می گردد.

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمام دار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد و راه گسترده سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) متروک، هوا پرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماری های دل فراوان شود.

مردم از این که حق بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند! پس در آن زمان نیکان خوار و بدان قدرتمند می شوند و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود. پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید و نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمی تواند حق اطاعت خداوندی را چنان که باید بگذارد، هر چند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، لکن باید به مقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن و بر پا داشتن حق و یاری دادن به یکدیگر است.

هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ و ارزش او در دین بیش تر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند و در دیده ها بی ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند، یا دیگری به یاری او برخیزد.

(پس یکی از یاران به پاخواست و با سخنی طولانی امام را ستود، حرف شنوایی

و اطاعت از امام را اعلام داشت. آن گاه امام فرمود: کسی که عظمت خدا در جانش بزرگ و منزلت او در قلبش والاست، سزاوار است که هر چه جز خدا را کوچک شمارد.

و از او سزاوارتر کسی که نعمت های خدا را فراوان در اختیار دارد و بر خوان احسان خدا نشسته است، زیرا نعمت خدا بر کسی بسیار نگردد جز آن که حقوق الهی بر او فراوان باشد.

3. روابط سالم و متقابل رهبر و مردم

مردم! از پست ترین حالات زمام داران در نزد صالحان این است که گمان برند آن ها دوستدار ستایش اند و کشور داری آنان بر کبر و خود پسندی استوار باشد(1) و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم و خواهان شنیدن آن می باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می داشتم، آن را رها می کردم به خاطر فروتنی در پیش گاه خدای سبحان و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است.

گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دانند. اما من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید(2)، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم بر آیم و حقوقی که مانده است بپردازم و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم، پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند دوری نجوید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد

ص: 143

1- . نفی تفکر: اگوئیسم Egoism (خود پسندی، خود کامگی).

2- . نفی تفکر: اسنوبیسم، اسنوبری Snobbisme - Snobbery (گرایش به ستودن های غلو آمیز).

دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم، زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود(1). پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم(2) و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید.

پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ما و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد. به جای گمراهی هدایت و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.(3)

14. مرجعیت فقهای جامع الشرائط در جامعه اسلامی

اشاره

بنا بر این، تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیش آمدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟

«قال: ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا.» در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا،

ص: 144

- 1- . نفی تفکر: دگماتیسم Dogmatism (پذیرش چیزی بدون دلیل و برهان).
- 2- . می پرسند اگر امام معصوم است چرا می فرماید، خود را برتر از آن که اشتباه کنم نمی دانم؟ دو پاسخ مطرح است. اول آن که امام(علیه السلام) فرمود بدون کمک خدا از اشتباه مصون نمی باشم که خود اثبات عصمت است. دوم- امام(علیه السلام) در تمام کارهای حکومتی با مشاوران خود مشورت می کرد، و به رأی و نظر آن ها عمل می کرد. فرمانداری را نصب می کرد و بعدها مشخص می شد که آن شخص لایق نبوده، اینگونه نبود که مشورت نکند یا در همه جا از علم غیب کمک بگیرد.
- 3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 441.

طبق قواعد، آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند رجوع کنند. امام (علیه السلام) هیچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس راویان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم می باشند. تمام مراتب را ذکر فرموده و مقید کرده به این که در حلال و حرام طبق قواعد نظر کند و به احکام معرفت داشته، موازین دستش باشد تا روایاتی را که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می باشد تشخیص دهد. و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث غیر از نقل حدیث است.

علما منصوب به فرمان روایی اند

می فرماید: «فإنی قد جعلته علیکم حاکماً؛ من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم «فرمانروا» بر شما قرار دادم.» و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمان ها حق ندارند به غیر او رجوع کنند.

بنا بر این، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی ای است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی توانید به دیگری رجوع نمایید. این وظیفه عمومی مسلمان هاست؛ نه این که «عمر بن حنظله» به چنین مشکله ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام (علیه السلام) صادر فرموده کلی و عمومی است. همان طور که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن ها اطاعت کنند، حضرت

امام صادق(علیه السلام) هم چون «ولی امر» مطلق می باشد و بر همه علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده و این منصب را برای فقها قرار داده است. و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام(علیه السلام) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده بلاجواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است؛ و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. (1) جای تردید نیست که امام(علیه السلام) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(علیه السلام) اطاعت نمایند.

بحث در روایت ابی خدیجه

برای این که مطالب بهتر روشن شود و به روایات دیگر مؤید گردد، روایت ابو خدیجه(2) را نیز می آورم:

«محمّد بن حسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمد،

ص: 146

1- . خدشه در سند روایت فقط از جهت عمر بن حنظله است که در پاورقی 146 به توثیق وی اشاره شده است. بحث در دلالت و اشکالات آن نیز به طور مستوفی در متن آمده است.

2- . سالم بن مکرم بن عبد الله کناسی، مکتبی به ابو خدیجه و ابو سلمه، از اصحاب امام صادق و امام کاظم(عهما) بوده و از هر دو امام روایت کرده است. ابن قولویه و علی بن فضال او را توثیق کرده اند و نجاشی رجالی بزرگ از او به «ثقه» یاد کرده است.

عن حسين بن سعيد، عن ابي الجهم، عن ابي خديجة، قال بعثني ابو عبدالله (عليه السلام) إلى أحد من أصحابنا فقال: قُلْ لَهُمْ: إياكم، إذا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْاِخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَحَرَامَنَا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَ إِيَاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ. (1)

ابو خديجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (عليه السلام) می گوید که حضرت صادق (عليه السلام) به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید، زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد».

منظور از تداری فی شیء که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از این که دنبال آن می فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده اند که از طرف امرای وقت و قدرت های حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده اند. در ذیل حدیث می فرماید: «وَ إِيَاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ.» در

ص: 147

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 100، «کتاب القضاء»، «ابواب صفات القاضی»، باب 11، ح 6.

مخاصمات نیز به سلطان جائر، یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرت های اجرایی است به آن ها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائر» قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور کلی است و همه حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانون گذاران و مجریان را شامل می شود، ولی با توجه به این که قبلاً از مراجعه به قضات جائر نهی شده، معلوم می شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق، یعنی نهی از رجوع به فساق نیست، زیرا اول از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی، اقامه بینه و امثال آن می باشد، نهی کردند؛ و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس، از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می شود که باب «قضا» غیر از باب رجوع به سلاطین است؛ و دورشته می باشد. در روایت «عمر بن حنظله» که می فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است. منتها در این روایت فقط نصب قاضی فرموده؛ ولی در روایت «عمر بن حنظله» هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است. (1)

15. حکومت اسلامی بر وفق قانون

چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام

ص: 148

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی(ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 92.

الهی امین هستند. در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امینند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود. اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند، با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم و صد تازیانه بزند. حق ندارد یک تازیانه اضافه بزند، یا ناسزا بگوید، یک سیلی بزند، یا یک روز او را حبس کند. هم چنین اگر به اخذ مالیات پرداخت، باید روی موازین اسلام، یعنی بر وفق قانون اسلام عمل کند. حق ندارد یک شاهی اضافه بگیرد. نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع شود و یک شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام داد «نعوذ باللّه» فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منعزل است، زیرا از امانت داری ساقط شده است.

حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند. مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آن که طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید این جا بنشین یا آن جا برو. این حرف ها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومت ها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده اند. هر کس در خانه خود می لرزد که شاید الان بریزند و کاری انجام دهند.

چنان که در حکومت معاویه و حکومت های مانند آن امنیت را از مردم سلب نموده و مردم امان نداشتند. به تهمت یا صرف احتمال می کشتند، تبعید می کردند و حبس می کردند- حبس های طویل المدت- چون حکومت اسلامی نبود. هرگاه

حکومت اسلامی تأسیس شود، همه در سایه قانون با امنیت کامل به سر می برند و هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد.

پس، معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته به طور امانت اجرا کنند، نه این که تنها مسأله بگویند. مگر امام مسأله گو بود و تنها بیان قانون می کرد؟ مگر پیامبران مسأله گو بودند تا فقها در مسأله گویی امین آن ها باشند؟ البته مسأله گویی و بیان قوانین هم یکی از وظایف فقهی است، لکن اسلام به قانون نظر «آلی» دارد، یعنی، آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می داند، وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفه مهم پیغمبران اجرای احکام بوده و قضیه نظارت و حکومت مطرح بوده است.

روایت حضرت رضا(علیه السلام) را خواندم که «لو لم يجعل لهم اماماً قيماً حافظاً مستودعاً، لدرست الملة...»؛ به طور قضیه کلی می فرماید: برای مردم امام قیّم حافظِ امین لازم است. و در این روایت می فرماید: فقها امنای رسل هستند. از این صغرا و کبرا(1) برمی آید که فقها باید رئیس ملت باشند تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود. چون فقهای عادل در کشورهای مسلمان نشین حکومت نداشته و ولایتشان برقرار نشده، اسلام مندرس گشته و احکام آن تعطیل شده است.

ص: 150

1- . مراد حضرت امام (س) از صغرا و کبرا به ترتیب، این دو جمله است: «فقها امنای رسل هستند» و «برای مردم، امام قیّم حافظ امین لازم است» یعنی با علم به این که فقها امین پیامبرانند و رهبر مردم هم باید فردی امین باشد نتیجه می گیریم که سررشته امور را فقیهان باید به دست گیرند.

فرمایش حضرت رضا(علیه السلام) به تحقق پیوسته است. تجربه صحت آن را بر همه ثابت کرده است.

اکنون اسلام مندرس نشده است؟ اکنون که در بلاد اسلامی احکام اسلام اجرا نمی گردد، حدود جاری نمی شود، احکام اسلام حفظ نشده، نظام اسلام از بین رفته، هرج و مرج و عنان گسیختگی متداول شده، اسلام مندرس نیست؟ آیا اسلام همین است که در کتاب ها نوشته شود؟ مثلاً در کافی نوشته و کنار گذاشته شود؟ اگر در خارج احکام اجرا نشد و حدود جاری نگشت، دزد به سزای خود نرسید، غارت گران و ستم گران و مختلسین به کیفر نرسیدند و ما فقط قانون را گرفتیم و بوسیدیم و کنار گذاشتیم، قرآن را بوسیدیم و حفظ کردیم و شب های جمعه سوره «یاسین» خواندیم، اسلام حفظ شده است؟

چون بسیاری از ما فکر نکردیم که ملت اسلام باید با حکومت اسلامی اداره و منظم شود، کار به این جا رسید که نه تنها نظم اسلام در کشورهای اسلامی برقرار نیست و قوانین ظالمانه و فاسدکننده به جای قانون اسلام اجرا می شود، بلکه برنامه های اسلام در ذهن خود آقایان علما هم کهنه شده، به طوری که وقتی صحبت می شود، می گویند الفقهاء امناء الرسل یعنی در گفتن مسائل امین هستند. آیات قرآن را نشنیده می گیرند و آن همه روایات را که دلالت دارد بر این که در زمان غیبت علمای اسلام «والی» هستند تأویل می کنند که مراد «مسأله گویی» است. آیا امانت داری این طور است؟ آیا امین لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود و تبهکاران بدون کیفر بمانند؟

ص: 151

نگذارد در مالیات ها و درآمدهای کشور این قدر هرج و مرج و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود؟ بدیهی است که این ها امین لازم دارد. و وظیفه فقهاست که امانت داری کنند. و در این صورت امین و عادل خواهند بود.⁽¹⁾

ص: 152

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی(ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 73

ب. وظائف، بایدها و نبایدهای حاکم اسلامی

1. ضرورت خود سازی حاکم اسلامی

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْترَفِيِّ عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَّلَاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خِرَاجِهَا وَجِهَادَ عَدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِيثارِ طَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ [بِيَدِهِ وَقَلْبِهِ وَنَفْسِهِ] بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكْفَلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ وَأَمْرَهُ أَنْ يَكْسِرَ [مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ] نَفْسِهِ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ [يَنْزِعَهَا] يَزْعَهَا عِنْدَ الْجَمَاحِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُورٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلِ وَجُورٍ وَأَنَّ النَّاسَ

يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ [تَقُولُهُ] تَقُولُ فِيهِمْ وَإِنَّمَا يَسْتَدِلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يَجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَأَمْلِكْ هَوَاكَ وَشُدِّحْ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ. (1)

بنام خداوند بخشنده و مهربان، این فرمان بنده خدا علی امیر مؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می گزینند تا خراج آن دیار را جمع آورد و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح و شهرهای مصر را آباد سازد.

او را به ترس از خدا فرمان می دهد و این که اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد و آن چه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنت ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید.

به او فرمان می دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد.

و به او فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد و به هنگام سرکشی رامش کند، که: «همانا نفس همواره به بدی و می دارد جز آن که خدا رحمت آورد» پس ای مالک بدان! من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستم گری بر آن حکم راندند و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در

ص: 154

کارهای حاکمان پیش از خود می نگری و در باره تو آن می گویند که تو نسبت به زمام داران گذشته می گویی و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگانش جاری ساخت. پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست باشد، هوای نفس را در اختیار گیر و از آن چه حلال نیست خویشتن داری کن، زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آن چه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی. (1)

2. اخلاق حاکم اسلامی و روش برخورد با مردم

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَأَشَدُّ عِرْقِ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَبِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخَّ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلَالُ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَا فَاَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَدِّ فَمَجِّكِ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَدِّ فَمَجِّهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكِ وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَابْتَلَاكَ بِهِمْ وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا [يَدِي] يَدُ لَكَ بِتَقَمَّتِهِ وَلَا غَنَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ وَلَا تَدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ [عَنْهَا] مِنْهَا مُنْدُوحَةً وَلَا تُقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ

ص: 155

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 565.

يَطْمِئُنْ اِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفُ عَنكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَفِيْءُ اِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ.» (1)

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دست هاند، دست های برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند. (2) اگر گناهی از آنان سر می زند یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر و امام تو از تو برتر و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است. هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست و از بخشش و رحمت او بی نیاز نخواهی بود. بر بخشش دیگران پشیمان مباش و از کیفر کردن شادی مکن و از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش. به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، پس باید اطاعت شود، (3) که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمت هاست. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را

ص: 156

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

2- . نفی تفکر: راسیزم Racism (نژاد پرستی) و آپارتاید Apartheid (نژاد پرستی) و نفی: الیتیزم Elitism (خود برتر بینی و نخبه گرایی) و تأیید: انتر ناسیونالیسم Inter Nationalism و کاسموپولیتانیسم Cosmopolitanism که همه ملت ها برادر و برابرند.

3- . نفی حکومت: ابسولوتیزم Absolutism (حکومت های مطلقه و استبدادی).

از آن سرکشی نجات می دهد و تند روی تو را فرو می نشاند و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند. (1)

«ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا إِجَابَةٌ عُمَالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كِتَابُكَ وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ [عِنْدَ] يَوْمٍ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ وَأَمْضٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ: وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِي مَا بَيْنَكَ وَاللَّهِ [تَعَالَى] أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَاجْزَلِ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَدَّ لِحْتِ فِيهَا النَّيَّةُ وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ وَلَيْكُنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَةٌ فَرَانِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ بِالْغَاثِ مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ وَإِذَا قُمْتَ فِي صَدَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضَعِّفًا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ وَجَّهْتَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَوْصِيَانِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا:

وَأَمَّا [بَعْدَ هَذَا] بَعْدُ فَلَا تُطَوَّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شِدَّةٌ مِنَ الضِّيْقِ وَقَلَّةٌ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ وَالِاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصِدُّ عَنْهُمْ الْكِبِيرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْبُحُ الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيَشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذِبِ وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِذَا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيهِ احْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسَدِّدِيهِ أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ

ص: 157

1- . شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتى، ص: 567.

بَذَلِك مَعَ أَنْ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ - [مَا] مِمَّا لَا مَثُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شِكَاةٍ مُظْلِمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ. (1)

بخشی از کارها به گونه ای است که خود باید انجام دهی، مانند پاسخ دادن به کارگزاران دولتی، در آن جا که منشیان تو از پاسخ دادن به آن ها درمانده اند و دیگر، بر آوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می دارند و یارانت در رفع نیاز آنان ناتوانند، کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد. نیکوترین وقت ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، اگر نیت درست و رعیت در آسایش قرار داشته باشد. از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده و آن چه تو را به خدا نزدیک می کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

هنگامی که نماز به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز، مردم را بپراکن و نه آن که آن را تباه سازی، زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد. آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا به یمن می فرستاد از او پرسیدم، با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش» هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن رهبران، نمونه ای از تنگ خویی و کم اطلاعی

ص: 158

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 440.

در امور جامعه می باشد. نهان شدن از رعیت، زمام داران را از دانستن آن چه بر آنان پوشیده است باز می دارد، پس کار بزرگ، اندک و کار اندک بزرگ جلوه می کند، زیبا زشت و زشت زیبا می نماید و باطل به لباس حق در آید. همانا زمام دار، آن چه را که مردم از او پوشیده دارند نمی داند و حق را نیز نشانه ای نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود و توبه هر حال یکی از آن دو نفر می باشی:

یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کرده ای که در این حال، نسبت به حق واجبی که باید پردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی ترسی نداری، پس چرا خود را پنهان می داری؟ و یا مردی بخیل و تنگ نظری، که در این صورت نیز مردم چون تو را بنگرند مأیوس شده از درخواست کردن باز مانند، با این که بسیاری از نیازمندی های مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند. (1)

3. پرهیز از غرور و خود پسندی

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِيَّاكَ وَ مَسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَذُلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يَهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ أَنْصَفِ اللَّهُ وَ أَنْصَفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ [هُوَ فِيهِ] فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَصَّ حُجَّتَهُ وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى

ص: 159

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 585.

يُنزَعُ أَوْ يُتُوبَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَيَّ ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ [يَسْمَعُ] سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ. (1)

بپرهیز که خود را در بزرگی همانند خداوند پنداری و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکش را خوار می سازد و هر خود پسندی را بی ارزش می کند. با خدا و با مردم و با خویشاوندان نزدیک و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آن گاه که باز گردد، یا توبه کند و چیزی چون ستم کاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستم کاران است. (2)

4. کسب رضای خداوند و رضایت عموم مردم

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَلَيْكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُ طُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَقُهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا [لِرِضَا] لِرِضَى الرَّعِيَةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يَجْحِفُ [بِرِضَا] بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يَغْتَمِرُ مَعَ [رِضَا] رِضَى الْعَامَّةِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مُنُونَةً فِي الرَّخَاءِ وَ أَقْلَ مُعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ وَ أَسْأَلَ بِاللِّحَافِ وَ أَقْلَ شَيْءٍ كَرَاهَةً عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأَ عُدْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ وَ أَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَ إِنَّمَا [عَمُودٌ]

ص: 160

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 429.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 569.

عِمَادُ الدِّينِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَ مِيلُكَ مَعَهُمْ» (1)

دوست داشتنی ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین می برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند. خواص جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند، زیرا در روزگار سختی یاریشان کم تر و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر و در خواسته هایشان پافشارتر و در عطا و بخشش ها کم سپاس تر و به هنگام منع خواسته ها دیر عذر پذیرتر و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند. در صورتی که ستون های استوار دین و اجتماعات پرشور مسلمین و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می باشند، پس به آن ها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد. (2)

5. رازداری و حفظ اسرار مردم

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَلْيَكُنْ أَبَعَدَ رِعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشَدَّ نَاهُكُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا أَلْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا فَإِنَّهُ مَا عَلَيْكَ تَطْهِيرٌ مَا ظَهَرَ لَكَ وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رِعِيَّتِكَ أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حِقْدٍ وَ أَقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ

ص: 161

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 569.

وَتَرَى تَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضِيحُ لَكَ وَلَا تَعَجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاثٌ وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.» (1)

از رعیت، آنان را که عیب جوتروند از خود دور کن (2)، زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر امت در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آن چه بر تو پنهان است آشکار گردانی و آن چه که هویداست بیوشانی، که داوری در آن چه از تو پنهان است با خدای جهان می باشد،

پس چندان که می توانی زشتی ها را بیوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند خدا بر تو پوشاند، گره هر کینه ای را در مردم بگشای و رشته هر نوع دشمنی را قطع کن و از آن چه که در نظر روشن نیست کناره گیر. در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می شود اما خیانت کار است. (3)

6. انتخاب مشاورین آگاه و صالح

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَانًا يَصَدِّعُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يَزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ [شَرُّ] إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ [قَبْلَكَ لِلْأَشْرَارِ] لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزَيْرًا وَمَنْ شَرِكُهُمْ فِي الْأَثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ وَإِخْوَانُ

ص: 162

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 429.

2- . نفی: آپورتونیسیم Opportunism (فرصت طلبی).

3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 569.

الظَّلْمَةَ وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَاحِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ وَأُوزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يِعَاوَنِ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ أُؤْتِيكَ أَخْفَ عَلَيْكَ مَثُوبَةً وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُودَةً وَأَحْنَى عَلَيْكَ عَطْفًا وَأَقْلُّ لِعَيْبِكَ إِفْجَاءً فَاتَّخِذْ أُؤْتِيكَ خَاصَّةً لِخَلْوَاتِكَ وَ حَفَلَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ أَثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمَرِّ الْحَقِّ لَكَ وَأَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيهِ مَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَأَقْعَا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ» (1)

بخیل را در مشورت کردن دخالت نده، که تو را از نیکوکاری باز می دارد و از تنگدستی می ترساند. ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیه تو را سست می کند. حریص را در مشورت کردند دخالت نده، که حرص را با ستم کاری در نظرت زینت می دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونی هستند که ریشه آن ها بدگمانی به خدای بزرگ است.

بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و در گناهان آنان شرکت داشته، پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشند، زیرا که آنان یاوران گناه کاران و یاری دهندگان ستم کارانند.

تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آن ها را داشته، اما گناهان و کردار زشت آن ها را نداشته باشند: کسانی که ستم کاری را بر ستمی یاری نکرده و گناه کاری را در گناهی کمک نرسانده باشند.

هزینه این گونه از افراد بر تو سبک تر و یاریشان بهتر و مهربانیشان بیش تر و دوستی آنان با غیر تو کم تر است. آنان را از خواص و دوستان نزدیک و راز داران خود

ص: 163

تا می‌توانی با پرهیزکاران و راست‌گویان پیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده‌ای تشویق نکنند، که ستایش بی‌اندازه، خود پسندی می‌آورد و انسان را به سرکشی وا می‌دارد.

هرگز نیکو کار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی‌رغبت و بدکاران در بدکاری تشویق می‌گردند، پس هر کدام از آنان را بر اساس کردارشان پاداش ده.

بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم و تخفیف مالیات و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوشبینی رنج طولانی مشکلات را از تو بر می‌دارد،

پس به آنان که بیش‌تر احسان کردی بیش‌تر خوشبین باش و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان‌تر باش. و آداب پسندیده‌ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند و ملت اسلام با آن پیوند خورده و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن و آدابی که به سنت‌های خوب گذشته زیان وارد می‌کند (1)، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنت و کیفر آن برای تو باشد که آن‌ها را در هم شکستی. با دانشمندان،

ص: 165

1- . اشاره به نقد: تردیسیونالیسم Trditionalism (احترام به اصالت سنن و آداب) و نقد ریتو آلیسم Ritualism (آداب پرستی افراطی) که عکس دیالکتیک Dialectic (تغییر عمومی) است، از دیدگاه امام (علیه السلام) نه همه سنتها اصالت دارند و نه همه سنت‌ها را باید طرد کرد، بلکه با ارزیابی صحیح باید آداب و سنن نیکو را محترم شمرد.

فراوان گفتگو کن و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت. (1)

8. شناخت اقشار گوناگون اجتماعی

اشاره

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّعِيَةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصِلُ لِحُ بَعْضِهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَمِنْهَا كِتَابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنصَافِ وَالرَّقِيقُ وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّ وَمُسَلِّمَةِ النَّاسِ وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي [الْحَاجَاتِ] الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ وَكُلُّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ وَوَضَعَ عَلَى حِدِّهِ [وَفَرِيضَتِهِ] فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَةِ وَزِينُ الْوَلَاةِ وَعِزُّ الدِّينِ وَسُدُّ بُلِّ الْأَمْنِ وَكَسْبُ تَقْوَمِ الرَّعِيَةِ إِلَّا بِهِمْ ثُمَّ لَا قِيَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يَخْرُجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يَصِلُ لِحُومِهِمْ وَ يَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ثُمَّ لَا قِيَامَ لَهُدَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكِتَابِ لِمَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا وَلَا قِيَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَ يَقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفِيقِ بِأَيْدِيهِمْ - [مِمَّا] مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ وَ فِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَ لِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ يَقْدَرُ مَا يَصْلِحُهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةٍ

ص: 166

1- . شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتي، ص: 571.

مَا أَلَزَمَهُ اللَّهُ [تَعَالَى] مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْأَهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ. (1)

شناخت اقشار گوناگون اجتماعی

ای مالک بدان! مردم از گروه‌های گوناگونی می‌باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد و هیچ یک از گروه‌ها از گروه دیگری بی‌نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه‌دهندگان، پرداخت‌کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه‌وران و نیز طبقه پایین جامعه، یعنی نیازمندان و مستمندان می‌باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت و زینت و وقار زمام‌داران، شکوه دین و راه‌های تحقق امنیت کشورند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند. (2) سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی‌توانند پایدار باشند و آن قضات و کارگزاران دولت و نویسندگان حکومتند، که قراردادهای معاملات را استوار می‌کنند و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می‌آورند و در

ص: 167

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 431.

2- . نقد میلیتاریسم Militarism (اصالت دادن به امور نظامی) که ارتش و نظامیان با این که جایگاه مهم و ارزشمندی در جامعه اسلامی دارند، اما نباید به نظامی و نظامی‌گری اصالت داد.

کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند. و گروه های یاد شده بدون بازرگانان و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می آورند و در بازارها عرضه می کنند و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است. قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آن ها بخشش و یاری کرد.

برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیش گاه خدا گشایشی است و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمام دار، حقی مشخص دارند و زمام دار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید و از خدا یاری بطلبد و خود را برای انجام حقاآماده سازد و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد. (1)

9. انتخاب صالح ترین افراد، به عنوان فرماندهان نظامی

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِإِمَامِكَ وَ [أَطْهَرَهُمْ] أَنْقَاهُمْ جَبِيئاً وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْماً مِمَّنْ يَبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرْيَحُ إِلَى الْعُذْرِ وَ يَرَأْفُ بِالضُّعْفَاءِ وَ يُبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَ مِمَّنْ لَا يَبِيْرُهُ الْعُنْفُ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ ثُمَّ الصَّقُّ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَ الْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ لَصَالِحَةٍ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ ثُمَّ تَقَقَّدُ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَقَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا وَ لَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ وَ

ص: 168

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 573.

لَا تَحْفِرَنَّ لَطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قُلَّ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدَلِ النَّصِيحَةِ لَكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَلَا تَدْعُ تَقَدَّرَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى جَسِيمِهَا فَإِنَّ لِّلِيسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ لِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ وَ لِيَكُنْ آثَرُ رُءُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ وَ أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسَّ عُهُمَّ وَ يَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ وَ إِنْ أَفْضَلَ قَرَّةَ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِيقَامَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظُهُورَ مَوَدَّةِ الرَّعِيَةِ وَ إِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ وَ لَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَيْطَتِهِمْ عَلَى وِلَاةِ [أُمُورِهِمْ] الْأُمُورِ وَقَلَّةِ اسْتِثْقَالِ دُولِهِمْ وَ تَرَكَ اسْتِثْقَالَ مَدَّتِهِمْ فَافْسَحْ فِي آمَالِهِمْ وَ وَاصِلْ [مِنْ] فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذُؤُوبَ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ [فِعَالِهِمْ] أَفْعَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّاكَلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى وَ لَا تَصُدِّ مَنْ بَلَاءَ امْرِيٍّ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَا تُقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ امْرِيٍّ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَدِّغِيْرًا وَ لَا ضَعْفَ امْرِيٍّ إِلَى أَنْ تُسْتَصَدَّ غَيْرَ مَنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيْمًا وَ ازْدُدْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ مَا يَصَدِّ لِعُكِّ مِنَ الْخُطُوبِ وَ يَسْتَبِيْهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِزْشَادَهُمْ- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ» (1)

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام توبیش تر و دامن او پاک تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم

ص: 169

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

آید و عذر پذیرتر باشد و بر ناتوان رحمت آورد و با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، درشتی او را به تجاوز نکشاند و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد.

سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار، دارای شخصیت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان، که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک برقرار کن، آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده و نیکی ها را در خود گرد آورده اند. پس در کارهای آنان به گونه ای بیندیش که پدری مهربان در باره فرزندش می اندیشد و مبادا آن چه را که آنان را بدان نیرومند می کنی در نظرت بزرگ جلوه کند و نیکوکاری تو نسبت به آنان- هر چند اندک باشد- خوار میندار، زیرا نیکی، آنان را به خیرخواهی تو خواند و گمانشان را نسبت به تو نیکو گرداند و رسیدگی به امور کوچک آنان را به خاطر رسیدگی به کارهای بزرگشان وامگذار، زیرا از نیکی اندک تو سود می برند و به نیکی های بزرگ تو بی نیاز نیستند.

برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه پیش تر به سربازان کمک رساند و از امکانات مالی خود بیش تر در اختیارشان گذارد، به اندازه ای که خانواده هایشان در پشت جبهه و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند. همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دل هایشان را به تو می کشاند و همانا برترین روشنی چشم زمام داران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به رهبر است، که محبت دل های رعیت جز با پاکی قلب ها پدید نمی آید و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون رهبر را گرفته و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیت نگذاشته باشد و طولانی شدن مدت زمام داری بر ملت ناگوار نباشد.

پس آرزوهای سپاهیان را بر آور و همواره از آنان ستایش کن و کارهای مهمی که انجام داده اند بر شمار، زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را بر می انگیزاند و ترسوها را به تلاش وامی دارد، إن شاءالله. و در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر یک از آنان را شناسایی کن و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری نگذاشته،

و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ بشماری، یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی.

مشکلاتی که در احکام نظامیان برای تو پدید می آید و اموری که برای تو شبهه ناکنند، به خدا و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) باز گردان، زیرا خدا برای مردمی که علاقه داشته هدایتشان کند فرموده است:

«ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا و رسول و امامانی که از شما هستند اطاعت کنید و اگر در چیزی نزاع دارید، آن را به خدا و رسولش باز گردانید» پس باز گرداندن چیزی به خدا، یعنی عمل کردن به قرآن و باز گرداندن به پیامبر(صلی الله علیه و آله) یعنی عمل کردن به سنت او که وحدت بخش است، نه عامل پراکندگی.

ای مالک بدان! مردم از گروه های گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد و هیچ یک از گروه ها از گروه دیگر بی نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران و نیز طبقه پایین جامعه، یعنی نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته و مقدار واجب آن را در قرآن یا

سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت و زینت و وقار زمام داران، شکوه دین و راه های تحقق امنیت کشورند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند و نیازمندی های خود را برطرف سازند. (1) سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند و آن قصات و کارگزاران دولت و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند. و گروه های یاد شده بدون بازرگانان و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می آورند و در بازارها عرضه می کنند و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است. قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آن ها بخشش و یاری کرد.

برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیش گاه خدا گشایشی است و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمام دار، حقی مشخص دارند و زمام دار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید و از خدا یاری بطلبد و خود را برای انجام حق آماده سازد و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد. (2)

ص: 172

1- . نقد میلیتاریسم Militarism (اصالت دادن به امور نظامی) که ارتش و نظامیان با این که جایگاه مهم و ارزشمندی در جامعه اسلامی دارند، اما نباید به نظامی و نظامی گری اصالت داد.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 575.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ لِي رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيْقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تَمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادَى فِي الرِّزَّةِ وَلَا يَحْصَرُ مِنْ أَلْفَى إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشَدِّرُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهَمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكشُّفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأَوْلَيْكَ قَلِيلٌ ثُمَّ أَكْثَرُ تَعَاهُدِ قَضَائِهِ وَ [أَفْسَحُ] [أَفْسَحُ] لَهُ فِي الْبَدْلِ مَا [يَزِيحُ] يَزِيلُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ وَ أَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ فَأَنْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تَطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا.» (1)

سپس از میان مردم، برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آن‌ها را به ستوه نیاورد و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد و در شب‌هات از همه با احتیاط‌تر عمل کند و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیش‌تر باشد و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیباتر و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده‌تر باشد، کسی که

ص: 173

ستایش فراوان او را فریب ندهد و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!!.

پس از انتخاب قاضی، هر چه بیش تر در قضاوت های او بیندیش و آنقدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد و به مردم نیازمند نباشد و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان تو، به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد.

در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، که با نام دین به هوا پرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می آوردند. (1)

11. انتخاب عوامل و کارگذاران پس از آزمایش و مشورت

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَغْمِلْهُمْ [اخْتِياراً] اخْتِياراً وَ لَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَ اَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شَعْبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصْحَحُ أَعْرَاضاً وَ أَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ [إِشْدَافاً] إِشْدَافاً وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْراً ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَ غِنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ وَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّوْا أَمَانَتَكَ ثُمَّ تَقَدَّدْ أَعْمَ الْهَمِّ وَ ابْعَثِ الْعُيُونََ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السَّرِّ لِأُمُورِهِمْ حِدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ وَ تَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارٌ

ص: 174

1- . شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتي، ص: 577.

عُيُونِكَ اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا فَبَسَّ طُتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ وَ اَحَدَتْهُ بِمَا اَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبَتْهُ بِمَقَامِ الْمَدْلَةِ وَ وَسَّ مُمَّتَهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَدَتْهُ عَارَ التُّهْمَةِ. (1)

سپس در امور کارمندان بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار و با میل شخصی و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستم گری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندان های پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی تر و آبرویشان محفوظتر و طمع و روزی شان کم تر و آینده نگری آنان بیش تر است.

سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیش تر می کوشند و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند.

سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسانی راست گو و وفا پیشه بر آنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری و مهربانی با رعیت خواهد بود.

و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن و آن چه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار و خیانت کار بشمار و طوق بد نامی به گردنش بیفکن. (2)

ص: 175

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 435.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 579.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَتَقَدَّرَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يَصَدِّحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَدِّ لَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلاَحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ وَلاَ صَلاَحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ وَلاَ يَكُنْ نَظْرَكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لاَ يَدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ وَلاَ يَسْتَقِيمُ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً فَإِنْ شَكُوا ثِقَالاً أَوْ عِلَّةً أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بِالَّةٍ أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرَجُّوْنَ أَنْ يَصَدِّحَ بِهِ أَمْرُهُمْ وَلاَ يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمُتُونَةَ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَتَرْبِيَةِ وَلاَ يَتِيكَ مَعَ اللَّهِ تَجْلَابِكُ حُسْنُ ثَنَائِهِمْ وَتَبَجُّحِكُ بِاسْتِيفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ وَالثِّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ فَزَيْمًا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتِمَالُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ لِمَا حَمَلْتَهُ وَإِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا وَإِنَّمَا يَعُورُ أَهْلُهَا لِإِسْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ.» (1)

مالیات و بیت المال را به گونه ای واریسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می باشد و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد گرفت، زیرا همه مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگانند.

باید تلاش تو در آبادانی زمین بیش تر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز

ص: 176

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 437.

با آبادانی فراهم نمی‌گردد و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد.

پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه‌ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب‌ها، یا خشک سالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد، زیرا آن، اندوخته‌ای است که در آبادانی شهرهای تو و آراستن ولایت‌های تو نقش دارد و رعیت تو را می‌ستایند و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد و به افزایش قوت آنان تکیه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی و با گسترش عدالت در بین مردم و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آن‌گاه اگر در آینده کاری پیش آید.

و به عهده‌شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی، قدرت تحمل مردم را زیاد می‌کند.

همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمام‌دارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی‌گیرند. (1)

13. انتخاب مطمئن‌ترین افراد، برای انشاء و ارسال نامه‌ها

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«ثُمَّ انظُرْ فِي حَالِ كِتَابِكَ قَوْلَ عَلِيٍّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرُهُمْ وَ اخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي

ص: 177

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 579.

تَدْخُلُ فِيهَا مَكَائِدُكَ وَأَسْرَارُكَ بِأَجْمَعِهِمْ [لِوُجُودِ] لِيُجِوهَ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكِرَامَةُ فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ
 مَلَأَ وَلَا [تَقْصُرُ] تَقْصُرُ بِهِ الْعُقْلَةُ عَنْ إِيْرَادِ مَكَاتِبَاتِ عُمَالِكَ عَلَيْكَ وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ - [وَ] فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطَى مِنْكَ
 وَلَا يَصَدِّعُ عَقْدًا أَعْتَقَدَهُ لَكَ وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ يَقْدِرُ نَفْسَهُ يَكُونُ يَقْدِرُ
 غَيْرِهِ أَجْهَلَ ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ [يَتَعَرَّفُونَ] لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ
 بِتَصَدُّعِهِمْ وَحُسْنِ [حَدِيثِهِمْ] خِدْمَتِهِمْ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَلَكِنْ اخْتَبَرَهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَأَعْمَدُ
 لِأَحْسَنِ نَبِيهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثْرًا وَأَعْرَفَهُمْ بِالْأَمَانَةِ وَجَهًا فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ
 رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَفْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَلَا يَسْتَسْتُ عَلَيْهِ كِبِيرُهَا وَمَهْمَا كَانَ فِي كِتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَعَايَيْتَ عَنْهُ الزَّمْتَهُ. (1)

سپس در امور نویسندگان و منشیان به درستی بیندیش و کارهایت را به بهترین آنان واگذار و نامه های محرمانه، که در بر دارنده سیاست ها
 و اسرار تو است، از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح تر از دیگران باشد، کسی که گرامی داشتن، او را به سرکشی و تجاوز
 نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند و در رساندن نامه کار گزارانت به تو، یا رساندن پاسخ های تو به آنان کوتاهی نکند و در آن
 چه برای تو می ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می دهد، فراموش کار نباشد. و در تنظیم هیچ قراردادی سستی نوزد و در برهم زدن
 قراردادی که به زیان

ص: 178

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 437.

توست کوتاهی نکند و منزلت و قدر خویش را بشناسد، همانا آن که از شناخت قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل تر است.

مبادا در گزینش نویسندگان و منشیان، بر تیز هوشی و اطمینان شخصی و خوش باوری خود تکیه نمایی، زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی و خوش خدمتی، نظر زمام داران را به خود جلب می نمایند، که در پس این ظاهر سازی ها، نه خیرخواهی وجود دارد و نه از امانت داری نشانی یافت می شود! لکن آن ها را با خدماتی که برای زمام داران شایسته و پیشین انجام داده اند بیازمای، به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که در میان مردم آثاری نیکو گذاشته و به امانت داری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا و مردمی است که حاکم آنانی.

برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد و فراوانی کار او را در مانده نسازد و بدان که هر گاه در کار نویسندگان و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که تویی خبر باشی خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود. (1)

14. سفارش بازرگانان و صاحبان صنایع، به نیکوکاری

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«ثُمَّ اسْتَوْصِ بِاللِّتْجَارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ وَ أَوْصِ بِهِمْ خَيْراً الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ وَ الْمُتَرْفِقِ بِدَنِيهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ وَ أَسَدُ بَابِ الْمَرَافِقِ وَ جَلَابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَ الْمَطَارِحِ فِي بَرِّكَ وَ بَحْرِكَ وَ سَهْلِكَ وَ جَبَلِكَ وَ حَيْثُ لَا يَلْتَمِ الْنَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا

ص: 179

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 581.

وَلَا يَجْتَرِءُونَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ سَلِمٌ لَا تُخَافُ بَأْفَقْتَهُ وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ وَتَقَدُّ أُمُورُهُمْ بِهِ حَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ وَاعْلَمْ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِدًّا فَأَحْشَاءُ وَشِدًّا قَبِيحًا وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ وَذَلِكَ بَابُ مَصَدَّرَةٍ لِلْعَامَّةِ وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ فَاْمَنْعَ مِنَ الْإِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَنَعَ مِنْهُ وَلَيْكِنَ الْبَيْعُ بِيَعَاءَ سَهْمًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَسَّ عَارٍ لَا تُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَاةَ فَنَكَلَ بِهِ وَعَاقِبَهُ [مِنْ] فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ. (1)

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر و آن‌ها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می‌باشند و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می‌کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش و آوردندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می‌باشند، از بیابان‌ها و دریاها و دشت‌ها و کوهستان‌ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی‌کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمی آرامند و از ستیزه‌جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه‌انگیزی ندارند.

در کار آن‌ها بیندیش! چه در شهری باشند که تو به سر می‌بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم. این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هم هستند که تنگ‌نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده‌اند، که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند. و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این

ص: 180

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

سود جویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار و عیب بزرگی بر زمام دار است.

پس، از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازن عدالت انجام گیرد، با نرخ هایی که بر فروشنده و خریدار زبانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود، اما در کیفر او اسراف نکن. (1)

15. رعایت حال محرومان و رسیدگی به آن ها

امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًا وَاحْفَظِ [اللَّهُ] لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْأَسْأَلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَكُلُّ قَدِ اسْتُرِعِيَ حَقُّهُ وَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ [بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ] بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهِ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرَّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ بِقَدْرِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَّاضِعِ فَلْيُرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورُهُمْ - ثُمَّ اْعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَذَا مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَكُلُّ فَاعْدِزٍ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَتَعَهَّدَ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا

ص: 181

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 581.

يُنْصَبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَ قَدْ يَخَفُّهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَتَقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ
اللَّهِ لَهُمْ:

وَ اجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا مَا تُرْعِغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَ تَقْعُدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ
أَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَ شُدْرَتِكَ حَتَّى يَكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ
تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ ثُمَّ احْتَمَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَ الْعِىَ وَ نَحَّ عَنْهُمْ الضَّيْقَ وَ الْأَنْفَ يَسْطِرُّ اللَّهُ عَلَيْكَ
بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ وَ يُوَجِّبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَ أَعْطَى مَا أَعْطَيْتَ هَيْنًا وَ أَمْنَعُ فِي إِجْمَالٍ وَ إِعْذَارٍ. (1)

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره ای ندارند، [و عبارتند] از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران،
دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری کرده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقی
باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت المال و بخشی از غله های زمین های غنیمتی اسلام را در هر شهری به
طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می
باشی. مبادا سر مستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسئولیت های
کوچک تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیش تر رسیدگی کن

ص: 182

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 438.

که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کم تر به تو دسترسی دارند. برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه ای عمل کن که در پیش گاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیش تر از دیگران به عدالت نیازمندند و حق آنان را به گونه ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال و پیران سال خورده که راه چاره ای ندارند. و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش زمام داران است، اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند و به وعده های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی کنی و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بارها شنیدم که می فرمود:

«ملتّی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد» پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد. (1)

ص: 183

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 583.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي حَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَتَطَاوُلٌ وَقَلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةِ فَاحِسِمٍ [مُؤَنِّة] مَادَّةٌ أَوْلَيْكَ بِقَطْعِ أَسَدِ بَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَتِكَ قَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَصَدَّرُ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَثُوبَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْأَزِمُ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبُعِيدِ وَكَانَ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَأَقْعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ [خَوَاصِّكَ] خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ وَإِنْ ظَلَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَأَصَحَّ حِزُّ لَهُمْ بِعُدْرِكَ وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ.» (1)

همانا زمام داران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاولگرند و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستم کاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن (2) و به گونه ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک، که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند.

حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور، پرداز و در این کار

ص: 184

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 441.

2- . نفی تفکر: اگوسانتریسم Egocentrism (خودمداری و خود محور بینی)، بلکه باید به خدا توجه داشت تا انجام وظیفه کرد.

شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز.

و هر گاه رعیت بر تو بدگمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با این کار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خود سازی تو و مهربانی کردن نسبت به رعیت است و این پوزش خواهی تو آنان را به حق وامی دارد. (1)

17. روش برخورد و تعامل با دشمن

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِيُجْئُوكَ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُدِّ لِحِجِّهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهَمِ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ [عَدُوِّ لَكَ] عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَ أَرَعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَدُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُسْتَرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْتَلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الغَدْرِ فَلَا تُغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تَخِيَسَنَّ بِعَهْدِكَ وَ لَا تُخْتَلِنَ عَدُوُّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَ حَرِيماً يَسَّ كُنُونَ إِلَى مَنْعَتِهِ وَ يَسَّ تَمْيِضُونَ إِلَى جَوَارِهِ فَلَا إِدْغَالَ وَ لَا مُدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ وَ لَا [تَعْقِدُهُ] تَعْقِدُ عَقْداً

ص: 185

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 587.

تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ وَ لَا تُعَوَّلَنَّ عَلَيَّ لَحْنٍ [الْقَوْل] قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَ التَّوَثُّقَةِ وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ ضَيْقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَيَّ طَلَبِ انْفِسَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَيَّ ضَيْقٌ أَمْرٌ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَ فَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ عَذْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبَةٌ لَا [تَسْتَقْبِلُ] تَسْتَقْبِلُ فِي هَا دُنْيَاكَ وَ لَا آخِرَتِكَ. (1)

هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن، که آسایش رزمندگان و آرامش فکری تو و امنیت کشور در صلح تأمین می گردد (2). لکن زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می شود تا غافل گیر کند، پس دور اندیش باش و خوشبینی خود را متهم کن.

حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا دار باش و بر آن چه بر عهده گرفتی امانت دار باش و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست.

که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند. تا آن جا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند. پس هرگز پیمان شکن مباش و در عهد خود خیانت مکن و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند. پس فساد، خیانت، فریب،

ص: 186

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح.

2- . نقد تفکر: پاسی فیسم Pacifism (صلح طلبی) که با توسل به جنگ مخالفند، بلکه پس از دفاع مقدس اگر دشمن پیشنهاد صلح داد، باید پذیرفت.

در عهد و پیمان راه ندارد. مبدا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلکاری و فریب راه هایی وجود دارد و پس از محکم کاری و دقت در قرار داد نامه، دست از بهانه جویی بردار، مبدا مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وا دارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمان ها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی. (1)

18. خودداری و پرهیز از ریختن خون ناحق

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِيَّاكَ وَالِدَّمَاءَ وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَلَا أَعْظَمَ لَتَبِعَةٍ وَلَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُقَوِّنَنَّ سُلْطَانِكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَضَعُفُهُ وَيُوهِنُهُ بَلْ يَزِيلُهُ وَبِنُقْلِهِ وَلَا عِذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِذْدِي فِي قَتْلِ الْعَمَدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْبَدَنِ وَإِنْ ابْتُلِيَتْ بِهِ خَطَا وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ فَإِنَّ فِي الْوُكُزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةٌ فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَحْوَةَ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمُقْتُولِ حَقَّهُمْ.» (2)

از خون ریزی پرهیز و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک مجازات را بزرگ نمی کند و نابودی نعمت ها را سرعت نمی بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی گرداند و روز قیامت خدای سبحان قبل از

ص: 187

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 443.

رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن، زیرا خون ناحق، پایه های حکومت را سست و پست می کند و بنیاد آن را بر کنده به دیگری منتقل سازد و تو، نه در نزد من و نه در پیش گاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت، چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دستت دچار تند روی شد، - که گاه مستی سبب کشتن کسی می گردد، چه رسد به بیش از آن- مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خون بها به بازماندگان مقتول باز دارد. (1)

19. اجتناب از خود پسندی و منت گذاری

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثِّقَةَ بِمَا يَعْجَبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوْ التَّزْيِيدَ فِيهَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُشَيِّعَ مُؤَعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنَّ يَبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَالتَّزْيِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَالْخُلْفَ يُوْجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ قَالَهُ اللَّهُ [سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى] تَعَالَى كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوْ [السَّاقُطَ] التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرْتَ أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحْتَ فَضَعَّ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَأَوْقَعَ كُلَّ [عَمَلٍ] أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.» (2)

ص: 188

-
- 1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 589.
 - 2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 443.

مبادا هرگز دچار خود پسندی گردی! و به خوبی های خود اطمینان کنی و ستایش را دوست داشته باشی، که این ها همه از بهترین فرصت های شیطان برای هجوم آوردن به توست و کردار نیک، نیکوکاران را نابود سازد.

مبادا هرگز با خدمت هایی که انجام دادی بر مردم منت گذاری، یا آن چه را انجام داده ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده ای داده، سپس خلف وعده نمایی! منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می انگیزاند که خدای بزرگ فرمود:

«دشمنی بزرگ نزد خدا آن که بگویند و عمل نکنند»

مبادا هرگز در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی و یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای واضح و آشکار کوتاهی کنی! تلاش کن تا هر کاری را در جای خود و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی. (1)

20. اجتناب از امتیاز خواهی و رانت خواری

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ وَالتَّغَابِي عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ فَإِنَّهُ مَأْخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَعْطِيَةُ الْأُمُورِ وَيَنْتَصِفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ أَمْلِكُ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ وَسُورَةَ حَدِّكَ وَسَطْوَةَ يَدِكَ وَغَرْبَ لِسَانِكَ وَاحْتِرْسَ مِنْ»

ص: 189

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 589.

كُلُّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَتَأْخِيرِ السُّطُورَةِ حَتَّى يَسَّ كُنَّ عَصَدَ بَكَ فَتَمْلِكِ الْإِخْتِيَارَ وَ لَنْ تَحْكَمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنا (صلى الله عليه وآله) أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَ اسَّ تَوَثَّقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسْرُعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا: [وَمِنْ هَذَا الْعَهْدِ وَ هُوَ آخِرُهُ] وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَيَّ إِعْطَاءَ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوَفِّقَنِي وَ إِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاءٌ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَيَّ الْعُدْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَ إِلَيَّ خَلْقِهِ- [مِنْ] مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَ جَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ وَ تَمَامِ النُّعْمَةِ وَ تَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ- إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ] وَ السَّلَامُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ [عَلَى] آلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ السَّلَامُ.»

مبادا هرگز در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی و یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای واضح و آشکار کوتاهی کنی! تلاش کن تا هر کاری را در جای خود و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی.

مبادا هرگز در آن چه که با مردم مساوی هستی امتیازی خواهی! از اموری که بر همه روشن است، غفلت کنی، زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولی و به زودی پرده از کارها یک سو رود و انتقام ستمدیده را از تو باز می گیرند.

باد غرورت، جوشش خشم، تجاوز دستت، تندی زبانت را در اختیار خود گیر و با پرهیز از شتابزدگی و فرو خوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشیند و

اختیار نفس در دست تو باشد. و تو بر نفس مسلط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت و بازگشت به سوی خدا.

آنچه بر تو لازم است آن که حکومت های دادگستر پیشین، سنت های با ارزش گذشتگان، روش های پسندیده رفتگان و آثار پیامبر(صلی الله علیه و آله) و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری و به آن چه ما عمل کرده ایم پیروی کنی و برای پیروی از فرامین این عهد نامه ای که برای تو نوشته ام و با آن حجّت را بر تو تمام کرده ام، تلاش کن، زیرا اگر نفس سرکشی کرد و بر تو چیره شد عذری نزد من نداشته باشی.

از خداوند بزرگ، با رحمت گسترده و قدرت برترش در انجام تمام خواسته ها، درخواست می کنیم که به آن چه موجب خشنودی اوست ما و تو را موقت فرماید، که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشیم، برخوردار از ستایش بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت ها و کرامت ها بوده و این که پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید، که همانا ما به سوی او باز می گردیم. با درود به پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاکیزه و پاک او، درودی فراوان و پیوسته. با درود.(1)

21. قضاوت وحل و فصل مشکلات و مرافعات

اشاره

امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«عن محمد بن یحیی، عن محمد بن احمد، عن یعقوب بن یزید، عن یحیی بن مبارک، عن عبداللّه بن جبلة، عن ابی جمیلة، عن اسحاق ابن عمار، عن ابی عبداللّه(علیه السلام)

ص: 191

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 591.

قال قال امير المؤمنين، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، لِشَرِيحٍ: يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ (ما جلسه) إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ. (1)

حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) خطاب به شریح می فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی گیرد».

و شریح چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشسته است. شریح (2) کسی است که در حدود پنجاه- شصت سال منصب قضاوت را در کوفه عهده دار بود و از آن آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرف هایی زده و فتوایی صادر کرده و بر خلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجاله نگذاشتند و به عنوان این که «شیخین» او را نصب کرده اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. منتها حضرت نمی گذاشتند بر خلاف قانون دادرسی کند.

دادرسی با فقیه عادل است

از روایت بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یا وصی اوست. در این که فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (علیهم السلام) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. بر خلاف مسأله

ص: 192

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 6-7، «کتاب القضاء» باب 3، ح 2.

2- . ابو امیه، شریح بن حارث کندی (78 ق) اصل او از یمن بود و پیش از ظهور اسلام به دنیا آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک نکرد و به همین دلیل در شمار صحابه یاد نمی شود. در عهد عمر و عثمان و حضرت امیر و معاویه قاضی کوفه بود. گویند در واقعه عاشورا جانب ابن زیاد را گرفت و مردم را به قیام علیه امام فراخواند.

«ولایت» (1) که بعضی مانند مرحوم نراقی (2) و از متأخرین مرحوم نایینی (3)، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می دانند (4) و بعضی نمی دانند. اما این که منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به این که فقها مقام نبوت را دارا نمی باشند و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشند. منتها از آن جا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته اند، لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می شود. البته وصی بلافصل حضرت امیر (علیه السلام) است و بعد از او ائمه (علیهم السلام) می باشند و امور مردم به آنان

ص: 193

1- . مراد از «ولایت» در این جا حق حکومت یعنی ولایت بر اموال و جان هاست.

2- . احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر نراقی (1245 ق) فقیه و محدث و رجالی و ریاضیدان و استاد در فنون و علوم عقلی به زهد و تقوا مشهور بود. بیش تر علوم را از محضر پدر خود ملاً محمد مهدی نراقی استفاده کرد. نیز نزد سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء تلمذ کرد. وی استاد شیخ انصاری و سید محمد شفیع جاقلی است. معراج السعادة، مفتاح الاحکام، عوائد الایام، منهاج الوصول الی علم الاصول، مستند الشیعه و دیوان شعر فارسی از آثار اوست.

3- . میرزا حسین (یا محمد حسین) بن عبد الرحیم نایینی نجفی (1273-1355 ق) فقیه، اصولی، حکیم و از مراجع بزرگ شیعه. تحصیلات خود را در نایین آغاز و در اصفهان و سامرا به پایان رسانید. بعد از اعلام مشروطیت در ایران کتاب تنزیه الملة و تنبیه الامة را نگاشت که با تقریظ آخوند خراسانی انتشار یافت. پس از فوت شیخ محمد تقی شیرازی، شاگرد آخوند، مرجعیت عامه شیعه در انحصار مرحوم نایینی و سید ابو الحسن اصفهانی در آمد. رساله در لباس مشکوک، رساله در احکام خلل نماز، رساله در نفی ضرر، حواشی بر عروة الوثقی از آثار اوست.

4- . عوائد الایام، ص: 187-188. منية الطالب فی حاشية المكاسب؛ ج 2، ص: 325-327.

محول شده است. تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه (علیهم السلام) شأنی بوده است. زمام داری فقط از جهت این که بتوانند حکومت عدل را برپا کنند و عدالت اجتماعی را بین مردم تطبیق و تعمیم دهند، قابل اهمیت بوده است، لکن مقامات روحانی ائمه (علیهم السلام) که فوق ادراک بشر می باشد، به نصب و جعل مربوط نیست، چنان چه اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت امیر (علیه السلام) را وصی هم قرار نمی داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می سازد.

در هر حال، از روایت می فهمیم که «فقهها» اوصیای دست دوم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند و اموری که از طرف رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ائمه (علیهم السلام) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنان که حضرت امیر (علیه السلام) انجام داد.

روایت دیگر که از ادله یا مؤیدات مطلب است و از حیث سند و دلالت از روایت اول بهتر می باشد، از طریق کلینی نقل شده و از این طریق ضعیف است (1). لکن صدوق، روایت را از طریق سلیمان بن خالد (2) آورده که صحیح و معتبر می باشد (3). روایت چنین است:

ص: 194

1- . در طریق کلینی، سهیل بن زیاد یا سهل بن زیاد، و ابو عبد الله المؤمن هستند که ابو عبد الله واقفی و در حدیث مختلط است و در توثیق سهل نیز اختلاف وجود دارد.

2- . سلیمان بن خالد بن دهقان بن نافله، قاری، فقیه و محدث و از اصحاب و معتمدان امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) بود.

3- . روایت «صحیح» روایتی را گویند که تمامی راویان آن امامی و عادل و موثق باشند. و طریق صدوق به سلیمان بن خالد چنان که در مشیخه فقیه آمده است عبارتند از پدر صدوق از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که همگی امامی و مورد وثوقند، از میان آنان ابراهیم بن هاشم، توثیق خاص ندارد، اما چون از مشاهیر راویان امامی است توثیق وی محل تردید نیست.

«و عن عدة من اصحابنا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ، فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْتَلِيمِينَ، لِنَبِيِّ (كَتَبِي)، أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ (1)» (2)

امام می فرماید: از حکم کردن (دادرسی) بپرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

ملاحظه می کنید کسی که می خواهد حکومت (دادرسی) کند، اولاً باید امام باشد. در این جا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می نمود.

دوم، این که عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی دانست، حق قضاوت ندارد. سوم، این که باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم

ص: 195

1- . و رواه الصدوق باسناده عن سليمان بن خالد.

2- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 7، «کتاب القضاء»، باب 3، ح 3- من لا یحضره الفقیه؛ ج 3، ص: 4، «ابواب القضايا و الاحکام»، باب 3، ح 1.

و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام (علیه السلام) - داراست. آن گاه امام (علیه السلام) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنا بر این، آن مجهول از این معلوم به دست می آید که «فقیه» وصی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می باشد و او باید قاضی باشد و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد. (1)

آیات دال بر موضوع ولایت

قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا

ص: 196

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 76.

بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (1).

خداوند امر فرموده که امانتها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزتان می دهد و یادآوری تان می کند. بی شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتان) را. بنا بر این، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و خوش عاقبت تر.

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید.» عده ای بر این عقیده اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالق (یعنی احکام شرعیه) می باشد.

و مقصود از «رد امانت الهی» این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند (2).

گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است (3).

ص: 197

1- . نساء / 58-59.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 58 سوره نساء.

3- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 58 سوره نساء و بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، و سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ذیل همین آیه.

در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه(علیهم السلام) هستیم (1))، که خداوند تعالی به ولایت امر (رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند؛ یعنی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) ولایت را به امیر المؤمنین(علیه السلام) و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید: «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»؛ (وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید.) خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه.

قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند، چون فقط حکم قضایی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنان که قضات در طرز حکومت های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند، نه تمام حکومت کنندگان و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان) و مجلس (برنامه ریزان و قانون گذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قائل شویم که آیه شریفه «و اذا حکمتم» در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت کنندگان را شامل می شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آن ها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای

ص: 198

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 22-24، «کتاب الحجة»، «باب أنّ الامام(علیه السلام) يعرف الامام الذی یکون من بعده...». و نیز طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان و بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن و حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ذیل آیه یاد شده.

قانون اسلام و حکم شرع باشد. قاضی حکم به باطل نکند؛ یعنی بر مبنای قانون ناروای غیر اسلامی حکم صادر نکند؛ و نه آیین دادرسی او و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد؛ برنامه ریزان که در مجلس برنامه مثلاً مالی کشور را طرح می کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند؛ و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود؛ اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جارینمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ یک شلاق بیش تر نزنند و اهانت ننمایند. حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از این که دست دو نفر دزد را قطع می کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می دهد و معالجه و پذیرایی می کند که از مداحان حضرت می شوند (1). یا وقتی می شنود ارتش غارت گر معاویه خلخال از پای یک زن اهل ذمه در آورده اند، به قدری ناراحت می شود و عواطفش چنان جریحه دار می گردد که در نطقی می فرماید: (2) اگر

ص: 199

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 7، ص: 264، «کتاب الحدود»، «باب النوادر»، ح 22؛ حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 528، «کتاب الحدود»، «ابواب حدّ السرقة»، باب 30، ح 1 و مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 40، ص: 281، «تاریخ امیر المؤمنین (علیه السلام)»، باب 97، ح 44.

2- . وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسَلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعْتَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِزْجَاعِ وَالْأَسْتِرْحَامِ؛ ثُمَّ أَنْصَرَ رَفُؤًا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أَرِيْقَ لَهُمْ دَمٌ. فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا، مَا كَانَ بِهٍ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهٍ عِنْدِي جَدِيرًا؛ به من خبر رسیده است یکی از مهاجمان بر زنی مسلمان و دیگری بر زنی که در پناه اسلام است وارد شده، و گردنبد و دستبند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان بیرون کرده است، و آن ستمدیدگان به زاری تقاضای ترحم کرده اند، آن گاه غارت گران با دست پر کامیاب بازگشته اند، نه زخمی بر جای نهاده و نه خونی از آن ها ریخته شده. اگر مسلمانی از اندوه چنین حادثه ای بمیرد، نه همان جای ملامت است، که نزد من شایسته کاری است که کرده است.» (شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 27)

از تأثر این واقعه انسان بمیرد، قابل سرزنش نخواهد بود! با این همه عاطفه، روزی هم شمشیر می کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پا درمی آورد. معنای عدالت این است. حاکم عادل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. او اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت ها هستند از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است. اگر در چنین مواردی فرمان ندهد، خلاف عدالت می باشد، زیرا ملاحظه حال اسلام و مسلمین و جامعه بشری را نکرده است. کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد؛ و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم پوشد. لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است؛ بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است؛ ریشه بسیاری از طوایف را چون مفسده انگیز و برای جامعه مضر بوده اند، قطع کرده است. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) یهود «بنی قریظه» را چون جماعت ناراحتی بودند و در جامعه اسلامی مفسده ایجاد کرده و به اسلام و حکومت اسلامی ضرر می رساندند، از میان برداشت (1). اصولاً این دو

ص: 200

1- . «بنی قریظه» یکی از قبایل یهودیان بودند که در کنار مدینه سکونت داشتند و با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیمان دوستی منعقد کرده بودند، ولی در هنگامه جنگ «احزاب» (خندق) پیمان خود را شکستند و با قریش و غطفان بر علیه مسلمانان هم پیمان شدند و مدینه را ناامن کردند، پس از پیروزی مسلمانان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را در محاصره آورد و یهودیان بنی قریظه پذیرفتند که سعد بن معاذ درباره آنان داوری کند. سعد حکم کرد که مردان جنگی آن ها به قتل رسند و زنان و فرزندان ایشان اسیر، و اموال آن ها بین مسلمانان تقسیم گردد. (ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، ج 3 و 4، ص: 233-246 و طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ج 2، ص: 245)

صفت از صفات مؤمن است که در جای عدالت با کمال قدرت و جرأت اجرای عدالت کند و هیچ عاطفه نشان ندهد؛ و در مورد عطفیت هم کمال محبت و شفقت را بنماید. برای جامعه «مؤمن»، یعنی پناهگاه باشد مسلمان و غیر مسلمان در سایه حکومت او در أمن و آسایش باشد؛ به راحتی زندگی کند و بیم نداشته باشد. این که مردم از این حکام می ترسند، برای این است که حکومت آن ها روی قواعد و قوانین نیست؛ قلدری است. لیکن در حکومت شخصی مانند حضرت امیر(علیه السلام)، در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خائنند؛ ظالمند؛ متعدی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم ترس و نگرانی مفهوم ندارد.

در آیه دوم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...».

در روایت است که آیه اول (ان تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) مربوط به ائمه(علیهم السلام) است. و آیه حکم به عدل (وإذا حکمتم بین الناس) مربوط به امرا می باشد. و این آیه (أطیعوا الله) خطاب به جامعه مسلمین است (1). به آنان امر می فرماید که از خدا، در احکام الهی و از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) و «أولو الأمر»، یعنی ائمه پیروی و اطاعت کنند. از تعالیشان پیروی و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) می باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است.

ص: 201

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 276، «کتاب الحجّة»، «باب أنّ الامام(علیه السلام) يعرف الامام الذی یکون من بعده...»، ح 1 و بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 379-386، ذیل آیات 58 و 59.

رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) در باب نماز هیچ امری ندارد. و اگر مردم را به نماز وامی دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می خوانیم، اطاعت امر خدا را می کنیم.

و اطاعت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) غیر از «طاعة الله» می باشد. او امر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) آن است که از خود آن حضرت صادر می شود و امر حکومتی می باشد. مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید؛ سرحدات را چطور نگهدارید؛ مالیات ها را از کجا جمع کنید؛ با مردم چگونه معاشرت نمایید... این ها او امر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) اطاعت کنیم؛ چنان که مأموریم از «أولو الامر»- که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه(علیهم السلام) می باشند- اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «أولو الامر» که در او امر حکومتی می باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب این که خدای تعالی فرمان داده که از رسول و أولو الامر پیروی کنیم، اطاعت از آنان در حقیقت اطاعت خدا هم می باشد.

در دنبال آیه می فرماید: «... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.»؛ «... اگر در امری با هم نزاع داشتید، به خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) رجوع کنید...»

منازعه ای که بین مردم واقع می شود، بر دو نوع است: یک نوع، این که بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است؛ و دیگری انکار می کند. و موضوع اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود. و قاضی باید موضوع را بررسی کرده دادرسی نماید. این ها دعاوی حقوقی است.

نوع دیگر، این که اختلافی در بین نیست، بلکه مسأله ظلم و جنایت است.

مثلاً قلدری مال کسی را به زور گرفته است؛ یا مال مردم را خورده است؛ دزد به خانه کسی رفته و مالش را برده است. در چنین مواردی؛ مرجع و مسئول قاضی نیست؛ بلکه مدعی العموم (دادستان) است. در این موارد، که موارد جزایی - و نه حقوقی - است و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم، که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می آید، شروع به کار می کند و کیفر خواست صادر می نماید؛ سپس، قاضی رسیدگی کرده حکم صادر می کند. این احکام، چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دسته دیگری از حکام، که مجریان باشند، اجرا می شود.

قرآن می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ» در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام خدا و در اجرا رسول است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می کند و قضاوت (دادرسی) می نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق کشی بود، نیز مرجع رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه (علیهم السلام) هم می باشند. و اطاعت از ائمه (علیهم السلام) نیز اطاعت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد.

خلاصه، آیه اول: «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ» و دوم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» و آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» اعم از حکومت و قضاوت می باشد؛ و اختصاص به باب قضاوت ندارد.

صرف نظر از این که بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد.

در آیه بعد می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...»؛ آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و آن چه پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند، می خواهند نزد طاغوت (قدرت های ناروا) دادخواهی کنند؛ در حالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

اگر نگوئیم منظور از «طاغوت» حکومت های جور و قدرت های ناروای حکومتی به طور کلی است، که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت بر پا داشته اند، باید قائل شویم که اعم از قضات و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان - که معمولاً آن ها را حکومت کننده می شناسند - اجرا می کنند.

حکومت های جور، چه قضات و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آن ها «طاغوت» اند، چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت بر طبق آن پرداخته اند. خداوند امر فرموده که به آن ها کافر شوید؛ یعنی در برابر آن ها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می خواهند به «طاغوت» کافر شوند، یعنی در برابر قدرت های حاکمه ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند. [\(1\)](#)

ص: 204

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی(ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 84.

اکنون می پردازیم به بررسی روایت «مقبوله عمر بن حنظله» تا ببینیم چه می گوید و منظور چه می باشد.

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله: قالت سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أ يحل ذلك؟ قال: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ، فِي حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُدِّحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ مَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». قلت: فكيف يصنعان؟ قال: يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَلْيُرْضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...»(1)

عمر بن حنظله (2) می گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث و به قضات برای رسیدگی

ص: 205

- 1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 86، «کتاب فضل العلم»، «باب اختلاف الحدیث»، ح 10 و حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، «کتاب ابواب صفات القاضی»، «باب 11»، ح 1.
- 2- . ابو صخر، عمر بن حنظله عجللی کوفی. شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امامان صادق و باقر- (عهما)، شمرده اند. عمر بن حنظله خود یکی از راویان مشهور است و بزرگان اصحاب، مانند: زرارة، هشام بن سالم، عبد الله بن بکیر و عبد الله بن مسکان و صفوان بن یحیی... از وی روایت کرده اند، و این برای وثاقت وی کافی است. علاوه بر آن روایت یزید بن خلیفه دلالت بر مدح وی دارد.

مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آن ها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می کند حق ثابت او باشد، زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: «باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است...» بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام».

همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام (علیه السلام) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال حکم کلی بوده؛ و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است. و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد. و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می شود که آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم.

تحریم دادخواهی از قدرت های ناروا

حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه

قضایی، نهی می فرماید. دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آن ها هستند رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. هم چنین، اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آن ها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی قدرت های ناروا روی آورده است. و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا به حقوق مسلم خویش نائل آمد، «فإنما يأخذہ سُدْحَتاً و إن کان حقاً ثابتاً له؛ به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند. حتی بعضی از فقها در «عینشخصی»⁽¹⁾ گفته اند که مثلاً اگر عبای شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید، نمی توانید در آن تصرف کنید⁽²⁾. ما اگر به این حکم قائل نباشیم، دیگر در کلیات، یعنی در «عین کلی» شک نداریم. مثلاً در این که اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آن که خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد، تصرف در آن جایز نیست. و موازین شرع همین را اقتضا می کند.

ص: 207

1- . چون شخصی ادعا کند که دیگری (مدعی علیه) ملکی یا پولی به او وامدار است. اما مورد مطالبه معین و مشخص نباشد، بلکه حقی را به طور کلی مطالبه کند، مورد مطالبه را «عین کلی» گویند؛ اما چون مدعی گردد که ملک یا پولی معین از آن او نزد مدعی علیه است که در تصرف اوست، و آن را بطلبد، مورد مطالبه را «عین شخصی» نامند.

2- . محقق سبزواری در «کفایة الاحکام» به احتمال آن قائل شده است (آشتیانی، محمد حسن، القضاء و الشهادات، ص: 22)

این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آن ها هستند خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شود؛ و این تشکیلات عریض و طویل دادگستری که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی دهد، برچیده گردد؛ و راه به سوی ائمه هدی (علیه السلام) و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود. مقصد اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن ها هستند مرجع امور باشند و مردم دنبال آن ها بروند. به ملت اسلام اعلام کرده اند که این ها مرجع نیستند؛ و خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند (عصیان بورزند). و رجوع به آن ها با کفر ورزیدن به آن ها منافات دارد؛ شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید، نباید به آن ها رجوع کنید. (1)

22. هدایت و نظارت در رویدادهای اجتماعی

روایت سوم، توقیعی (2) است که مورد استدلال واقع شده و ما کیفیت استدلال را عرض می کنیم:

«فی کتاب إكمال الدین وإتمام النعمة عن محمد بن محمد بن عیصام، عن

ص: 208

1- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 89.

2- . «توقیع» در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است و نشان و دستخط پادشاه را بر فرمان یا نامه نیز توقیع گویند. نامه های معصومان (علیه السلام) به خصوص آنهایی که از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) شرف صدور یافته و یکی از نواب اربعه آن را ابلاغ کرده در کتاب های تاریخ و حدیث به «توقیعات» مشهور است.

محمد بن یعقوب، عن إسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العُمَری أن یوصل لی کتاباً قد سألتُ فیهِ عن مسائل اشکلت علی. فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان (علیه السلام): «أما ما سألت عنهُ. أُرشدک اللّهُ وَتَبَّتْکَ (الیان قال) وَ أَمَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَازْجِعُوا فیها الی رِوَاةٍ حَدِيثِنَا. فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. وَأَمَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِي، فَرضِي اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ، فَإِنَّهُ ثَقْتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي.» (1)

اسحاق بن یعقوب (2) نامه ای برای حضرت ولی عصر (عج) می نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که «... در حوادث و پیش آمدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم...»

منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی خواهد بپرسد درباره مسائل تازه ای که برای ما رخ می دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند (3). در زمان ائمه (علیهم السلام) هم به فقها رجوع می کردند

ص: 209

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کمال الدین، ج 2، ص: 484، «باب التوقیعات»، ح 4.

2- اسحاق بن یعقوب کلینی خود تصریح کرده است که از طریق محمد بن عثمان عمری پاره ای مسائل مشکل را بر امام عصر (عج) عرضه کرده و پاسخ گرفته است. در توقیع امام خطاب به او چنین عباراتی آمده: «أما ما سألت عنهُ أُرشدک اللّهُ وَ تَبَّتْکَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَ بَنِي عَمِّنَا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَ عَلِيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى. این گونه خطاب ها را از طرف امام دلیل نبالت شأن و جلالت قدر او دانسته اند.

3- صاحب وسائل الشیعه روایات مربوط به رجوع به فقها را در وسائل الشیعه، به خصوص در «کتاب القضاء»، («ابواب صفات القاضی»، باب 11) با الفاظ مختلف نقل کرده است.

و از آنان می پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب، سلام الله علیه، باشد و با نواب اربعه (1) روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد.

منظور از «حوادث واقعه» پیش آمدهای اجتماعی و گرفتاری هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می داده است. و به طور کلی و سر بسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی رسد، در پیش آمدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حوادثی را ذکر کرده و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آن چه به نظر می آید این است که به طور کلی سؤال کرده و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده اند که در حوادث و مشکلات به روات احادیث ما، یعنی فقها، مراجعه کنید. آن ها حجت من بر شما می باشند و من حجت خدا بر شمایم.

«حجت خدا» یعنی چه؟ شما از کلمه «حجة الله» چه می فهمید؟ یعنی خبر

ص: 210

1- «نواب اربعه» عنوان چهار تن نایب ویژه امام زمان (عج) است که در دوره غیبت صغرا (260-329 ق) واسطه بین امام و شیعیان بودند. این چهار تن عبارتند از: 1- ابو عمر عثمان بن سعید بن عمرو العمری، از اصحاب و معتمدان امام هادی و امام عسکری (عهما) که امام عسکری (علیه السلام) وی را نایب امام غایب (عج) معرفی فرمود. 2- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید، از اصحاب و نایبان امام عسکری (علیه السلام) که امام یازدهم و پدرش عثمان بن سعید وی را از نایبان حضرت شمردند. وی در سال 304 یا 305 ق وفات کرد و در بغداد در کنار مدفن پدر خود به خاک سپرده شد. 3- ابو القاسم حسین بن روح نوبختی که وی را محمد بن عثمان به عنوان جانشین خود و نایب امام معرفی کرد. 4- ابو الحسن علی بن محمد السمری که وی را حسین بن روح به عنوان وکیل امام (علیه السلام) شناساند. سمری در نیمه شعبان سال 328 یا 329 ق وفات یافت. وی آخرین نایب آن حضرت بود.

«واحد» حجت است (1)؟ و اگر زراره (2) روایتی را نقل کرد حجت می باشد؟ حضرت امام زمان نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرد، باید بپذیریم و عمل کنیم؟

این که می گویند «ولی امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعی حجت است که برای ما مسأله بگویند؟ اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده بود که من می روم و امیر المؤمنین (علیه السلام) حجت من بر شماست. شما از این می فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر (علیه السلام) واگذار شده است؟ یا این که «حجة الله» یعنی همان طور که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عام توده های مردم هستند؟

«حجة الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (واقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید،

ص: 211

1- . خبر واحد آن است که به حد تواتر نرسد؛ یعنی تعداد ناقلان آن به اندازه ای نباشد که نوعاً مفید قطع و یقین است. خبر واحد را در صورتی که ناقلان آن مورد اعتماد باشند، «معتبر» گویند و در احکام شرعی می توان به آن استناد کرد. مقصود از «حجیت خبر واحد» این است که عمل به مضمون آن واجب است. و اگر آن را اصلی نباشد، عامل به آن معذور خواهد بود.

2- . عَبْد رَبِّهِ بن أعین شیبانی کوفی ملقب به زراره (متوفی 150 ق) از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق (عهما) وی شیخ اهل حدیث و از فقهای اصحاب به شمار است. تمام علمای رجال او را توثیق کرده اند و از اصحاب اجماع شمرده اند و روایاتی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که حاکی است از آن که آن حضرت وی را گرامی می داشته است. کتاب های الاستطاعة و الجبر بدو منسوب است.

حدود را این طور جاری کنید، غنایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستم گران مراجعه کردید. خدا به وجود حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بر متخلفین و آن ها که کجروی داشتند احتجاج می کند، بر متصدیان خلافت، بر معاویه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و بر کسانی که طبق خواسته های آنان عمل می کنند، احتجاج می شود که چرا زمام مسلمین را غاصبانه به دست گرفتید. شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید.

خداوند حکام جور و هر حکومتی را که بر خلاف موازین اسلامی رفتار کند بازخواست می کند که چرا ظلم کردید؟ چرا با اموال مسلمین هوسبازی کردید؟ چرا جشن چند هزار ساله برپا داشتی (1)؟ چرا مال مردم را صرف «تاجگذاری»

ص: 212

1- . محمد رضا پهلوی در پاییز سال 1350 ش. برای 2 هزار و پانصد سال حکومت شاهنشاهی در ایران مراسم جشنی در محل «پرسپولیس» برپا کرد. در این مراسم از 69 کشور: بیست پادشاه و امیر عرب، پنج ملکه، 21 شاهزاده، شانزده رئیس جمهوری، سه نخست وزیر، چهار معاون رئیس جمهوری و دو وزیر خارجه شرکت داشتند. این جشن یک هفته ای بیش از دوست میلیون دلار خرج برداشت! در روزنامه های رسمی هزینه این جشن را فقط 133 میلیون تومان اعلان کردند! مدعوین در سه چادر عظیم و پنجاه چادر بزرگ دیگر که در محل برافراشته بودند پذیرایی شدند، برای تأمین برق محل جشن از تهران و شیراز شش هزار مایل کابل برق به کار برده بودند. غذاهای این جشن شاهانه عبارت بود از: تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب بره با قارچ، طاوس بریان که درون آن را از جگر غاز پر کرده بودند. و دسر این خوراکیها شامل تمشک تازه فرانسه با شیره انجیر و تمشک مخصوص بود. شخصی فرانسوی با یک اکیپ 159 نفری از سرآشپز و بسیاری خدمه دیگر، از ده روز پیش از برگزاری جشن به تهران دعوت شده بود تا عهده دار پذیرایی از میهمانان شاه شود. رستوران مشهوری در پاریس به نام «ماکسیم» غذاها و مشروبات و از جمله 25 هزار بطری شراب مخصوص خود را برای این میهمانی فرستاده بود. در روزهای برپایی مراسم جشن 2 هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ششصد روزنامه نگار و عکاس و فیلمبردار از اطراف جهان به تخت جمشید آمده بودند و بیش از یک میلیون کلمه درباره این جشن به سراسر دنیا مخابره کردند. شبکه تلویزیونی.. از ایالات متحده امریکا مراسم را از طریق ماهواره برای دهها میلیون بیننده امریکایی پخش کرد. تاریخ سیاسی 25 ساله ایران؛ غلام رضا نجاتی؛ ج 1، ص: 348-351. شکست شاهانه؛ ماروین زونیس؛ ترجمه عباس مخبر، ص: 123 به بعد.

و آن جشن کذایی کردی (1)؟ اگر بگویند با اوضاع روز نمی توانستم عدالت کنم، یا این که [نمی توانستم] قبه و بارگاه، کاخ و عمارت کذایی نداشته باشم، تاجگذاری کردم که دولت این جا را و ترقی خودمان را معرفی کنم، می گویند این [اشاره به حضرت امیر(علیه السلام)] هم حاکم بود؛ حاکم بر مسلمین و سرزمین پهناور اسلامی بود، تو شرف اسلام و مسلمین و بلاد اسلامی را بیش تر می خواستی، یا این مرد؟ مملکت تو بیش تر بود یا او؟ قلمرو حکومت تو جزئی از قلمرو حکومتش بود؛ عراق و مصر و حجاز و ایران همه در قلمرو حکومتش بود؛ در عین حال دار العماره او مسجد بود و دکه القضاء در گوشه مسجد قرار داشت؛ و سپاه در مسجد آماده می شد و از مسجد حرکت می کرد؛ مردم نمازگزار و معتقد به جنگ می رفتند؛ و دیدید که چگونه پیشرفت می کردند و چه کارها انجام دادند (2).

ص: 213

-
- 1- . محمد رضا پهلوی در آبان 1346 ش. جشنی مفصل با هزینه ای گزاف به راه انداخت و در طی تشریفاتی رسمی تاج سلطنت بر سر نهاد! این مراسم یک ماه ادامه داشت! برای برگزاری این جشن خیابانهای پایتخت را با هفتصد تن آهن و فولاد و سیصد کیلومتر کابل و صدها هزار لامپ برق و چراغهای فلورسنت و مقادیر بسیاری ورقهای پلاستیکی و آلومینیومی مزین ساخته بودند. تاج های شاه و ملکه را «پر آریل» جواهرساز معروف فرانسوی، از طلا و طلای سفید ساخت، و گوهرهای گرانبه در آن به کار برد.
 - 2- . طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ج 3 و 4.

امروز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند؛ همان طور که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می کرد بر او احتجاج می شد. فقها از طرف امام (علیه السلام) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین، اخذ و مصرف عواید عمومی، هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد. در دلالت روایتی که آوردیم هیچ اشکالی نیست؛ منتها سندش قدری محل تأمل است (1). و اگر دلیل نباشد، مؤید مطالبی است که گفته شد. (2)

روایت دیگری که از مؤیدات بحث ماست «مقبوله (3) عمر بن حنظله» می باشد. چون در این روایت به آیه شریفه ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل آن مورد بحث قرار گیرد و معنای آن تا حدودی معلوم شود، سپس روایت مورد بحث قرار گیرد. (4)

23. رفتار حاکمیت با شهروندان غیرمسلمان

اشاره

امام علی (علیه السلام) می فرماید (و من کتاب له (علیه السلام) إلى بعض عماله):

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكُّوا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يَدُنُوا لِشِرْكِهِمْ وَلَا أَنْ يُقْصُوا وَيَجْفُوا لِعَهْدِهِمْ فَالْبَسْ لَهُمْ

ص: 214

- 1- . وجه تأمل سند به جهت اسحاق بن یعقوب است که توثیق خاصی درباره وی نرسیده است.
- 2- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 79.
- 3- . «مقبوله» حدیثی است که علمای فقه و حدیث بدون توجه به صحت یا عدم صحت سند آن، مضمون آن را پذیرفته و بر طبق آن عمل کرده باشند. مانند حدیث عمر بن حنظله.
- 4- . موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص: 79.

جَلْبَاباً مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِه طرف مِنَ الشَّدَّةِ وَ دَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَ الرَّأْفَةِ وَ امزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَ الإِدْنَاءِ وَ الإِبْعَادِ وَ الإِقْصَاءِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (1)

نامه به یکی از فرمانداران به نام عمر بن ابی سلمه ارحبی که در فارس ایران حکومت می کرد:

هشدار از بد رفتاری با مردم

پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگ دلی تو شکایت کردند. من در باره آن ها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند و نه سزاوار قساوت و سنگ دلی و بد رفتاری هستند، زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان، نرمی و درستی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دور کردن، رعایت کن. (2)

24. اخلاق مدیران و کارگذاران حکومت

اشاره

امام علی (علیه السلام) می فرماید (نامه به حارث همدانی (3)):

«وَ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ [انْتَصِحْهُ] اسْتَنْصِحْهُ وَ أَحِلَّ حَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ

ص: 215

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 376.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 499.

3- . حارث همدانی از یاران مخلص امام علی (علیه السلام) و از فقهای بزرگ بود و شعر معروف: یا حارث همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلاً خطاب به او سروده شد و به او بشارت داد که پیروان و علاقمندان پس از مرگ مرا مشاهده خواهند کرد.

صَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَاعْتَبَرَ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَ مَا يَشْبَهُ بِهٖ بَعْضًا وَآخِرَهَا لِأَحِقِّ بِأَوَّلِهَا وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ وَ عَظَّمَ اسْمَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ وَ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ وَ أَحْذَرَ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ [يَكْرَهُهُ] يَكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَحْذَرَ كُلَّ عَمَلٍ يَعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يَسْتَحْيِ مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ أَحْذَرَ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ [وَ] أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ وَ لَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِنَيْبَالِ [الْقَوْمِ] الْقَوْلِ وَ لَا تَحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَ لَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ [احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدِرَةِ] تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدِرَةِ وَ احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لِيَرِ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ. (1)

1. اخلاق کارگزاران حکومتی

به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن نصیحت پذیر، حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمار (2) و حقی را که در زندگی گذشتگان بود تصدیق کن و از حوادث گذشته تاریخ، برای آینده عبرت گیر، که حوادث روزگار با یکدیگر همانند بوده و پایان دنیا به آغازش می پیوندد و همه آن رفتنی است.

نام خدا را بزرگ دار و جز به حق سخنی بر زبان نیاور، مرگ و جهان پس از

ص: 216

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 611.

2- . نقد تفکر: اومانیزم Homanism (اصالت انسان) و اگزستانسیالیسم Existentialism (اصالت انتخاب، وجود گرایی).

مرگ را فراوان به یاد آور، هرگز آرزوی مرگ ممکن جز آن که بدانی از نجات یافتگانی، از کاری که تو را خشنود و عموم مسلمانان را ناخوشایند است بپرهیز، از هر کار پنهانی که در آشکار شدنش شرم داری پرهیز کن، از هر کاری که از کننده آن پرسش کنند، نپذیرد یا عذر خواهی کند، دوری کن، آبروی خود را آماج تیر گفتار دیگران قرار ندهو هر چه شنیدی باز گو ممکن، که نشانه دروغ گویی است و هر خبری را دروغ میندار، که نشانه نادانی است.

خشم را فرو نشان و به هنگام قدرت ببخش و به هنگام خشم فروتن باش و در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی، نعمت هایی که خدا به تو بخشیده نیکو دار و نعمت هایی که در اختیار داری تباه مکن و چنان باش که خدا آثار نعمت های خود را در تو آشکارا بنگرد. (1)

25. نکوهش سوء استفاده از بیت المال

اشاره

امام علی (علیه السلام) می فرماید (و من کتاب له (علیه السلام) إلى بعض عماله):

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشَدَّ رِكَتُكَ فِي أَمَانَتِي وَجَعَلْتُكَ شِعْرًا عَارِي وَبِطَانَتِي وَلَمْ يَكُنْ [فِي أَهْلِي رَجُلٌ] رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُؤَاسَاتِي وَ مُوَازَرَتِي وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلِبَ وَالْعُدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَأَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ وَ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَدْ [فَتَكْتُ] فَنَكْتُ وَ شَغَرْتُ قَلْبَتَ لَا بَنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمِجَنِّ فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتُهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ حُنْتُهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ أَسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ وَ كَانَتْ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ وَ كَانَتْ لَا أَبَا لِعَيْرِكَ حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ

ص: 217

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

تُرَاثِكَ مِنْ أَيْبِكَ وَ أَمَّا فَسَدَ بَحَانَ اللَّهِ أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ كَيْفَ تُسَبِّغُ شَرَاباً وَ طَعَاماً وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَاماً وَ تَشْرَبُ حَرَاماً وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَتَّكِحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالُ وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادُ.»

نامه به یکی از فرمانداران که در سال 38 هجری طبق نقل خوئی یا 40 هجری به نقل طبری نوشته شده: (1)

1. علل نکوهش یک کارگزار خیانت کار

پس از یاد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم و همراز خود گرفتم و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مدد کاری و امانت داری، چون تو مورد اعتماد نبود. آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته و دشمن به او هجوم آورده و امانت مسلمانان تباہ گردیده و امت اختیار از دست داده و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی. نه پسر عمویت را یاری کردی و نه امانت ها را رساندی.

گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی و هدف تو آن بود که آن ها را بفریبی!

ص: 218

1- . برخی نوشته اند این نامه به عبد الله بن عباس نوشته شد، و برخی دیگر مقام و شأن ابن عباس را والاتر از این مسائل می دانند و می گویند به برادر ایشان عبید الله نوشته شد.

و غنائم و ثروت های آنان را در اختیار گیری، پس آن گاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی و با تمام توان اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی و آن ها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی.

2. نکوهش از سوء استفاده در بیت المال

دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری! سبحان الله!! آیا به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان بشمار می آمدی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می دانی حرام می خوری! و حرام می نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است! (1)

26. پرهیز حاکم از اشرافی گری و رفاه زدگی

نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنیف انصاری که دعوت مهمانی سرمایه داری از مردم بصره را پذیرفت در سال 36 هجری:

«أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَيَّ

ص: 219

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

طَعَامِ قَوْمٍ عَانِيَهُمْ مَجْفُوفٍ وَغَنِيَهُمْ مَدْعُوفًا نَظَرُ إِلَى مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هَذَا الْمُقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِطْهُ وَ مَا أَيَقْنَتَ بِطَيْبِ [وَجْهِهِ] وَجُوهِهِ
فَنَلَّ مِنْهُ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ
لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُونِي بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفَّةٍ وَسَدَادٍ فَوَاللَّهِ مَا كُنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا أَدَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا أَعَدَدْتُ
لِيَالِي تَوْبِي طَمْرًا وَلَا حَزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شَبْرًا وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانٍ دَبْرَةٍ وَ لَهْيِي فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةِ مَقْرَةٍ بَلَى كَانَتْ فِي
أَيْدِينَا فَدَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتُهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَنِعْمَ الْحَكْمُ لِلَّهِ وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكَ وَغَيْرِ فَدَكَ
وَ النَّفْسُ مَطَانِيهَا فِي عَدِجٍ جَدَّتْ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِيْبُ أَخْبَارُهَا وَ حُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسِّ حَتِيهَا وَ أَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لِأَضْغَطِهَا الْحَجْرُ وَ
الْمَدْرُ وَ سَدَّ فَرْجَ هَا التُّرَابُ الْمُتْرَاكُمُ وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَنْبُتُ عَلَى جَوَانِبِ الْمَرْلَقِ وَ لَوْ شِئْتُ
لَا هَتَّيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ وَ لَكِنْ هِيَهَا أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخِيرِ
الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ أَوْ أَيْتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْتِي وَ أَكْبَادٌ حَرَى أَوْ أَكُونَ
كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

وَ حَسْبُكَ [عَارًا] دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطَنَةً

وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقَدِّ

أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ فَمَا خُلِقْتُ لَيْسَ عَلَيَّ أَكْلُ
الطَّيْبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شَغْلُهَا تَقْمُّمُهَا تَكَرُّسُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا أَوْ أُتْرَكَ سَدَى أَوْ أَهْمَلَ
عَابِتًا أَوْ أَجَرَ حَبْلَ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ وَ كَانِي

بِقَائِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ هَذَا فُوتَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ مُنَازَلَةِ الشَّجْعَانِ أَلَا وَإِنَّ الشَّجْرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُدُوًّا وَ الرِّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّابِتَاتِ الْعِذِيَّةَ أَقْوَى وَ فُودًا وَ أَبْطَأُ خُمُودًا. وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضَّوِّ مِنَ الضُّوِّ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعَصْدِ وَ اللَّهُ لَوْ تَطَّاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قَتَالِي لَمَا وَلَيْتُ عَنْهَا وَ لَوْ أَمَكَّنْتَ الْفُرْصَ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا وَ سَاجَّهْتُ فِي أَنْ أُطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ. (1)

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروت مندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می خوری؟

پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بيفکن و آن چه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد، آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام، بر دو جامه

ص: 221

کهنه ام جامه ای نیفزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است! آری از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک (1) در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ در حالی که جایگاه فردای آدمی گور است، که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می گردد، گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزایند و دست های گور کن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند.

من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست در امان و در لغزشگاه های آن ثابت قدم باشد.

من اگر می خواستم، می توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وا دارد که طعامهای لذیذ بر گزینم، در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» (2) کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت:

ص: 222

1- . پس از فتح خیبر دیگر یهودیان آن سامان با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) صلح کردند و باغات «فدک» را به آن حضرت بخشیدند، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آن را به فاطمه زهرا(س) اهداء فرمود، و سندی برای آن تنظیم کرد و 5 سال در حیات پیامبر(صلی الله علیه و آله) در دست فاطمه(س) قرار داشت اما در حکومت ابا بکر آن را غصب کردند. (به کتاب فرهنگ سخنان فاطمه(س) حرف ف، فدک مراجعه کنید).

2- . یمامه: سرزمینی در جنوب عربستان

«این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند» (1). آیا به همین رضایت دهم که مرا امیر المؤمنین (علیه السلام) خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟

آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده و از آینده خود بی خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟. گویا می شنوم که شخصی از شما می گوید:

«اگر غذای فرزند ابی طالب همین است، پس سستی او را فرا گرفته و از نبرد با هموردان و شجاعان باز مانده است». آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت تر و درختان کناره جویبار پوستشان نازک تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتش چوبشان شعله ورتر و پر دوام تر است. (2) من و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چونان روشنائی یک چراغیم، یا چون آرنج به یک بازو پیوسته ایم، به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی بر نتابم و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتابم و تلاش می کنم که زمین را از این شخص مسخ شده «معاویه» و این جسم کج اندیش، پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه ها جدا گردد. (3)

ص: 223

1- . این شعر منسوب به حاتم طایی است.

2- . اشاره به علم: بوتانی Botany (گیاه شناسی).

3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 553.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ قَدِ انْسَلَمْتُ مِنْ مَخَالِيكَ وَأَقَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ وَاجْتَنَبْتُ الدَّهَابَ فِي مَدَاحِيكَ أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ عَزَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِيكَ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ فَهَا هُمْ زُهَائِنُ الْقُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللَّحُودِ وَاللَّهُ لَوْ كُنْتَ شَخْصًا مَرْنِيًّا وَقَالِبًا حَسِيًّا لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ عَزَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِي وَأُمَمِ الْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي وَمُلُوكِ أَسَلَمْتَهُمْ إِلَى التَّلْفِ وَأَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَا وَرْدَ وَلَا صَدَرَ هِيَهَاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلَقَ وَمَنْ رَكِبَ لُجَجَكَ غَرِقَ وَمَنْ أَزُورَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَقَّ وَالسَّالِمُ مِنْكَ لَا يَبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاحُهُ وَالدُّنْيَا عِزُّهُ كِيَوْمِ حَرَانَ انْسِلَاخُهُ اغْرَبِي عَنِّي فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسَّ تَدْلِيْنِي وَلَا أَسَلُّ لَكَ فَتَعُودِيْنِي وَ أَيْمُ اللَّهِ يَمِينًا أَسَّ تَشْنِي فِي هَا بِمَشِيَّةِ اللَّهِ لَا رُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَتَقْنَعُ بِالْمَلْحِ مَادُومًا وَلَا دَعَنْ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينِ هَا مُسْتَفْرَعَةً دُمُوعَهَا أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرِكُ وَتَشْبَعُ الرَّيِيضَةَ مِنْ عُسْبِهَا فَتَرِيضُ وَيَأْكُلُ عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ فِيهِجَعُ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا افْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوَلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَالسَّائِمَةِ الْمُرْعِيَةِ طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَ هَا وَعَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَ هَا وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِي مَعَشَرٍ أَسَّ هَرَّ عِيُونُهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَّهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ - أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حَنِيفٍ وَ لَتَكْفُفَ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.» (1)

ص: 224

1- . شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: صبحي صالح، ص: 419.

ای دنیا از من دور شو، مهارت را بر پشت تو نهاده و از چنگال های تورهایی یافتم و از دام های تو نجات یافته و از لغزشگاه های دوری گزیده ام. کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریشان داده ای؟

کجایند امت هایی که با زر و زیور آن ها را فریفتی؟ که اکنون در گورها گرفتارند! و درون لحدها پنهان شده اند. ای دنیا به خدا سوگند! اگر شخصی دیدنی بودی و قالب حس کردنی داشتی، حدود خدا را بر تو جاری می کردم، به جهت بندگانی که آن ها را با آرزوهایت فریب دادی و ملت هایی که آن ها را به هلاکت افکندی و قدرتمندانی که آن ها را تسلیم نابودی کردی و هدف انواع بلاها قرار دادی که دیگر راه پس و پیش و ندارند، اما هیئات! کسی که در لغزشگاه تو قدم گذارد سقوط خواهد کرد و آن کس که بر امواج تو سوار شد غرق گردید، کسی که از دام های تورهایی یافت پیروز شد، آن کس که از تو به سلامت گذشت نگران نیست که جایگاهش تنگ است، زیرا دنیا در پیش او چونان روزی است که گذشت.

از برابر دیدگانم دور شو، سوگند به خدا، رام تو نگردم که خوایم سازی و مهارم را به دست تو ندهم که هر کجا خواهی مرا بکشانی، به خدا سوگند، که تنها اراده خدا در آن است، چنان نفس خود را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان، هر گاه بیابم شاد شود و به نمک به جای نان خورش قناعت کند و آنقدر از چشم ها اشک ریزم که چونان چشم های خشک در آید و اشک چشمم پایان پذیرد. آیا سزاوار است که چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل رو کنند و علی نیز [همانند آنان] از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده و گله های

گوسفندان را الگو قرار دهد!! خوشا به حال آن کس که مسئولیت های واجب را در پیش گاه خدا به انجام رسانده و در راه خدا هر گونه سختی و تلخی را به جان خرید و به شب زنده داری پرداخته است و اگر خواب بر او چیره شده بر روی زمین خوابیده و کف دست را بالین خود قرار داده و در گروهی است که ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده و پهلو از بسترها گرفته و لبهایشان به یاد پروردگار در حرکت و با استغفار طولانی گناهان را زدوده اند: «آنان حزب خداوند و همانا حزب خدا رستگار است» پس از خدا بترس ای پسر حنیف و به قرص های نان خودت قناعت کن، تا تو را از آتش دوزخ رهائی بخشد. (1)

28. اعتدال و اجتناب از اسراف

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَ اذْكُرْ فِي الْيَوْمِ عَدَاً وَ اَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ رُوزَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ اَتَرْجُو اَنْ يُعْطِيكَ اللهُ اَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ اَنْتَ عَدَدُهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ تَطْمَعُ وَ اَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ [اَنْ تَمْنَعَهُ] تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَ الْأَزْمَلَةَ- [وَ] اَنْ يُوَجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ اِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِي بِمَا اَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلٰى مَا قَدَّمَ وَ السَّلَام.» (2)

ای زیاد، از اسراف بپرهیز و میانه روی را برگزین، از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به اندازه کفاف خویش نگهدار و زیادی را برای روز نیازمندی در آخرت پیش فرست.

ص: 226

- 1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 555.
- 2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 377.

آیا امید داری خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالی که از متکبران باشی؟

و آیا طمع داری ثواب انفاق کنندگان را دریابی در حالی که در ناز و نعمت قرار داری؟

و تهیدستان و بیوه زنان را از آن نعمت‌ها محروم می‌کنی؟

همانا انسان به آن چه پیش فرستاده و نزد خدا ذخیره ساخته، پاداش داده خواهد شد. با درود. (1)

29. ایجاد صلح بین طوائف و قبیله‌ها

اشاره

عهد نامه ای که با خط هشام بن کلبی (2) برای صلح میان قبیله «ربیعہ» و «یمن» تنظیم فرمود:

«هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ حَاضِرُهَا وَبَادِيهَا وَرَبِيعَةُ حَاضِرُهَا وَبَادِيهَا أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيْهِ وَيَأْمُرُونَ بِهِ وَيَجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَأَمْرٌ بِهِ لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا [قَلِيلًا] وَلَا يَرْضُونَ بِهِ بَدَلًا وَأَنَّهُمْ يَدُّ وَاحِدَةً عَلَى مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَتَرَكَهُ- [وَأَنَّهُمْ] أَنْصَارٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ دَعَوْتُهُمْ وَاحِدَةٌ لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبَةٍ عَاتِبٍ وَلَا لِعَضْبٍ غَاضِبٍ وَلَا لِاسْتِدْلالِ قَوْمٍ قَوْمًا وَلَا لِمَسِّ بَنِي قَوْمٍ قَوْمًا عَلَى ذَلِكَ شَاهِدُهُمْ وَغَائِبُهُمْ وَسَفِيهِهِمْ وَعَالِيهِمْ وَحَلِيمُهُمْ وَجَاهِلُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْئُولًا وَكُتِبَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ.» (3)

ص: 227

- 1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 501.
- 2- . از شیعیان امام (علیه السلام) و مورخ و مفسر قرآن و دارای علم انساب بود.
- 3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 463.

این پیمان نامه ای است که مردم «یمن» و «ربیعہ» آن را پذیرفته اند، چه آنان که در شهر حضور دارند چه آنان که در بیابان زندگی می کنند. آنان پیرو قرآند و به کتاب خدا دعوت می کنند و به انجام دستورات آن فرمان می دهند و هر کس که آنان را به کتاب خدا بخواند پاسخ می دهند، نه برابر آن مزدی خواهند و نه به جای آن چیز دیگری بپذیرند و در برابر کسی که خلاف این پیمان خواهد، یا آن را واگذارد، ایستادگی خواهند کرد. بعضی بعض دیگر را یاری می دهند، همه متحد بوده و به خاطر سرزنش کننده ای، یا خشم خشم گیرنده ای، یا خوار کردن بعضی، یا دشنام دادن قومی، این پیمان را نمی شکنند. بر این پیمان، حاضران و آن ها که غایبند، دانایان و ناآگاهان، بردباران و جاهلان، همه استوارند و عهد و پیمان الهی نیز بر آنان واجب گردیده است که «همانا از پیمان خدا پرسش خواهد شد» و علی بن ابی طالب آن را نوشت. (1)

30. واقع نگری و تصمیم صحیح در مقابله با دشمن

اشاره

امام علی (علیه السلام) وقتی نماینده خود جریر بن عبد الله را در سال 36 هجری به طرف معاویه فرستاد و معاویه پاسخی روشن نمی داد یاران امام گفتند، وسائل جنگ را مهیا کن.

حضرت فرمودند:

«إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِيرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ وَ صَرْفٌ لِأَهْلِهِ»

ص: 228

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 617.

عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ وَ لَكِنْ قَدْ وَقَّتْ لِحَرِيرٍ وَقْتًا لَا يَقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعًا أَوْ عَاصِيًا وَ الرَّأْيَ عِنْدِي مَعَ الْأَثَاةِ فَأَزُودُوا وَ لَا أَكْرَهُ لَكُمْ الْإِعْدَادَ وَ لَقَدْ صَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ وَ قَلْبْتُ ظَهْرَهُ وَ بَطْنَهُ فَلَمْ أَرْ لِي فِيهِ إِلَّا الْقِتَالَ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ [بِهِ] مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله) إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالِ أَحَدًا أَحَدًا وَ أَوْجَدَ النَّاسَ مَقَالًا فَقَالُوا ثُمَّ تَقَمُّوا فَغَيَّرُوا. (1)

1. واقع نگری در برخورد با دشمن

مهیا شدن من برای جنگ با شامیان، در حالی است که «جریر» (2) را به رسالت به طرف آنان فرستاده ام، بستن راه صلح و باز داشتن شامیان از راه خیر است، اگر آن را انتخاب کنند.

من مدت اقامت «جریر» را در شام معین کردم، که اگر تأخیر کند یا فریض دادند و یا از اطاعت من سر باز زده است. عقیده من این است که صبر نموده با آن ها مدارا کنید، گر چه مانع آن نیستم که خود را برای پیکار آماده سازید.

2. ضرورت جهاد با شامیان

من بارها جنگ با معاویه را بررسی کرده ام و پشت و روی آن را سنجیده، دیدم

ص: 229

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 8

2- . جریر، فرماندار همدان بود، پس از بیعت مردم با امیر المؤمنین (علیه السلام) امام نامه ای بوسیله «زهر بن قیس» به او نوشت و ماجراهای سیاسی مدینه را توضیح داد، او از مردم همدان برای امام بیعت گرفت، و نامه ای به اشعث فرماندار آذربایجان نوشت که از مردم برای امام بیعت بگیرد، سپس برای ملاقات با امام به کوفه رفت، و چون اکثر بستگان و هم شهری های او در شام بودند از امام خواست او را بعنوان مذاکره به شام بفرستد، و پس از بحثهای فراوان با معاویه مایوس بازگشت. اما مردم عراق نسبت به او بد بین شده بودند که ناچار باقی مانده عمر را در جزیره «قریسا» گذراند و در سال 45 هجری وفات کرد. «شرح ابن ابی الحدید ج 3، ص: 70»

راهی جز پیکار، یا کافر شدن نسبت به آن چه پیامبر(صلی الله علیه و آله) آورده باقی نمانده است، زیرا در گذشته کسی بر مردم حکومت می کرد که اعمال او [عثمان] حوادثی آفرید و باعث گفتگو و سر و صداهای فراوان شد، مردم آن گاه اعتراض کردند و تغییرش دادند. (1). (2)

ص: 230

1- . عثمان در سال 24 هجری به خلافت رسید و در سال 35 هجری کشته شد. تنها یک مرحله از اسراف بازی های عثمان به شرح زیر است: به دامادش، حارث بن حکم، هزار درهم و شترهای فراوان زکات آن سال، و زمین بزرگی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) وقف مسلمانان کرده بود بخشید. به سعید بن عاص بن امیه، از طایفه خود صد هزار درهم داد. به داماد دیگرش مروان بن حکم، صد هزار درهم و به ابو سفیان دویست هزار درهم داد. به طلحه سی و دو میلیون و دویست هزار درهم، و به زبیر پنجاه و نه میلیون و هشت صد هزار درهم داد. برای خودش سی میلیون و پانصد هزار درهم، و سیصد و پنجاه هزار دینار کنار گذاشت. به یعلی بن امیه پانصد هزار دینار، و به عبد الرحمن شوهر خواهرش دو میلیون و پانصد و شصت هزار دینار داد. «الغدیر ج 8، ص: 286».

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 97

ج. وظائف، بایدها و نبایدهای مردم، در حکومت اسلامی

1. اطاعت و حمایت از ولی امر در حکومت اسلامی

اشاره

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آن ها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.»

ص: 231

این آیات به طوری که ملاحظه می فرمایید بی ارتباط با آیات قبلش نیست، چون آیات سابق، از آیه «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...» شروع شده است، گویا در این زمینه سخن دارد: که مردم را به سوی انفاق در راه خدا تشویق کند، تا زندگی همه طبقات مجتمع و حتی حاجتمندان از مؤمنین قوام یابد و در همین زمینه کسانی را که از این عمل مشروع و واجب مانع می شدند و مردم را از آن باز می داشتند مذمت می کرد و دنبال آن در این آیات مردم را تشویق و تحریک می کند، به این که خدا را اطاعت کنند و رسول و اولی الامر را نیز اطاعت کنند و بدین وسیله ریشه های اختلاف و مشاجره و نزاع را قطع نموده، هر جا که با یکدیگر درگیر شدند مسأله را به خدا و رسولش ارجاع دهند و از نفاق پرهیزند، چنین نباشند که به ظاهر اظهار ایمان کنند ولی وقتی خدا و رسول بعد از ارجاع مسأله مورد اختلاف به ضرر یکی حکم کرد، ناراحت شوند و کفر باطنیشان از این که تسلیم حکم خدا شوند بازشان بدارد و نیز تشویق می کند به این که تسلیم اوامر خدا و رسول باشند و هم چنان این مطالب را دنبال می کند، تا برسد به آیاتی که دعوت به جهاد می کند و حکم جهاد را روشن می سازد و به کوچ کردن از وطن در راه خدا می پردازد، پس همه این آیات مؤمنین را برای جهاد در راه خدا تجهیز می کند و نظام داخلیشان را منظم می سازد، - البته یکی دو آیه در بین آن ها هست که جنبه جمله معترضه را دارد، ولی این دو آیه اتصال کلام را بر هم نمی زند، هم چنان که در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» یعنی آیه 43 همین سوره به این نکته اشاره کردیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ بعد از آن که

از دعوت به عبادت خدا به تنهایی و دعوت به شرک نورزیدن و گستردن احسان در بین همه طبقات مؤمنین و مذمت کسانی که به این طریق پسندیده خرده می گیرند و مردم را از احسان و انفاق باز می دارند، پرداخت، در این آیه به اصل مقصود برگشته، با زبانی دیگر چند فرع جدید را بر آن متفرع می سازد، فروعی که با آن اساس مجتمع اسلامی را مستحکم می سازد و آن عبارت است از تحریک و ترغیب مسلمانان در این که چنگ به ائتلاف و اتفاق بزنند و هر تنازعی که رخ می دهد به حکمیت خدا و رسول او واگذار نمایند.

و جای هیچ تردیدی نیست که آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» جمله ای است که به عنوان زمینه چینی برای مطلب بعدی آورده شد و آن مطلب عبارت است از این که دستور دهد مردم در هنگام بروز نزاع به خدا و رسول او مراجعه کنند، هر چند که آیه مورد بحث در عین حال که جنبه آن زمینه چینی را دارد، مضمونش اساس و زیربنای همه شرایع و احکام الهی است.

و دلیل بر زمینه بودنش ظاهر تفریعی است که جمله «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» بر جمله مورد بحث دارد و نیز بعد از آن، جمله های بعد است که یکی پس از دیگری از جمله مورد بحث نتیجه گیری شده، یک جا فرموده: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ...» و دنبالش فرموده: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» و بعد از آن فرموده: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...» و نیز جای هیچ تردیدی نیست که خدای تعالی از این دستور که مردم او را اطاعت کنند منظور بجز این ندارد که ما او را در آن چه از طریق پیامبر عزیزش به سوی ما وحی کرده اطاعت کنیم و معارف و شرایعش را به کار بندیم

و اما رسول گرامیش دو جنبه دارد، یکی جنبه تشریح، بدانچه پروردگارش از غیر طریق قرآن به او وحی فرموده، یعنی همان جزئیات و تفصیل احکام که آن جناب برای کلیات و مجملات کتاب و متعلقات آن ها تشریح کردند و خدای تعالی در این باره فرموده: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (1) (ما کلیات احکام را بر تو نازل کردیم تا تو برای مردم جزئیات آن ها را بیان کنی) دوم یک دسته دیگر از احکام و آرای است که آن جناب به مقتضای ولایتی که بر مردم داشتند و زمام حکومت و قضا را در دست داشتند صادر می کردند و خدای تعالی در این باره فرموده: «لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»؛ (2) (تا در بین مردم به آن چه خدای تعالی به فکرت می اندازد حکم کنی). و این همان رایی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آن بر ظواهر قوانین قضا در بین مردم حکم می کرد و هم چنین آن رایی است که در امور مهم به کار می بست و خدای تعالی دستورش داده بود که وقتی می خواهد آن رأی را به کار بزند قبلاً مشورت بکند و فرموده: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ (3) (با مردم در هر امری که می خواهی در باره آن تصمیم بگیری نخست مشورت بکن و همین که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن)، ملا-حظه می فرماید که مردم را در مشورت شرکت داده، ولی در تصمیم گرفتن شرکت نداده و تصمیم خود آن جناب (به تنهایی) را معتبر شمرده است.

حال که به این معنا توجه کردید می توانید به خوبی بفهمید که اطاعت رسول معنایی و اطاعت خدای سبحان معنایی دیگر دارد هر چند که اطاعت از

ص: 234

1- . نحل / 44.

2- . نساء / 105.

3- . آل عمران / 159.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، در حقیقت اطاعت از خدا نیز هست، چون تشریح کننده تنها خدا است، زیرا او است که اطاعتش واجب است، هم چنان که در آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»، وجوب اطاعت رسول را هم منوط به اذن خدا دانسته، پس بر مردم واجب است که رسول را در دو ناحیه اطاعت کنند، یکی ناحیه احکامی که به وسیله وحی بیان می کند و دیگر احکامی که خودش به عنوان نظریه و رأی صادر می نماید.

وجه تکرار کلمه «اطيعوا» در آیه شریفه

و این معنا- و خدا داناتر است- باعث شده است که کلمه (اطاعت) در آیه تکرار شود، چون اگر اطاعت خدا و رسول تنها در احکامی واجب می بود که به وسیله وحی بیان شده، کافی بود بفرماید «أطيعوا الله و الرسول و اولی الأمر منکم»، ولی چنین نکرد و کلمه «اطيعوا» را دو باره آورد، تا بفهماند اطاعت خدا یک نحوه اطاعت است و اطاعت رسول یک نحوه دیگر است، ولی بعضی از مفسرین گفته اند تکرار کلمه «اطيعوا» صرفاً به منظور تأکید بوده و این حرف به هیچ وجه درست نیست، زیرا اگر هیچ منظوری به جز تأکید در بین نبود، ترک تکرار، این تأکید را بیش تر افاده می کرد و لذا باید می فرمود «اطيعوا الله و الرسول...»، چون با این تعبیر می فهمانید اطاعت رسول، عین اطاعت خدای تعالی است و هر دو اطاعت یک هستند، بله این که تکرار، تأکید را می رساند، درست است، اما نه در هر جا.

و اما اولی الأمر هر طایفه ای که باشند، بهره ای از وحی ندارند و کار آنان تنها صادر نمودن آرای است که به نظرشان صحیح می رسد و اطاعت آنان در آن آراء و در اقوالشان بر

مردم واجب است، همان طور که اطاعت رسول در آرایش و اقوالش بر مردم واجب بود و به همین جهت بود که وقتی سخن به وجوب رد بر خدا و تسلیم در برابر او کشیده شد. و فرمود وقتی بین شما مسلمانان مشاجره ای در گرفت باید چنین و چنان کنید، خصوصاً اولی الامر را نام نبرد، بلکه وجوب رد و تسلیم را مخصوص به خدا و رسول کرد و فرمود: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»؛ (یعنی پس اگر در چیزی نزاع کردید، حکم آن را به خدا و رسول برگردانید...) و این بدان جهت بود که گفتیم روی سخن در این آیه به مؤمنین است، همان هایی که در اول آیه که می فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»، مورد خطاب بودند، پس بدون شک معلوم می شود منظور از نزاع هم، نزاع همین مؤمنین است و تصور ندارد که مؤمنین با شخص ولی امر - با این که اطاعت او بر آنان واجب است - نزاع کنند، به ناچار باید منظور نزاعی باشد که بین خود مؤمنین اتفاق می افتد و نیز تصور ندارد که نزاعشان در مسأله رأی باشد، (چون فرض این است که ولی امر و صاحب رأی در بین آنان است)، پس اگر نزاعی رخ می دهد در حکم حوادث و قضایایی است که پیش می آید آیات بعدی هم که نکوهش می کند مراجعین به حکم طاغوت را که حکم خدا و رسول او را گردن نمی نهند، قرینه بر این معنا است و این حکم باید به احکام دین برگشت کند و احکامی که در قرآن و سنت بیان شده و قرآن و سنت برای کسی که حکم را از آن دو بفهمد دو حجت قطعی در مسائلند و وقتی ولی امر می گوید: کتاب و سنت چنین حکم می کنند قول او نیز حجتی است قطعی، چون فرض این است که آیه شریفه، ولی امر را مفترض الطاعة دانسته و در وجوب اطاعت از او هیچ قید و شرطی نیاورده، پس گفتار اولی الامر نیز بالاخره به کتاب و سنت برگشت می کند.

از این جا روشن می شود که این اولی الامر- حال هر کسانى که باید باشند- حق ندارند حکمی جدید غیر حکم خدا و رسول را وضع کنند و نیز نمی توانند حکمی از احکام ثابت در کتاب و سنت را نسخ نمایند و گرنه باید می فرمود در هر عصرى موارد نزاع را به ولی امر آن عصر ارجاع دهید و دیگر معنا نداشت بفرماید موارد نزاع را به کتاب و سنت ارجاع دهید و یا بفرماید به خدا و رسول ارجاع دهید در حالی که آیه شریفه: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»؛ (1) (هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه ای را نمی رسد که وقتی خدا و رسول او، امری را مورد حکم قرار دهند، باز هم آنان خود را در آن امر مختار بدانند و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند به ضلالتی آشکار گمراه شده است). حکم می کند به این که غیر از خدا و رسول هیچ کس حق جعل حکم ندارد.

و به حکم این آیه شریفه تشریح عبارت است از قضای خدا و اما قضای رسول، یا همان قضای الله است و یا اعم از آن است و اما آن چه اولی الامر وظیفه دارند این است که رأی خود را در مواردی که ولایتشان در آن نافذ است ارائه دهند و یا بگو در قضایا و موضوعات عمومی و کلی حکم خدا و رسول را کشف کنند.

و سخن کوتاه این که از آن جا که اولی الامر اختیاری در تشریح شرایع و یا نسخ آن ندارند و تنها امتیازی که با سایرین دارند این است که حکم خدا و رسول یعنی کتاب و سنت به آنان سپرده شده، لذا خدای تعالی در آیه مورد بحث که سخن در رد حکم دارد، نام آنان را نبرد، تنها فرمود: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...»، از این جا

ص: 237

می فهمیم که خدای تعالی یک اطاعت دارد و رسول و اولی الامر هم یک اطاعت دارند و به همین جهت بود که فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

اطلاق امر به اطاعت از رسول (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر، دلیل بر عصمت ایشان

و جای تردید نیست در این که این اطاعت که در آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده، اطاعتی است مطلق و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده و این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می شد و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی شود این سخن عیناً در اولی الامر نیز جریان می یابد، چیزی که هست نیروی عصمت در رسول از آن جا که حجت هایی از جهت عقل و نقل بر آن اقامه شده فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن این آیه امری مسلم است و ظاهراً در اولی الامر این طور نیست و ممکن است کسی توهم کند که اولی الامری که نامشان در این آیه آمده لازم نیست معصوم باشند و معنای آیه شریفه بدون عصمت اولی الامر هم درست می شود.

توضیح این که آن چیزی که خدای تعالی در این آیه مقرر فرموده، حکمی است که به مصلحت امت جعل شده، حکمی است که مجتمع مسلمین به وسیله آن از این که دستخوش اختلاف و تشتت گشته از هم متلاشی گردد حفظ می شود و این چیزی زاید بر ولایت و سرپرستی معهود در بین امت ها و مجتمعات نیست و همان چیزی است که می بینیم عموم مجتمعات - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - آن را

در بین خود معمول می‌دارند، یعنی یکی از افراد جامعه خود را انتخاب نموده و به او مقام واجب‌الاطاعه بودن و نفوذ کلمه می‌دهند در حالی که از همان اول می‌دانند او هم مثل خودشان جایز‌الخطا است و در احکامی که می‌راند اشتباه هم دارد و لیکن هر جا که جامعه فهمید حکم حاکم بر خلاف قانون است، اطاعتش نمی‌کند و او را به خطایی که کرده آگاه می‌سازد و هر جا که یقین به خطای او نداشت و تنها احتمال می‌داد که خطا کرده به حکم و فرمان او عمل می‌کند و اگر بعدها معلوم شد که خطا کرده مسامحه کند و با خود فکر می‌کند مصلحت حفظ وحدت مجتمع و مصونیت از تشتت کلمه آن قدر بزرگ و مهم است، که مفسده اشتباه کاری‌های گاه به گاه حاکم را جبران می‌کند.

حال اولی‌الامر در آیه شریفه و وجود اطاعت آنان نیز به همین حال است، - و آیه چیزی زاید بر آن چه در همه زمان‌ها و همه مکانها معمول است افاده نمی‌کند، - خدای تعالی طاعت مردم از اولی‌الامر را بر مؤمنین واجب فرموده، اگر احیاناً ولی امری بر خلاف کتاب و سنت دستوری داد، مردم نباید اطاعتش کنند و حکم این چنین او نافذ نیست، برای این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - قاعده ای کلی به دست عموم مسلمین داده و فرموده:

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق؛ هیچ مخلوقی در فرمانی که به معصیت خدا می‌دهد نباید اطاعت شود.» و این دستور را شیعه و سنی روایت کرده‌اند و با همین دستور است که اطلاق آیه تقیید می‌شود.

و اما اگر عالماً عامداً حکم بر خلاف قرآن نکرد، بلکه خطا کرد و به غلط چنین حکمی را راند، اگر مردم فهمیدند که حکمش اشتباه است، او را از راه خطا

به سوی حق یعنی حکم کتاب و سنت بر می گردانند و اگر مردم نفهمیدند و تنها احتمال دادند که ممکن است حکمی که حاکم کرده مخالف با کتاب و سنت باشد حکمش را اجرا می کنند همان طور که اگر می دانستند مخالف نیست اجرا می کردند و وجوب اطاعت حاکم در این نوع احکام هیچ عیبی ندارد، برای همان که گفتیم حفظ وحدت در امت و بقای سیادت و ابهت آن قدر مهم است که مفسده این مخالف کتاب و سنت ها را تدارک می کند، هم چنان که در اصول فقه مقرر و محقق شده که طرق ظاهریه- از قبیل خبر واحد و بینه و امثال آن- حجّتند، در حالی که احکام واقعیه به حال خود باقی است.

و می گوئیم اگر احتمالاً طریق ظاهری بر خلاف واقع از آب در آمد، مفسده اش به وسیله مصلحتی که در حجیت طرق ظاهری هست تدارک می شود.

و سخن کوتاه این که اطاعت اولی الامر واجب است، هر چند که معصوم نباشند و احتمال فسق و خطا در آنان برود، چیزی که هست اگر مردم بر فسق آنان آگاه شدند اطاعتشان نمی کنند و اگر از آنان خطا ببینند به سوی کتاب و سنت ارجاعشان می دهند و در سایر احکام که علمی به خطای آن ندارند حکمش را انفاذ می کنند و فکر نمی کنند که ممکن است فلان حکم او بر خلاف حکم خدای تعالی باشد، تنها ملاحظه مخالفت ظاهری را می کنند، چون مصلحتی مهم تر در نظر دارند و آن عبارت است از مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ وحدت کلمه آنان.

پاسخ به این توهم که اطاعت اولی الامر واجب است هر چند معصوم نباشند

این بود آن توهمی که گفتیم ممکن است کسی بکند و خواننده عزیز اگر در

بیانی که ما برای آیه کردیم دقت فرماید کاملاً متوجه بی پایگی آن می شود، برای این که هر چند که ممکن است ما این تقریب را در تقييد اطلاق آیه به صورت فسق قبول کنیم و بگوییم اطلاق آیه مورد بحث به وسیله کلام رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که فرمود: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» و آیات قرآنی که این معنا را می رساند تقييد می شود، مانند آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» (1) (خدای تعالی امر به فحشا نمی کند) و آیاتی دیگر از این قبیل.

و هم چنین ممکن است و بلکه واقع هم همین است که در شرع نظیر این حجیت ظاهریه که گفته شد جعل شده باشد، مثلاً اطاعت فرماندهان جنگ را که از طرف رسول خدا(صلی الله علیه و آله) منصوب می شدند، بر سربازها واجب کرده باشد و نیز اطاعت حکامی را که آن جناب برای بلادی از قبیل مکه و یمن معین کرد و یا در مواقعی که خود سفر می کرد در مدینه جانشین خود می ساخت بر مردم آن جا واجب کرده باشد و یا فتوای مجتهد را بر مقلد او حجیت کرده باشد و یا حجیت های ظاهری دیگری را قرار داده باشد و لیکن این جعل حجیت ظاهری، آیه شریفه را مقید نمی کند، زیرا صحیح بودن مسأله ای از مسائل به خودی خود یک مطلب است و مدلول ظاهر آیه قرآن بودنش مطلبی دیگر است.

آنچه آیه مورد بحث بر آن دلالت می کند وجوب اطاعت این اولی الامر بر مردم است و در خود آیه و در هیچ آیه دیگر قرآنی چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» به این آیه شود که: «وَ أَطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فِيهَا»

ص: 241

لم يأمروا بمعصية»، (و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید ما دام که امر به معصیت نکرده اند) و یا به این آیه شود که «و اطیعوا اولی الامر منکم ما لم تعلموا به خطائهم» (و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید، ما دام که علم به خطای آن ها نداشته باشید) و اما اگر شما را به معصیت امر کردند و یا یقین کردید که در حکم خود خطا کرده اند دیگر اطاعتشان بر شما واجب نیست، بلکه بر شما واجب است که آنان را به سوی کتاب و سنت برگردانید و کجی آن ها را راست کنید، مسلماً معنای آیه شریفه: «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى اَمْرِ مِنْكُمْ» این نیست.

علاوه بر این که خدای سبحان در مواردی که قید، روشن تر از قید مورد بحث بوده و طاعت هم کم اهمیت تر از طاعت مورد بحث بوده آن قید را ذکر کرده مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرموده: «وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ اِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...» (1).

با این حال چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل بر آسی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که رگ و ریشه همه سعادت‌های انسانی بدان منتهی می شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد و به طور مطلق بفرماید: (خدا و رسول و اولی الامر خود را اطاعت کنید)؟!.

از این هم که بگذریم آیه شریفه بین رسول و اولی الامر را جمع کرده و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرمود: «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى اَمْرِ مِنْكُمْ»، با این که در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی رود که امر به معصیت کند و یا گاهی

ص: 242

1- . ما بشر را توصیه کرده ایم به این که نسبت به والدینش احسان کند، اما اگر والدین خواستند و حتی مبارزه کردند که تو بشر را وادار کنند به این که برای خدا شریکی بگیری که علمی و حجتی بر شرکت او نداری، دیگر اطاعتشان مکن.» (عنکبوت / 8)

در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولی الامر این احتمال برود به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیاورد، پس ما همین که می بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیاورده، چاره ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد و خلاصه کلام منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارای عصمتند.

حال ببینیم منظور از کلمه امر در عنوان (اولی الامر) چیست؟ منظور از آن، آ نشان و آن کارهایی است که با دین مؤمنین مخاطب به این خطاب و یا به دنیای آنان ارتباط دارد و مستقیم و غیر مستقیم به آن برگشت می کند، مؤید این که منظور از امر چینیسانی است وسیع، دو آیه زیر است، که کلمه (امر) در هر دو به معنای امور دنیایی است، در یکی می فرماید: «وَأَوْزَوْهُمْ فِي الْأَمْرِ»؛⁽¹⁾ و در دیگری در مدح مردم با تقوا می فرماید: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»؛⁽²⁾ و هر چند که ممکن است به وجهی منظور از کلمه (امر) فرمان باشد، که در مقابل نهی است، لیکن این احتمال بعید است.

کلمه «اولی الامر» در این آیه مقید شده به قید «منکم» و ظاهر این قید این است که ظرفی باشد به اصطلاح مستقر، یعنی عامل آن از افعال عموم باشد نظیر («بودن» و امثال آن) و معنایش این باشد که اطاعت کنید اولی الامر را که از خودتان

ص: 243

1- «در امر با آنان مشورت کن.» (آل عمران / 159)

2- «کارهایشان در بینشان با مشورت صورت می گیرد.» (شورا / 38)

باشد و این قید به همان معنایی است که قید «منهم» در آیه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»؛ (1) به آن معنا است و هم چنین در آیات زیر و نیز در دعایی که از حضرت ابراهیم (علیه السلام) نقل کرده می فرماید: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»؛ (2) و نیز در باره رسولان الهی فرموده: «رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتَّبِعُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي» (3).

منظور ما از این گفتار این است که خواننده را متوجه مردود بودن گفتار بعضی از مفسرین در معنای کلمه «منکم» بکنیم، آن مفسر گفته: از این کلمه که «اولی الامر» مقید به آن شده به خوبی استفاده می شود: که اولی الامر نیز فردی از افراد معمولی جامعه است، می فرماید «اولی الامر» را که فردی مثل خود شما مؤمن است و مثل خود شما گاهگاهی گناه و خطا می کند اطاعت کنید. مفسر نام برده با این تفسیر خواسته است اعتبار مسأله عصمت از «اولی الامر» را بیندازد.

مطلب دیگری که در باره کلمه «اولی الامر» مورد بحث قرار گرفته، این است که معنای این کلمه از نظر مصادیقی که دارد چیست؟ آیا با این که این کلمه اسم جمع است، منظور دسته دسته هایی هستند که هر دست های به عنوان اهل حل و عقد در هر عصری امور مسلمین را اداره می کنند و یا منظور فرد فرد معصومینند، که یکی پس از دیگری زمام امور مسلمین را به دست می گیرند؛ آن چه در بدو نظر احتمالش به ذهن می رسد این است که منظور فرد فرد معصومین اند که اطاعتشان بر خلق واجب شده و یکی پس از دیگری زمام امور را به دست گرفتند و وجوب

ص: 244

-
- 1- . «او کسی است که در میان مردم امی رسولی که از خودشان بود مبعوث کرد.» (جمعه / 2)
 - 2- . «پروردگارا رسولی از آنان و در بین آنان مبعوث فرما.» (بقره / 129)
 - 3- . «ای بنی آدم اگر رسولانی از خود شما برایتان آمد که آیات مرا بر شما تلاوت کنند چنین و چنان کنید.» (اعراف / 35)

اطاعتشان بر مردم را تنها از نظر لفظ به جمع آنان نسبت داده در حقیقت معنای جامعی از معصومین در نظر گرفته و لفظ «اولی الامر» را در آن استعمال کرده همان طور که خود ما نیز در گفتگوهای خود می‌گوییم: (نمازهایت را بخوان) و (بزرگان را اطاعت کن) و (گوش به فرمان بزرگان قومت باش)، با این که هر وقت انسان نماز بخواند یک نماز می‌خواند نه همه نمازها را و هم چنین اطاعت از بزرگان قوم و گوش دادن به سخنان بزرگ تر خود.

یکی از سخنان عجیب که در این مورد گفته شده گفتار فخر رازی است (1) که گفته است اگر منظور از اولی الامر خصوص ولی امر معصوم باشد، این اشکال وارد می‌شود که الزاماً بایستی جمع را بر مفرد حمل کنید و بگویید منظور از کلمه «اولی الامر» ولی امر می‌باشد و این خلاف ظاهر است.

عجیب بودن گفتار وی در این است که چگونه غفلت کرده از این که استعمال جمع در مفرد چیز نوظهوری نیست، هم در لغت شایع است و هم قرآن کریم پر است از آن و اینک چند نمونه آن را نقل می‌نماییم: «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ»؛ (2) «فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ»؛ (3) «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا»؛ (4) «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْتَرْفِينَ»؛ (5) «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ»؛ (6) «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ (7) و از این قبیل موارد

ص: 245

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 10، ص: 146.

2- . «اطاعت نکن دروغ‌گویان را.» (قلم / 8)

3- . «اطاعت نکن کافران را.» (فرقان / 52)

4- . «همانا ما اطاعت کردیم آقایان و بزرگان خود را.» (احزاب / 67)

5- . «اطاعت نکنید امر اسراف‌کنندگان را.» (شعراء / 151)

6- . «محافظت کنید بر نماز.» (بقره / 238)

7- . «خود را در مقابل مؤمنین کوچک کن.» (حجر / 88)

مختلفه ای که یا در اثبات یا در نفی، یا در اخبار و یا در انشاء کلمه جمع در مفرد استعمال شده است.

آنچه از حمل جمع بر فرد، خلاف ظاهر است این است که لفظ جمع را اطلاق کنند و یکی از آحاد آن را اراده نمایند (مثلاً پدری به فرزندش بگوید: «علما را احترام کن») و منظورش از علما فقط یک عالم باشد، به طوری که اگر فرزند، عالمی دیگر را احترام نماید اعتراض کند که من کی به تو گفتم این آقا را احترام کنی، منظورم از علما فقط و فقط فلان عالم است)، نه این که حکم را طوری روی جمع ببرد که یک حکم به عدد موضوعاتی که دارد منحل به احکامی متعدد شود، مثل این که همان پدر به فرزندش بگوید: «علمای شهر را احترام کن»، که معنایش چنین می شود: «این عالم را احترام کن»، «این را نیز احترام نما» و هم چنین به طوری که اگر فرضاً در آن شهر هزار دانشمند باشد و پدر خواسته باشد هزار بار گفتار خود را تکرار کند به جای آن یک بار به طور کلی می گوید: «علمای شهر را احترام کن»، این طور سخن گفتن نه تنها خلاف ظاهر نیست بلکه مطابق ظاهر است.

احتمال این که معنای «اولوا الأمر» اهل حل و عقد (مقامات حکومتی) باشند و رد این احتمال

البته این احتمال را داده اند که مراد از کلمه: «اولی الأمر»- یعنی همین هایی که متعلق و جوب اطاعتند- مجموع من حیث المجموع هیأت حاکمه باشد، هیاتی که از عده ای معدود تشکیل می شود و هر یک از آنان فردی از اولی الأمرند، به این معنا که هر یک به قدر خودش در مردم نفوذ و در امور مردم تأثیر دارد، یکی رئیس همه لشگرها و یکی رئیس تک تک لشگرها، یکی رئیس دانشگاه ها و یکی رئیس

فلان قسمت از اجرائیات دولت و یکی رئیس قسمت دیگر آن است، بلکه احتمال دارد که مراد از اولی الامر همان طور که صاحب المنار گفته (1) همه اهل حل و عقد جامعه باشند، یعنی کسانی که امت به آن ها وثوق و اطمینان دارند، چه علما و رؤسای لشکر و تجار و صنعت گران و کشاورزان، که مصالح عمومی امت را تأمین می کنند و چه رؤسای کارگران و احزاب و مدیران جراید مورد احترام و هیأت تحریریه آن ها.

پس این که احتمال دادیم معنای «اولی الامر» اهل حل و عقد باشد منظورمان این است، یعنی هیأت اجتماعی های که از افراد موجه امت تشکیل می گردد و لیکن همه اشکال در این است که آیا می توان مضمون همه آن ها را بر این احتمال تطبیق داد یا نه؟.

آیه شریفه- همان طور که توجه فرمودید- دلالت دارد بر عصمت «اولی الامر» حتی مفسرینی هم که آیه را با احتمال بالا تفسیر کرده اند این معنا را قبول دارند و ناگزیر از قبول آنند.

و ما از آنان می پرسیم با این که اعتراف دارید که آیه شریفه دلالت بر عصمت اولی الامر دارد چگونه می توانید آن را با افراد هیأت های حاکمه تطبیق دهید آیا می خواهید بگویید تک تک افراد این هیأت معصومند و چون چنینند قهراً هیأت جمعی آنان نیز معصوم می شود، (چون مجموع چیزی جز افراد نیست) که هرگز چنین ادعایی را نمی توانید بکنید، زیرا در طول قرن ها که بر امت اسلام گذشته است حتی یک روز هم پیش نیامده که جمعیت اهل حل و عقد همه معصوم

ص: 247

بر انفاذ امری از امور امت بوده باشند و چون چنین چیزی سابقه ندارد پس محال است که خدای عز و جل امت را مأمور به چیزی بکند که مصداق خارجی ندارد. و یا می خواهید بگویید عصمت مستفاد از آیه که یک صفتی حقیقی است نه صرف فرض و اعتبار. قائم به هیأت حاکمه هست نه به تک تک افراد و خلاصه کلام این که هیأت معصوم است، هر چند که تک تک افراد معصوم نباشند، بلکه گناه که سهل است شرک به خدا نیز بورزند و عیناً مانند سایر افراد مردم که صدور هر گناهی و کفری از آنان محتمل و ممکن است، مردم مکلف به اطاعت این افراد نیستند، تا از کافر و گنه کار اطاعت کرده باشند، بلکه مکلف به اطاعت هیأت حاکمه اند و نظریه و رایبی که از این فرد صادر می شود ممکن است خطا باشد و امت را به سوی ضلالت و معصیت دعوت کند ولی نظریه هیأت حاکمه به خاطر عصمتی که برایش فرض کردیم جز به راه صواب دعوت نمی کند.

اگر منظور شما این است، می گوئیم این نیز تصویری است محال و چگونه تصور می شود که یک موضوع اعتباری- یعنی هیأت حاکمه- به یک صفت حقیقی متصف گردد، با این که آن چه در خارج وجود و حقیقت دارد افرادند و هیأت امری است اعتباری و امر اعتباری نه معصوم می شود و نه گنه کار.

و یا می خواهید بگوئید عصمتی که از آیه شریفه استفاده می شود نه صفت افراد هیأت حاکمه است و نه صفت خود هیأت، بلکه حقیقت آن عبارت از این است که خدای تعالی این هیأت را از انحراف حفظ می کند و نمی گذارد امر به معصیت کنند و رایبی به خطا بدهند، هم چنان که خیر متواتر محفوظ از کذب است، با این که مصونیت از کذب نه صفت تک تک مخبرین است و نه صفت

هیأت اجتماعی آنان، بلکه حقیقت عصمت خبر از کذب این است که عادت بر محال بودن دروغ آن جاری شده و به عبارتی دیگر خدای تعالی خبری را که متواتر است حفظ می کند، از این که دروغی و خطایی در آن واقع شود.

رای اولی الامر نیز مانند خبر متواتر است یعنی خطا به هیچ وجه در آنان راه پیدا نمی کند، هر چند که تک تک خبر واحد و تک تک هیأت حاکمه و نیز هیأت آنان متصف به صفت زایدی به نام عصمت نیستند، با این بیان دیگر چه اشکالی دارد که عصمت «اولی الامر» نیز از قبیل عصمت خبر واحد باشد و آیه شریفه هم دلالت بر بیش از این ندارد تنها این مقدار گویایی دارد که رای هیأت حاکمه اولی الامر، به خطا نمی رود، بلکه همیشه موافق با کتاب و سنت است و این خود عنایتی است از خدای تعالی بر این امت، مؤید این توجیه روایتی است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیده، که فرموده: «لا تجمع امتی علی خطاء؛ امت من هرگز بر خطا مجتمع نمی شوند.»⁽¹⁾

اگر منظورتان این است در پاسخ می گوئیم اولاً حدیثی که برای تأیید گفته خود آوردید به فرضی که صحیح باشد و مجعول نباشد هیچ ارتباطی با مورد بحث ما ندارد، زیرا در حدیث آمده که امت بر خطا اتفاق نمی کند نه اهل حل و عقد، کلمه امت برای خود معنایی دارد و کلمه (اهل حل و عقد) نیز برای خود معنایی دیگر دارد، شما چه دلیلی دارید بر این که مراد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کلمه (امت) همه امت نیست، بلکه مراد اهل حل و عقد است؟ علاوه بر این که در حدیث آمده که امت بر خطا اجتماع و اتفاق نمی کنند و شما می خواهید آن را معنا کنید به این که خطا از اجتماع امت بر داشته شده و این معنا غیر آن معنا است.

ص: 249

1- . ابن ماجه، محمد بن یزید، السنن، ج 2، ص: 1303 حدیث 3950.

آنچه از حدیث بر می آید این است که خطای در مسأله ای از مسائل آن قدر فراگیر نمی شود که همه امت را به سوی خود بکشاند، بلکه دائماً کسانی در بین آنان خواهند بود که پیرو حق و بر حق باشند، حال یا همه امت بر حق و پیرو حق می شوند و یا بعضی از آنان، هر چند آن بعض، یک نفر معصوم باشد، در نتیجه مضمون روایت نامبرده موافق است با آیات و روایاتی که دلالت دارند بر این که دین اسلام و ملت حق، از صفحه زمین برانداخته نمی شود، بلکه تا روز قیامت باقی خواهد ماند، نظیر آیه زیر که می فرماید: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِكَافِرِينَ»؛ (1) و نیز می فرماید: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»؛ (2) و نیز می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (3) و نیز می فرماید: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»؛ (4) و آیاتی دیگر از این قبیل. و مضمون روایت مورد بحث اختصاصی به امت محمد(صلی الله علیه و آله) ندارد، بلکه روایات صحیحی خلاف آن را می رساند و آن روایاتی است که از طرق مختلف از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل شده که - خلاصه اش این است که - امت یهود به هفتاد و یک فرقه منشعب شد و نصارا

ص: 250

- 1- . «اگر اینان - مردم معاصر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) - به دعوت اسلام کفر بورزند، بدانند که ما قومی دیگر را موکل کرده ایم که هرگز به آن کفر نخواهند ورزید.» (انعام / 89)
- 2- . «خدای تعالی دین فطرت را و کلمه توحید را کلمه ای باقی در نسل ابراهیم قرار داد.» (زخرف / 28)
- 3- . «این ما بودیم که قرآن را نازل کردیم، و همین خود ما آن را حفظ خواهیم کرد.» (حجر / 9)
- 4- . «و این که این قرآن کتابی است شکست ناپذیر که باطل نه در عصر نزولش بدان راه می یابد، و نه در اعصار بعد.» (فصلت / 41)

به هفتاد و دو فرقه و مسلمانان به هفتاد و سه فرقه منشعب می شوند و همه این فرقه ها در هلاکتند مگر یکی (1) و ما این روایت را در بحث روایی که در ذیل آیه: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»؛ (2) داشتیم نقل کردیم.

و سخن کوتاه این که اگر سند روایت مورد بحث درست باشد هیچ بحثی در متن آن نیست، زیرا مطلبی را بیان می کند که هیچ ارتباطی با بحث ما ندارد، زیرا بحث ما در باره عصمت اهل حل و عقد از امت اسلام است، می گوئیم اگر منظور از کلمه «اولی الامر» اهل حل و عقد باشد باید همه آنان معصوم باشند، در حالی که چنین چیزی نه بوده و نه خواهد بود.

می گوئیم: آن چه عاملی است که باعث می شود اهل حل و عقد از مسلمانان در آرایه که می دهند معصوم باشند؟ و مگر بین این عده با اهل حل و عقد سایر امت ها فرق هست؟ و مگر تنها مسلمانان چند نفری به نام اهل حل و عقد دارند؟ تمامی امت هایی که تاکنون در بشر شکل یافته و حتی همه اجتماعات کوچک و بلکه همه قبیله ها و عشایر، چند نفری داشته اند که مسائل گره خورده امت را حل و مسائل خلاف آن را عقد کرده اند، چون بالآخره در هر جمعیت و امتی چند نفری نیرومند و صاحب نفوذ و آگاه به مسائل اجتماعی امت خود رسیدگی می کنند. خواننده محترم اگر در تاریخ جستجو کند و حوادث گذشته تاریخ را و هم چنین حوادث عصر حاضر را که در امت ها و قبایل رخ می دهد بنگرد موارد بسیار زیادی را پیدا خواهد کرد که اهل حل و عقد هر امت در مسائل مهم مملکتی و قبیله ای دور

ص: 251

1- . قمی، عباس، سفینه البحار، ج 2، ص: 359.

2- . آل عمران / 103.

هم جمع شده اند و بعد از مشورت و بگومگوها، یک رأی را پسندیده و به دنبال آن به مرحله اجرایش گذاشته اند حال یا خوب از آب در آمده و یا خطا بوده، پس خطا هر چند در نظریه های فردی بیش تر است، تا در نظریه های اجتماعی و لیکن آرای اجتماعی هم، چنان نیست که هیچ خطایی در آن راه نداشته باشد، این شما و این تاریخ و این شما و این حوادث عصر خود ما که هر دو شهادت می دهند بر مصادیق بسیار بسیار زیادی که آرای اهل حل و عقد خطا از آب در آمده.

پس اگر بین اهل حل و عقد مسلمین با اهل حل و عقد سایر جوامع تفاوتی هست و اهل حل و عقد مسلمین مصون از خطا و معصوم از غلط و اشتباهند از این باب نیست که نظیر خبر متواتر عادتاً خطا در آن راه ندارد، بلکه به اعتراف خود شما از این باب است که خدای تعالی از خطا بودنش جلوگیری کرده، پس عامل در مصونیت اهل حل و عقد یک عامل عادی معمولی نیست، بلکه از سنخ عوامل خارق العاده و خلاصه از باب معجزه است و معلوم می شود که کرامتی با هر به این امت اختصاص یافته و این امت را حفظ می کند و از رخنه کردن هر شر و فساد در جماعت مسلمین و در نتیجه از تباهی وحدت کلمه آنان جلوگیری می نماید و بالاخره سببی است معجز و الهی و هم سنگ قرآن کریم، سببی است که تا قرآن زنده است آن سبب نیز زنده است و رابطه آن با زندگی امت اسلام نظیر رابطه ای است که قرآن با زندگی این امت دارد، چیزی که هست قرآن با زندگی علمی و معارفی این امت رابطه دارد و آن سبب الهی و معجز با زندگی عملی امت دارای رابطه است.

خوب وقتی سبب، چنین سببی است، باید قرآن کریم حدود آن سبب و سعه

دایره آن را بیان کند و این منت را هم بر بشر بگذارد همان طور که خدای تعالی بر بشر منت نهاد و برای هدایت او قرآن و محمد(صلی الله علیه و آله) را فرستاد و وظیفه امت را معلوم کرد، باید در همان قرآن وظیفه اجتماعی این عده که نامش اهل حل و عقد است را نیز برای خود اهل حل و عقد بیان کند، همان طور که برای پیغمبرش آن را بیان کرد و نیز لازم است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به امت خود و مخصوصاً به نیکان از اصحاب خود بیان کند، که اهل حل و عقد بعد از من که عنوانشان در قرآن "اولی الامر" است چه کسانیند و چه حقیقتی دارند، حد و مرزشان و سعه دایره عملشان چیست و چقدر است و آیا هیأت حاکمه و یا بگو اهل حل و عقد و یا بگو «اولی الامر» در هر عصری یک دسته هستند، برای تمامی قلمرو اسلام و یا در هر جمعیتی اسلامی یک عده اولی الامر خواهند بود، مثلاً اعراب یک عده و آفریقائی ها یک عده و شرقی ها یک عده و هم چنین هر جمعیتی یک عده اولی الامر برای خود دارند، تا در بین ایشان در نفوس و اعراض و اموالشان حکم برانند؟.

و نیز لازم بود خود مسلمانان و مخصوصاً اصحاب، نسبت به این مسأله اهمیاتی داشته باشند، با یکدیگر بنشینند بحث کنند و در آخر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) توضیح بخواهند، که اولی الامر کیانند؟ و آیا یک عده برای همه مسلمانان جهانند؟ و یا برای هر جمعیتی یک عده اولی الامر خواهند بود هم چنان که روایات پر است از سؤال هایی که اصحاب از آن جناب کرده اند، آن هم سؤال های پیش پا افتاده ای که به قدر این مسأله اهمیّت نداشته و در قرآن کریم نیز از آن سؤال ها چند نمونه آمده، از آن جمله سؤال از «أهله» یعنی هلال هر ماه است، که فرموده: «یَسْأَلُونَكَ

عَنِ الْأَهْلِ؛ (1) و از آن جمله سؤال از انفاق است که در قرآن آمده: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»؛ (2) و یا «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ». (3)

آیا خود و خدا جای این سؤال نیست، که چرا اصحاب از این که اولی الامر معصوم و یا بگو اهل حل و عقد معصوم چه کسانند هیچ سؤالی نکرده اند؟ و یا سؤال کرده اند ولی دست بازیگران سیاست با آن سؤال ها بازی کرده و در نتیجه به دست ما نرسیده؟ و آیا می توان گفت که خیر چنین چیزی نبوده با این که می دانیم مسأله اولی الامر شدن خبری نبوده که با هوا و هوس اکثریت مردم آن روز مخالفت داشته باشد، بلکه کمال موافقت را داشته، هر کسی علاقمند بوده که از طرف خدا و رسولش عضوی از اعضای اهل حل و عقد باشد، پس چرا مسأله را به کلی متروک گذاشتند تا از یادها بردند.

از سوی دیگر گیرم که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شرم داشتند از این که در باره اولی الامر و جانشین رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چیزی پرسند، چرا بعد از رحلت آن حضرت در اختلاف هایی که پیش آمد و فتنه هایی که یکی پس از دیگری بالا گرفت سخنی از این اهل حل و عقد به میان نیامد و چرا در بگومگوهایی که کرده اند و تاریخ اسلام کلمه به کلمه آن را ضبط کرده و حتی حرف به حرف آن ها را به دست ما رسانده، اسمی و اثری از اهل حل و عقد در هیچ خطابی و هیچ کتابی دیده نمی شود، نه در

ص: 254

1- . بقره / 189.

2- . بقره / 215.

3- . انفال / 1.

بین قدمای مفسرین، نه صحابه و نه تابعین، فقط و فقط در طول این چهارده قرن آقای فخر رازی (1) و بعضی از علمای بعد از وی از این ماجرا خبر دار شدند.

نکته جالب توجه این جا است که خود فخر رازی همین اشکال ما را بر گفتار خود کرده به این بیان که این وجه مخالف با اجماع مرکب است- اجماع مرکب یعنی اظهار قول و نظری های سوم، در مسأله ای که علمای اسلام در آن مسأله دو دسته شده اند و هر دسته نظری های را اختیار کرده اند، که لازمه آن نفی نظریه سوم است در نتیجه تمامی علمای اسلام با این نظریه سوم مخالفند و بر خلاف آن اجماعی مرکب از دو طایفه دارند-، زیرا اقوال در معنای اولی الامر از چهار قول تجاوز نمی کند یکی این که اولی الامر خلفای چهارگانه اند، دوم این که امرای لشگرند، سوم این که علمای اسلامند، چهارم این که ائمه معصومینند، پس گفتن این که اولی الامر هیأت حاکمه معصومند قول پنجمی است، که مخالف با همه آن اقوال است و همه صاحبان آن اقوال با آن مخالفند.

چیزی که هست خودش جواب می دهد که در حقیقت این نظریه به نظریه سوم برگشت می کند، نه این که قول پنجمی باشد و خودش با این جواب رشته های خود را پنبه می کند، پس همه این شواهدی که آوردیم دلالت دارد بر این که مسأله عصمت امتیاز اهل حل و عقد نیست و چنان نیست که خدای عز و جل به این عده از مسلمانان از راه معجزه عطیه ای شریف و موهبتی عزیز داده باشد، که هرگز به خطا نروند.

مگر این که بگویند: این عصمت منتهی به عاملی خارق العاده نمی شود،

ص: 255

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 10، ص: 144-150.

بلکه اصولاً تربیت عمومی اسلام بر اساسی دقیق پی ریزی شده، که خود به خود این نتیجه بر آن مترتب می شود، که اهل حل و عقدش دچار غلط و خطا نمی شوند، به این معنا که بر یک مسأله خلاف واقع و اشتباهی متفق القول نمی شوند و در آن چه فتوا و نظریه می دهند دچار خطا نمی گردند.

و این احتمال علاوه بر این که باطل است، چون با ناموس عمومی منافات دارد و آن این است که ادراک کل اهل حل و عقد چیزی جز ادراکهای فرد فرد آنان نیست و وقتی فرد فرد اهل حل و عقد ممکن الخطا باشند کل ایشان نیز جایز الخطا خواهند بود، علاوه بر این، اشکالی دیگر نیز بر آن وارد است و آن این است که اگر رأی اولی الامر به این معنا یعنی به معنای اهل حل و عقد- این چنین پشتوانه ای شکست ناپذیر دارد، باید هیچ گاه از اثر دادن تخلف نکند و اگر چنین است پس این همه اباطیل و فسادهایی که عالم اسلامی را پر ساخته به کجا منتهی می شود؟ و از کجا سرچشمه گرفته است.

و چه بسیار مجالس مشورتی که بعد از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تشکیل گشت و در آن مجالس اهل حل و عقد از مسلمانان جمع شدند و برای امری از امور مشورت کردند و متفقاً نظری های را تصویب کردند و راه رسیدن به هدف را نیز پیش گرفتند، ولی ثمره ای. جز گمراه تر شدن خود و بدبخت تر کردن مسلمانان عاید اسلام نکردند و خیلی طول نکشید که بعد از رحلت آن جناب نظام الهی و عادلانه اسلام را به نظامی امپراطوری و دیکتاتوری مبدل کردند، خواننده عزیز برای این که به این گفته ما یقین حاصل کند لازم است فتنه هایی که بعد از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پیا خاست و در نتیجه آن فتنه ها خون های به ناحقی که بر زمین ریخت و ناموسها که

به باد رفت و اموالی که دستخوش غارت گردید و احکامی که از اسلام تعطیل شد و حدودی که باطل گشت بررسی دقیق نموده سپس در مقام جستجو از منشأ آن بر آمده، ریشه یابی کند و آن وقت از خود بپرسد آیا جز این است که یکتا عامل تمامی این بدبختی ها همان آرای اهل حل و عقد از امت بود؟ و آیا جز این بود که نشستند و طبق هوا و هوس های خود تصمیم هایی گرفتند و همان تصمیم ها را بر گردن مردم بیچاره تحمیل نمودند؟.

آری این بود حال آن رکن اساسی که به زعم آقایان دین خدا بر آن پایه گذاری شده بود و باز به زعم آقایان خدای تعالی در جمله «و اولی الامر منکم» مسلمانان را مأمور به اطاعت از این رکن اساسی یعنی اهل حل و عقد کرد اهل حل و عقده که به نظر آقایان همان کسانی بودند که آیه مورد بحث معصومشان خوانده (حال اگر معصوم نبودند چه می کردند؟ و چه گناه به جا مانده ای را مرتکب می شدند؟ و چه بلای دیگری را که بر سر دین نیاورده اند می آوردند، خدا می داند).

پس اگر مراد از کلمه «اولی الامر»، اهل حل و عقد باشد هیچ چاره ای جز این نداریم که بگوییم: اولی الامر نیز مانند سایر مردم جایز الخطایند چیزی که هست از آن جایی که برجستگان جامعه و گروهی فاضل و آگاه به امور و مدرب و مجربند، خطایشان خیلی کم تر از مردم عامی است و اگر قرآن کریم مردم را امر کرده که از این دسته اطاعت کنید، با این که خطا هم دارند از باب مسامحه و صرف نظر کردن از موارد خطا بوده، چون مصلحت مهم تری که همان حفظ وحدت مسلمین است در نظر بوده است.

حال اگر حکمی بکنند که مغایر با حکم کتاب و سنت و مطابق با مصلحتی

باشد، که خود آنان آن را برای امت صلاح تشخیص دادند، مثلاً حکمی از احکام دین را به غیر آن چه قبلاً تفسیر می شد تفسیر کنند و یا حکمی را مطابق صلاح زمان خود یا صلاح طبع امت و یا وضع حاضر دنیا تغییر دهند، باید امت اسلام آن حکم را پیروی کنند و باید دین هم، همان حکم را بپسندد، چون دین چیزی جز سعادت مجتمع و ترقی اجتماع او را نمی خواهد، هم چنان که از سیره حکومت های اسلامی در صدر اسلام و حکومت های بعد نیز همین معنا به چشم می خورد. که از هیچ حکمی از احکام دایر در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جلوگیری نشد و بر طبق سیره ای از سیره ها و سنتی از سنن آن جناب حکم نکردند، مگر آن که وقتی از ایشان سؤال می شد که چرا حکم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را اجرا نمی کنید؟ و چرا سیره و سنت آن حضرت را به کار نمی زنید در پاسخ این علت را آوردند که حکم سابق مزاحم بود با حقی از حقوق امت و این که صلاح حال امت را در این تشخیص دادیم که حکم جدید را جاری کنیم، تا حال امت را به صلاح آورد و یا گفتند سنت و روش جدید با آمال و آرزوهایی که امت در سعادت زندگی خود داشت موافق تر بود. بعضی از دانشمندان به این مطلب کفرآمیز تصریح کرده اند(1) - (و چنان نیست که ما از لازمه کلمات آنان بفهمیم) خلیفه حق دارد به خاطر حفظ صلاح امت بر خلاف صریح دین عمل کند.

و بنا بر این پس دیگر هیچ فرقی بین ملت اسلام با سایر مجتمعات به اصطلاح مترقی و مدینه های فاضله باقی نمی ماند، ملت اسلام هم جمعیتی

ص: 258

خواهد بود که چند نفری را انتخاب می کنند تا طبق قوانین مجتمع بر حسب آن چه متناسب با مقتضیات احوال و موجبات اوضاع می بینند حکم کنند.

و معلوم است که این طرز فکر از مغزی ترشح می کند که دین را یک سنت اجتماعی می داند و بس و معتقد است که دین در واقع همان سنت اجتماعی است که در قالب دین و به شکل آن در آمده و در نتیجه آن نیز مانند همه سنت ها دستخوش دگرگونی است و محکوم است به آن چه متن اجتماعات بشری و هیكل آن حکم کند و وقتی خود اجتماع در حال تطور تدریجی از نقص به کمال است، سنت آن نیز تطور می یابد، پس در حقیقت دین اسلام یک مثل اعلائی است که جز بر زندگی انسان چهارده قرن قبل از این انطباق ندارد، اثری است باستانی که وضع دوران نبوت و نزدیکیهای آن دوران را برای امروزی ها مجسم می سازد.

پس اسلام هم یک حلقه از زنجیری است که نامش مجتمعات بشری است، همان طور که همه آن حلقه ها با سنت هایی که داشتند از بین رفتند این حلقه نیز محکوم به از بین رفتن است، دیگر امروز شایسته نیست بنشینیم و در باره معارف آن بحث کنیم، مگر به همان ملاکی که دانشمندان و متخصصین در علم ژئولوژی (زمین شناسی) می نشینند و در باره طبقات الارض بحث نموده و از فسیل هایی که از طبقات تحت الارض استخراج می کنند چیزهایی می فهمند.

و ما هم با کسانی که چنین اعتقادی در باره اسلام دارند بحثی نداریم، زیرا برای او بحث کردن از آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» معنا ندارد و این اعتقاد اعتقادی است که اثری ریشه ای در تمامی اصول و فروع

دین که تاکنون به دست ما رسیده می‌گذارد و معارف دین را چه اعتقادی و چه اخلاقی و چه عملی را به کلی به باد می‌دهد.

وای به آن وقتی که ما حوادث گذشته اسلام را بر این اصل حمل کنیم و بگوییم آن چه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در فرض فوت آن جناب سرزد و آن اختلاف‌هایی که راه انداختند و نیز آن تصرفهایی که خلفا در بعضی از احکام و بعضی از سیره‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کردند و آن چه که در زمان معاویه و بقیه بنی امیه و پس از آنان در عهد عباسی‌ها و بعد از آنان رخ داد مبنا و اساسش همین نظریه بوده، معلوم است که چه نتیجه حیرت‌انگیزی به بار می‌آورد.

یکی دیگر از حرف‌های عجیب در باره آیه شریفه «اطیعوا الله...»

یکی دیگر از حرف‌های عجیبی که در باره آیه مورد بحث زده‌اند، گفتاری است که بعضی از نویسندگان گفته‌اند که آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، بیش از آن چه که مفسرین با اختلافی که دارند گفته‌اند، دلالت ندارد (و خلاصه این آیه دلیل بر فضیلت کسی نمی‌شود)؛ زیرا:

اولاً واجب بودن اطاعت «اولی الامر» (حال اولی الامر هر کس که می‌خواهد باشد) به هیچ وجه دلیل بر برتری آنان از سایرین نیست، همان طور که اطاعت از جباران دیکتاتور و ستم‌کار، در صورتی که مجبور باشیم بر ما نیز واجب می‌شود، چون اگر اطاعت نکنیم از شرشان ایمن نخواهیم بود و اطاعت ما دلیل نیست بر این که آن جباران خون‌خوار نزد خدا از ما افضلند.

و ثانیاً حکمی که در آیه آمده چیزی زیاده‌تر از سایر احکامی که موقوف به وجود موضوعاتند ندارد نظیر وجوب انفاق بر فقیر و حرمت اعانه و کمک به ظالم که وقتی

این گونه احکام فعلیت پیدا می کند که فقیری و ظالمی پیدا بشود نه این که ما در به در بگردیم و فقیر پیدا کنیم و یا از این جا و آن جا ظالمی را پیدا کنیم و از یاری او اجتناب بورزیم.

و به نظر ما فساد این دو وجهی که نویسنده نامبرده ذکر کرده برای خواننده روشن است، زیرا صرف نظر از این که اولی الامر را به سلاطین جبار و ظالم معنا کرده، که فسادهش به خوبی روشن گردید، در باره وجه اولش می گوئیم: وی غفلت کرده از این که قرآن کریم پر است از آیاتی که نهی می کند از اطاعت ستم کاران و مسرفین و کافران و این محال است که با این حال خود خدای تعالی امر کند به اطاعت از آنان و تازه یک چیزی را هم اضافه کند و آن این که اطاعت چنین عناصر فاسدی را دوش به دوش اطاعت خدا و اطاعت رسول قرار دهد و اگر فرض کنیم که منظور از اطاعت در باره اولی الامر اطاعت اجباری و از روی تقیه است باید اشاره ای به آن می کرد و مثلاً می فرمود: (و خدا اجازه به آن داده که اولی الامر را نیز اطاعت کنید)، هم چنان که در آیه ای دیگر فرموده: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»؛ (1) نه این که امر کند به اطاعت از آنان و در نتیجه امر صریح کردن به آن همه محذورهای غیر قابل توجیه متوجه بشود.

و اما وجه دوم، آن نیز اساسش همان وجه اول است و اما اگر آیه شریفه را به آن وجه معنا نکنیم، بلکه فرض کنیم که وجوب اطاعت اولی الامر کردن برای این است که اولی الامر، شانی در دین خدا دارند و به بیانی که مفصلاً گذشت معصوم از گناه و خطا هستند و محال است خدای تعالی امر به اطاعت کسانی بکند که در خارج

ص: 261

هیچ مصداقی ندارند و یا در آیه ای که می خواهد اس اساس مصالح دینی و خلاصه حکمی را بیان کند، که بدون آن حال مجتمع به هیچ وجه اصلاح نمی شود، متعلق و موضوع این حکم را کسانی قرار دهد که واجد شرطی باشند که احیاناً و اتفاقاً آن شرط برای کسی حاصل می شود، با این که خواننده عزیز توجه فرمود که احتیاج مجتمع بشری به اولی الامر عین احتیاجی است که به رسول دارد و آن عبارت است از سرپرست داشتن امت که ما در بحث محکم و متشابه در باره سرپرستی و ولایت امت بحث کردیم.

نظریه پیروان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در معنای اولوا الامر و رد اشکالاتی که بر این نظریه شده است

اینک به اول بحث پیرامون آیه برگشته می گوئیم: از آن چه گذشت برای خواننده روشن شد که ما نمی توانیم جمله «و اولی الامر منکم» را حمل کنیم بر جماعتی که برای حل و عقد امور جامعه دور هم جمع می شوند و معنا ندارد بفرماید هیأت اجتماعی اهل حل و عقد را اطاعت کنید، حال این فرمان را به هر معنایی که تفسیرش بکنیم بالآخره معنای درستی دست نمی دهد.

به ناچار باید بگوئیم منظور از اولی الامر افرادی از امتند که در گفتار- و کردارشان- معصومند و به راستی اطاعتشان واجب است،- به عین همان معنایی که اطاعت خدا و رسولش واجب است و چون ما قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد را نداریم- بناچار محتاج می شویم به این که خود خدای تعالی در کتاب مجیدش و یا به زبان رسول گرامیش این افراد را معرفی کند و به نام آنان تصریح

نماید، قهراً آیه شریفه با کسانی منطبق می شود که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در روایاتی که از طرق ائمه اهل بیت(علیهم السلام) تصریح به نام آنان کرده و فرموده اولی الامر اینان هستند.

و اما این که بعضی گفته اند: اولی الامر خلفا و یا امیران جنگ و یا علمای بزرگ که مردم از اقوال و آرای آنان پیروی می کنند می باشند!، جواب همه این نظریه ها این است که اولاً آیه شریفه دلالت دارد بر عصمت اولی الامر و طبقاتی که نام برده شد بدون اشکال عصمت نداشتند مگر علی(علیه السلام) که طایفه ای از امت معتقد به عصمت آن جناب اند و ثانیاً اقوال نام برده هیچ یک همراه دلیل نیست.

و اما اشکالاتی که به قول پیروان ائمه اهل بیت کرده اند چند اشکال است.

اول این که اولی الامر بودن ائمه اهل بیت(علیهم السلام) احتیاج به معرفی صریح از ناحیه خدای تعالی و پیامبر گرامی او دارد و اگر چنین معرفی ای صورت گرفته بود، امت اسلام که سهل است، حتی دو نفر هم بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در باره آنان اختلاف نمی کردند.

جواب از این اشکال این است که هم در کتاب آمده و هم در سنت، اما کتاب آیه ولایت و آیه تطهیر و آیاتی دیگر که به زودی در باره اش بحث خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

اما سنت حدیث سفینه که در آن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»⁽¹⁾ صفت اهل بیت من نظیر کشتی نوح است، که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس از سوار شدنش تخلف ورزید غرق گردید.» و حدیث ثقلین که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در آن حدیث فرمود: «انی تارک

ص: 263

1- . طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج 1، ص: 229.

فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی، اهل بیتی، ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی ابدأ؛⁽¹⁾ من برای بعد از خودم دو چیز بس سنگین در بین شما می گذارم، کتاب خدا و عترتم را، که اهل بیت منند، در صورتی که بعد از من به آن دو تمسک بجوئید هرگز گمراه نخواهید شد»، که شرح و بسط آن در جلد سوم عربی این کتاب، آن جا که در باره محکم و متشابه بحث می کردیم گذشت و باز نظیر احادیثی که از طرق شیعه و سنی روایت شده، کهان شاء اللّٰه در بحث روایتی آینده از نظر خواننده خواهد گذشت.

اشکال دوم این است که اطاعت اولی الامر کردن منوط بر این است که مردم آنان را بشناسند چون اگر نشناسند تکلیف مردم به اطاعت از آنان تکلیف به ما لا یطاق است، وقتی مشروط به این شرط شد، آیه شریفه آن شرط را دفع می کند، چون آیه مطلق است.

جواب از این اشکال این است که عین این اشکال به خود وی بر می گردد، برای این که اطاعت همان طور که او گفته مشروط به معرفت است، آن هم به طور مطلق، تنها فرقی که بین گفتار او با گفتار ما هست، این است که او می گوید: اولی الامر و اهل حل و عقد را خود ما می شناسیم و مصداقش را تشخیص می دهیم و هیچ احتیاج به معرفی و بیان خدا و رسول او نداریم و راست هم می گوید، زیرا اولی الامر گناه کار چه احتیاج به معرفی خدا و رسولش دارد، ولی ما می گوئیم شناختن اولی الامر بی گناه و معصوم از هر معصیت و خطا احتیاج به معرفی خدا و رسول او دارد، پس هم قول ما و هم قول صاحب اشکال مخالف با آیه است، زیرا آیه

ص: 264

1- . همان.

مطلق است در آن شرطی نیامده و ما هر دو آن را مشروط کردیم، پس دیگر جا ندارد که مسأله شرط را او بر ما اشکال کند.

علاوه بر این که معرفت به غرضی که شرط شمرده شود، از قبیل سایر شروط نیست، چون معرفت مربوط به تحقق بلوغ تکلیف است نه مربوط به خود تکلیف و یا مکلف به آن، ساده تر بگویم تا تکلیف به مکلف نرسد و به آن و به موضوع و متعلق آن معرفت پیدا نکند، تکلیف منجز نمی شود (هر چند که خود تکلیف و مکلف به آن هیچ شرطی نداشته باشد) و اگر معرفت مثل سایر شرایط قید تکلیف یا مکلف به آن بود و نظیر استطاعت در حج که قید مکلف است و وجود آب برای وضو که قید تکلیف است می بود، دیگر واجبات به دو قسم مطلق و مشروط تقسیم نمی شد و اصلاً تکلیف مطلق وجود نمی داشت، چون تکلیف هر قدر هم که بی قید و شرط باشد بالآخره مشروط به شرایط عامه یعنی علم و قدرت و امثال آن هست، پس باید بگوییم تمامی تکالیف مقیدند در حالی که چنین نیست.

اشکال سومی که به پیروان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) کرده اند این است که ما در این عصری که زندگی می کنیم دسترسی به امام معصوم و دریافت علم دین از او نداریم و همین خود دلیل است بر این که آن کسی که خدا اطاعتش را بر امت واجب کرده امام معصوم نیست، چون امت به چنین امامی دسترسی ندارد.

جواب این اشکال این است که اگر امروز امت اسلام دسترسی به امام معصوم ندارد تقصیر خود او است، زیرا این امت اسلام بود که به سوء اختیارش و با اعمال زشتی که کرد و امروز هم دارد می کند، خود را از امام معصوم بی بهره کرد و این محرومیتش مستند به خدا و رسول نیست، پس تکلیف پیروی و اطاعت از معصوم

برداشته نشده و این رفتار، امت اسلام و سپس این گفتارمان مثل این می ماند که امتی پیامبر خود را به دست خود بکشد، آن گاه به درگاه خدا عذر بخواهد، که به دستور تو و پیامبرت عمل نکردم برای این بود که نمی توانستم پیغمبرت را اطاعت کنم چون در بین ما نبود.

علاوه بر این که عین این اشکال به خود او بر می گردد، با این بیان که می گوئیم: ما امروز نمی توانیم امت واحده ای در تحت لوای اسلام تشکیل دهیم، تا آن چه اهل حل و عقد تصمیم می گیرند در بین خود اجرا کنیم.

اشکال چهارمشان این است که خدای تعالی در همین آیه مورد بحث می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» و اگر مراد از اولی الأمر امام معصوم بود، باید می فرمود: «فان تنازعتم فی شیء فردوه... الی الامام».

جواب این اشکال این است که در بیان سابق گذشت که گفتیم منظور همان رد بر امام است، به آن تقریبی که گذشت.

اشکال پنجم این است، آن ها که قائل به امام معصومند، می گویند: فایده امام معصوم و پیروی از او این است که در زیر سایه او از ظلمت تفرقه و نزاع و دشمنی و خلاف نجات یافته به وحدت کلمه و اتفاق و برادری برسند، در حالی که آیه شریفه فرض به پا شدن تنازع را در بود اولی الأمر کرده و فرموده اگر نزاعی بین شما رخ داد به اولی الأمر مراجعه کنید، پس اولی الأمر معصوم هم نمی تواند وحدت کلمه بیاورد، پس بنا بر این امامیه که می گویند اولی الأمر باید معصوم باشد چه فایده زایدی در وجود امام معصوم می بینند؟.

جواب این اشکال از آن چه گذشت روشن شده، برای این که تنازعی که در

آیه شریفه آمده تنازع مؤمنین در احکام کتاب و سنت است، نه در احکام ولایت، که امام آن را در حوادثی که پیش می آید به عنوان ولی مسلمین صادر می کند و ما در سابق گفتیم که غیر از خدا و رسول او کسی اختیار تشریح حکم ندارد، حال اگر دو طایفه ای که با هم نزاع دارند توانستند حکم کتاب و سنت را بفهمند باید آن را از کتاب و سنت استنباط و استخراج کنند و اگر نتوانستند از امام معصوم که در فهم حکم خدا از کتاب و سنت عصمت دارد بپرسند، نظیر سیره ای که معاصرین رسول خدا(صلی الله علیه و آله) داشتند، هر چه را خودشان از کتاب و از کلمات رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فهمیدند به همان عمل می کردند و هر جا نمی فهمیدند از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می پرسیدند.

پس حکم اولی الامر در اطاعت حکم رسول است، همان طور که آیه نیز بر این دلالت می کرد و حکم تنازع در عصری که رسول(صلی الله علیه و آله) نیست و اولی الامر هست، همان حکم تنازع در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است، هم چنان که آیه مورد بحث و آیات بعدی نیز بر این معنا دلالت دارد، به این معنا که آیه مورد بحث حکم تنازع در زمان غیبت رسول الله(صلی الله علیه و آله) را بیان می کند و آیات بعدی حکم آن را در زمان حضور آن جناب. پس مسأله رد تنازع به خدا و رسول که در آیه آمده مختص به صورتی است که مؤمنین با یکدیگر تنازع کنند، چون آیه دارد: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ»، (اگر شما مؤمنین در بین خود نزاع کردید) و فرموده: «فان تنازع اولوا الأمر»، اگر اولی الامر خودشان در بین خود نزاع کردند و نیز فرمود: «فان تنازعوا» و معلوم است که معنای رد به رسول در زمان حضور رسول الله(صلی الله علیه و آله) این است که از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حکم مسأله ای که در آن نزاع کرده اند بپرسند و یا خود اگر می توانند از کتاب و سنت استنباط نمایند

و در زمان غیبت آن جناب این است که از امام حکم آن را پرسند و یا اگر می‌توانند خودشان استنباط کنند که بیانش گذشت، پس جمله «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ...»، آن طور که اشکال‌کننده پنداشته کلامی زاید و بی‌فایده نیست.

پس از همه مطالب گذشته این معنا به خوبی روشن شد که مراد از «اولی الامر» رجالی معین از امت است که حکم هر یک از آنان در وجوب اطاعت حکم رسول الله (صلی الله علیه و آله) است و این معنا در عین حال منافات با عمومیتی که به حسب لغت از لفظ اولی الامر فهمیده می‌شود ندارد و هیچ اشکالی ندارد که شارع از این لفظ عام آن معنای خاص را اراده کرده باشد، چون قصد مفهومی از مفاهیم از یک لفظ، مطلبی است و قصد مصداقی که آن مفهوم با آن منطبق است مطلبی دیگر است، نظیر مفهوم رسول که معنایی است عام و کلی و در آیه مورد بحث نیز در همان معنا استعمال شده، ولی منظور گوینده از این لفظ عام رسول اسلام محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است.

معنای: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...»؛ این جمله تفریع و نتیجه‌گیری از حصری است که از مورد آیه استفاده می‌شود، چون جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ...» از آن جایی که اطاعت خدا و رسول کردن را واجب می‌کرد، از آن فهمیده می‌شود که منظور اطاعت در مواد دینی است، که متکفل رفع همه اختلاف‌هایی است که ممکن است در دین خدا پیدا بشود. و نیز بر آورنده هر حاجتی است که ممکن است پیش بیاید، دیگر موردی باقی نمی‌ماند که مردم در آن مورد به غیر خدا و رسول او مراجعه کنند، در نتیجه معنای کلام چنین می‌شود که شما مردم باید تنها و تنها

خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید نه طاغوت را و این همان حصری است که گفتیم از آیه استفاده می شود و نتیجه آن، مضمون جمله مورد بحث است که می فرماید: پس اگر در امری تنازع کردید آن را به خدا و رسول رد کنید.

و از این که خطاب را متوجه مؤمنین کرده کشف می کند از این که مراد از تنازع هم، تنازع مؤمنین در بین خودشان است، نه تنازعی که فرضاً بین آن ها و اولی الامر اتفاق بیفتد و یا بین خود اولی الامر رخ دهد، چون فرض اولی یعنی تنازع مؤمنین با اولی الامر با مضمون آیه سازگار نیست که اطاعت اولی الامر را بر آنان واجب کرده و هم چنین فرض دوم با آیه نمی سازد چون معنای ندارد خدای تعالی اطاعت کسانی را بر امت واجب کند که بین خودشان تنازع رخ دهد، زیرا اگر اولی الامر در بین خود تنازع کنند قطعاً یکی بر حق و دیگری بر باطل خواهد بود و خدای تعالی چگونه اطاعت کسی را واجب می کند که خود بر باطل است، علاوه بر این که اگر منظور تنازع اولی الامر در بین خودشان بود پس چرا در جمله مورد بحث خطاب را متوجه مؤمنین کرد و فرمود: (پس اگر در چیزی تنازع کردید آن را به خدا و رسول برگردانید...).

و اما کلمه «شیء»، این کلمه هر چند عمومیت دارد همه احکام و دستورات خدا و رسول و اولی الامر را شامل می شود، هر چه می خواهد باشد و لیکن جمله بعد که می فرماید: «پس آن را به خدا و رسول برگردانید»، به ما می فهماند که مراد از کلمه شیء مورد تنازع، چیزی است که اولی الامر در باره آن استقلال ندارد و نمی تواند در آن به رأی خود استبداد کند و خلاصه کلام این که منظور نزاع مردم در آن احکام و دستوراتی نیست که ولی امرشان در دایره ولایتش اجرا می کند، مثل این که دستورشان بدهد به کوچ کردن، یا جنگیدن، یا صلح کردن با دشمن و یا امثال

اینها، چون مردم مأمورند که در این گونه احکام ولی امر خود را اطاعت کنند و معنا ندارد بفرماید وقتی در این گونه احکام تنازع کردید، ولی امر خود را رها کرده، به خدا و رسولش مراجعه کنید.

بنا بر این آیه شریفه دلالت دارد بر این که مراد از کلمه «شیء»، خصوص احکام دینی است، که احدی حق ندارد در آن دخل و تصرفی بکند، مثلاً حکمی را که نباید انفاذ کند، انفاذ و حکمی را که باید حاکم بداند، نسخ کند، چون این گونه تصرفات در احکام دینی خاص خدا و رسول او است و آیه شریفه مثل صریح است در این که احدی را نمی رسد که در حکمی دینی که خدای تعالی و رسول گرامی او تشریح کرده اند تصرف کند و در این معنا هیچ فرقی بین اولی الامر و سایر مردم نیست.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»؛ این جمله تشدید و تأکید همان حکمی است که جمله قبل بیان کرد و اشاره است به این که مخالفت این دستور از فسادی که در مرحله ایمان باشد ناشی می گردد، معلوم می شود این دستور ارتباط مستقیم با ایمان دارد و مخالفت آن کشف می کند از این که شخص مخالف اگر تظاهر به صفات ایمان به خدا و رسولش می کند، برای این است که کفر باطنی خود را بپوشاند و این همان نفاق است که آیات بعدی بر آن دلالت دارد.

«ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ یعنی برگرداندن حکمی که در آن تنازع دارید، به خدا و رسول او بهتر است و یا (اطاعت خدا و رسول و اولی الامر بهتر است) و کلمه تأویل در این جا به معنای مصلحت واقعی است، که حکم مورد بحث از آن منشأ می گیرد و سپس مترتب بر عمل می شود و ما در تفسیر آیه: «وَأَبِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا

يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...»؛ (1) در جلد سوم عربی این کتاب بحثی در باره معنای تأویل کردیم. (2)

بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»

این آیه و چند آیه بعد، در باره یکی از مهم ترین مسائل اسلامی، یعنی مسأله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد.

نخست به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و هر گونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد؛ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ».

در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، بنا بر این اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است، ولی اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) واجب الاطاعة بالغير و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد (و اطیعوا الرسول) و

ص: 271

1- آل عمران / 7.

2- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 617.

مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولوا الأمر می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

اولوا الأمر چه کسانی هستند؟!

در باره این که منظور از اولوا الأمر چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

1. جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از «اولوا الأمر» زمام داران و حکام و مصادر در امورند، در هر زمان و در هر محیط و هیچ گونه استثنایی برای آن قائل نشده اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.

2. بعضی دیگر از مفسران مانند نویسنده تفسیر المنار و تفسیر فی ظلال القرآن و بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولوا الأمر نمایندگان عموم طبقات، حکام و زمام داران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه به طور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آن ها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد.

3. به عقیده بعضی دیگر منظور از «اولی الأمر» زمام داران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.

4. بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرأ خلفای چهارگانه نخستینند و غیر آن ها را شامل نمی شود و بنا بر این در اعصار دیگر اولی الأمر وجود خارجی نخواهد داشت.

5. بعضی دیگر از مفسران، اولوا الأمر را به معنی صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانند.

6. احتمال دیگری که در تفسیر اولوا الأمر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند.

7. همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولوا الأمر»، امامان معصوم می باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن ها سپرده شده است و غیر آن ها را شامل نمی شود و البته کسانی که از طرف آن ها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آن ها لازم است نه به خاطر این که اولوا الأمرند، بلکه به خاطر این که نمایندگان اولوا الأمر می باشند.

اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم:

شک نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند.

و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست، زیرا آیه اطاعت اولوا الأمر را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است.

تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوا الأمر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از علما و دانشمندان، شرائطی دارد از جمله این که گفتار آن ها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنا بر این اگر آن ها

ص: 273

مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آن ها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوا الأمر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، لازم شمرده است، به علاوه اطاعت از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده اند بنا بر این چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نخواهد بود و نیازی به ذکر ندارد.

تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومی است که امروز مصداقی برای اولوا الأمر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچ گونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست.

تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند «محمد عبده» دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف "فخر رازی" خواسته اند، احتمال دوم (اولوا الأمر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله این که مسلمان باشند (آن چنان که از کلمه «منکم» در آیه استفاده می شود) و حکم آن ها بر خلاف کتاب و سنت نباشد و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند و از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و در مسأله ای که حکم می کنند، نص خاصی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه این ها به طور اتفاق نظر بدهند.

و از آن جا که آن ها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آن ها گرفتار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط همانند اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) لازم باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن «اجماع» است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا:

اولاً- اتفاق نظر در مسائل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد و بنا بر این یک بلا تکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین به طور دائم وجود خواهد داشت و اگر آن ها نظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می آید که اکثریت هیچ گاه معصوم نیست و بنا بر این اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمی باشد.

ثانیاً- در علم اصول ثابت شده، که هیچ گونه دلیلی بر معصوم بودن "مجموع امت"، منهای وجود امام معصوم، در دست نیست.

ثالثاً- یکی از شرائطی که طرف داران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آن ها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است، حتماً با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولوا الأمر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نباشد، بلکه اطاعت آن ها بالاتر از اطاعت اولوا الأمر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست.

درست است که آن ها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الأمر گرفته اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علما و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالیتر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده اند نه مرجعی در ردیف آن ها، زیرا علما و

دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب مرجع عالی آن‌ها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست.

بنا بر این تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است.

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم می ماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الأمر به رهبران و امامان معصوم است، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می شود کاملاً سازگار است، چون مقام "عصمت" امام، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ می کند و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون هیچ گونه قید و شرطی واجب الاطاعه است و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار «اطیعوا» عطف بر «رسول» شود.

جالب توجه این که بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف کرده، می گوید:

«کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتماً باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی می شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد می کند، زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است و از طرف دیگر پیروی از «اولوا الأمر» لازم است و این موجب اجتماع «امر» و «نهی» می شود.

بنا بر این از یک طرف می بینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الأمر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الأمر معصوم از خطا نباشند چنین

فرمانی صحیح نیست، از این مقدمه چنین استفاده می‌کنیم که اولوا الأمر که در آیه فوق به آن‌ها اشاره شده حتماً باید معصوم بوده باشند» (1).

فخر رازی سپس چنین ادامه می‌دهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام، احتمال دوم قابل قبول نیست، زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترس داشته باشیم، در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی می‌ماند که معصوم مجموع این امت است و این خود دلیلی است بر این که اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است و از دلایل معتبر محسوب می‌شود. (2)

همان طور که می‌بینیم فخر رازی با این که معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر این که اولوا الأمر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است، منتها از آن جا که آشنایی به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الأمر اشخاص معینی از امت بوده‌باشند نادیده گرفته است و ناچار شده که اولوا الأمر را به معنی مجموع امت (یا نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست، زیرا همان طور که گفتیم اولوا الأمر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام شود و می‌دانیم حکومت دستجمعی عموم و حتی نمایندگان آن‌ها به صورت اتفاق آراء عملاً امکان‌پذیر نیست، زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی

ص: 277

1- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 10، ص: 144.

2- همان.

که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آن ها غالباً ممکن نیست و پیروی از اکثریت نیز پیروی از اولوا الأمر محسوب نمی شود، بنا بر این لازمه سخن فخر رازی و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده اند این می شود که عملاً اطاعت از اولوا الأمر تعطیل گردد و یا به- صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنایی درآید.

از مجموع بیانات فوق نتیجه می گیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل می دهند اثبات می کند.

پاسخ چند سؤال

در این جا ایرادهایی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد:

1. اگر منظور از اولوا الأمر، امامان معصوم باشند با کلمه «اولی» که به معنی جمع است سازگار نیست، زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی باشد.

پاسخ این سؤال چنین است، زیرا امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمان ها افراد متعددی را تشکیل می دهند و می دانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمی کند.

2. اولوا الأمر مطابق این معنی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) وجود نداشته و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است؟ پاسخ این سؤال از گفته بالا نیز روشن می شود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن می سازد و به عبارت دیگر می توانیم چنین بگوئیم که اولوا الأمر در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، زیرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو منصب

داشت یکی منصب «رسالت» که در آیه به عنوان «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» از او یاد شده و دیگر منصب «رهبری» و زمام داری امت اسلامی " که قرآن به عنوان اولوا الأمر از آن یاد کرده، بنا بر این پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام، این منصب را نیز به عهده داشت و شاید تکرار نشدن «اطیعوا» در بین «رسول» و «اولوا الأمر» خالی از اشاره به این معنی نباشد و به عبارت دیگر منصب «رسالت» و «منصب اولوا الأمری» دو منصب مختلف است که در وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک جا جمع شده ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد.

3. اگر منظور از اولوا الأمر امامان و رهبران معصوم است، پس چرا در ذیل آیه که مسأله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان می کند می گوید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ «اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ارجاع دهید اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است»؛ همان طور که می بینیم در این جا سخنی از اولوا الأمر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است.

در پاسخ این ایراد باید گفت: اولاً این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه می شود و ثانیاً شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق، اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین، زیرا در این مسائل مسلماً باید از اولوا الأمر اطاعت کرد (همان طور که در جمله اول آیه تصریح شده) بنا بر این منظور

از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریح آن با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، زیرا می دانیم امام فقط مجری احکام است، نه قانونی وضع می کند و نه نسخ می کند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و لذا در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم که اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کردند هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی بر خلاف کتاب الله و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگوئیم، بنا بر این نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که بر او وحی می شود و اگر امامان معصوم بیان حکم می کنند، آن نیز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن ها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الأمر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن می گردد. (1)

گواهی احادیث

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر اولوا الأمر را به امامان اهل بیت تأیید می کند از جمله:

1. مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال 756) در تفسیر بحر المحيط می نویسد که این آیه در حق علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نازل گردیده است (2).

ص: 280

1- . و اگر می بینیم در آیه 83 همین سوره برای حل بعضی از مشکلات ارجاع به اولوا الامر داده شده است منظور از آن، اختلاف در احکام و قوانین کلی شرع نیست بلکه همان طور که در تفسیر آیه مزبور خواهد آمد در باره مسائل مربوط به طرز اجرای احکام است، شرح بیش تر این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم خواند.

2- . ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحيط، ص: 278.

2. دانشمند اهل تسنن ابو بکر بن مؤمن الشیرازی در رساله اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل می کند که آیه فوق در باره علی (علیه السلام) نازل شد، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را (در غزوه تبوک) در مدینه به جای خود گذارد، علی (علیه السلام) عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار می دهی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى حين قال اخلفني في قومي و اصلح فقال عز و جل: و اولی الامر منکم؛ آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی (علیه السلام) بوده باشی، آن زمانی که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن، سپس خداوند عز و جل فرمود: و اولی الامر منکم.» (1)

شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع المودة از کتاب «مناقب» از «سلیم بن قیس هلالی» نقل می کند که روزی مردی به خدمت علی (علیه السلام) آمد و پرسید: کم ترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کم ترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان می گردد کدام است؟ امام فرمود: اما کم ترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی آید این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد، آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین آن ها را برای من معرفی کن، علی (علیه السلام) فرمود: همان ها که خداوند در ردیف خود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده و فرموده «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم».

ص: 281

آن مرد گفت فدایت شوم باز هم روشن تر بفرما علی (علیه السلام) فرمود: همان هایی که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آن ها یاد کرده و فرمود:

«انی ترکت فیکم آمرین لن تضلوا بعدیان تمسکتُم بهما کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی؛ من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آن ها بزنیید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم.» (1)

4. و نیز همان دانشمند در کتاب «ینایع الموده» می نویسد که صاحب کتاب مناقب از تفسیر مجاهد نقل کرده که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است (2).

5. روایات متعددی در منابع شیعه مانند کتاب کافی و تفسیر عیاشی و کتب صدوق و غیر آن نقل شده که همگی گواهی می دهند که منظور از اولوا الامر ائمه معصومین می باشند و حتی در بعضی از آن ها نام امامان یک یک صریحاً ذکر شده است (3). (4)

2. وارد نشدن در فتنه ها

پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ماجرای سقیفه، امام علی (علیه السلام) فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ سُدُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُدِّ فُنِّ النَّجَاةِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تَيْجَانَ الْمُفَاخِرَةِ أَفْلَاحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَدَّ لَمْ فَارَّاحَ هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَ لُقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرٍ وَقَتٍ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرَّاعِ بَعِيرٍ أَرْضِهِ. فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَصَ

ص: 282

1- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع الموده، ص: 116.

2- همان، ص: 114.

3- جهت مطالعه بیش تر ر.ک: بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ذیل آیه شریفه.

4- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 435.

عَلَى الْمَلَكِ وَإِنْ أَسْكَتْ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتِيَا وَالتِّي وَاللَّهِ لَا بِنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِشَدَى أُمَّهِ بَلِ
أَنْدَمَجْتُ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَزْشِبَةِ فِي الطَّوْرِ الْبَعِيدَةِ.» (1)

ای مردم، امواج فتنه ها را با کشتی های نجات (2) درهم بشکنید و از راه اختلاف و پراکندگی بپرهیزید و تاج های فخر و برتری جویی را بر زمین نهدید، رستگار شد آن کس که با یاران به پاخاست، یا کناره گیری نمود و مردم را آسوده گذاشت.

این گونه زمام داری (3)، چون ابی بد مزه و لقمه ای گلوگیر است و آن کس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری به کارد.

در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می گویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم، می گویند:

از مرگ می ترسید!! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ ها و حوادث ناگوار؟! سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیش تر است! این که سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه های عمیق! (4).

ص: 283

-
- 1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 52.
 - 2- . اشاره است به حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «مثل اهل بیت من همانند کشتی نجات است.».
 - 3- . زمام داری پیشنهادی ابو سفیان!!
 - 4- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 51.

3. باز داشتن ابو موسی اشعری از فتنه انگیزی

در آستانه جنگ جمل، در سال 36 هجری به امام گزارش رسید که ابو موسی اشعری، فرماندار کوفه مردم را برای پیوستن به امام بازمی دارد، امام این نامه را به او نوشت.

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ فَإِذَا قَدِمَ [عَلَيْكَ رَسُولِي] رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَيْلَكَ وَاشْدُدْ مِنْزَرَكَ وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ وَانْدُبْ مَنْ مَعَكَ فَإِنْ حَقَّقْتَ فَأَنْفُذْ وَإِنْ تَفَشَّلتْ فَأَبْعُدْ وَإِيْمُ اللَّهِ لَتُؤْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ وَلَا تُشْرِكُ حَتَّى يَخْلَطَ رُؤُودُكَ بِخَائِرِكَ وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ وَحَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قَعْدَتِكَ وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذْرِكَ مِنْ خَلْفِكَ وَ مَا هِيَ بِالْهُوَيْنَى الَّتِي تَرْجُو وَ لَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى يَرْكُبُ جَمَلُهَا وَ [يَذَلُّ] يَذَلُّ صَعْبُهَا وَيَسَّ هَلْ جَبَلُهَا فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَ امْلِكْ أَمْرَكَ وَ خُذْ نَصِيحَتِي وَ حَظَّكَ فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنِّحْ إِلَى غَيْرِ رَحْبٍ وَ لَا فِي نَجَاةٍ فَبِالْحَرِيِّ لَتُكْفَيْنَ وَ أَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لَا يَقَالَ أَيْنَ فُلَانٌ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقِّ وَ مَا [يُبَالِي] أُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُؤْمِنُونَ وَ السَّلَامُ» (1)

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) پس از ستایش پروردگار و درود! سخنی از تو به من رسیده که هم به سود و هم به زیان تو است، چون فرستاده من پیش تو آید. دامن همت به کمر زن، کمرت را برای جنگ محکم ببند و از سوراخ خود بیرون آی و مردم را برای جنگ بسیج کن. اگر حق را در من دیدی بپذیر و اگر دو دل ماندی کناره گیر. به خدا سوگند! هر جا که باشی تو را بیاورند و به حال خویش رها نکنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشک در هم

ص: 284

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 453.

ریزد و در کنار زدنت از حکومت شتاب کنند، چنان که از پیش روی خود همان گونه بترسی که از پشت سرت هراسناکی (1). حوادث جاریکشور آن چنان آسان نیست که تو فکر می کنی، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد و سختی های آن را هموار کرد و پیمودن راه های سخت و کوهستانی آن را آسان کرد، پس فکرت را به کار گیر و مالک کار خویش باش و سهم و بهره ات را بردار، اگر همراهی با ما را خوش نداری کناره گیر، بی آن که مورد ستایش قرار گیری یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسئولیت های تو را بر آورند و از تو نپرسند که کجا هستی و به کجا رفته ای! به خدا سوگند! این راه حق است و به دست مرد حق انجام می گیرد و باکی ندارم که خدا شناسان چه می کنند؟ با درود. (2)

4. پرهیز و اجتناب از پیمان شکنی با حاکم اسلامی

اشاره

خطبه 25 را در سال 40 هجری، زمانی امام علی (علیه السلام) ایراد فرمود که گزارش های پیاپی از شکست یاران امام (علیه السلام) به کوفه می رسید و عبید الله بن عباس و سعید بن نمران، فرمانداران امام در یمن از سر بن ابی ارقطه، شکست خورده به کوفه

ص: 285

-
- 1- ابو موسی اشعری نام او عبد الله بن قیس که در فتح خیبر، مسلمان شد و از طرف عمر فرماندار بصره و در زمان عثمان فرماندار کوفه شد، در آستانه جنگ جمل، عاشره نامه ای برای او فرستاد و او را به سوی گروه خود جذب کرد. وقتی نامه امام به کوفه رسید مردم را بر ضد امام تحریک می کرد و در میان کوفیان اختلاف ایجاد کرد که امام این نامه را به او نوشت. آنگاه مالک اشتر و امام حسن (علیه السلام) به کوفه رفتند، برای مردم سخنرانی کردند، ابو موسی با حضرت امام حسن (علیه السلام) نزاع و مجادله می کرد که مالک بر سر او فریاد زد و گفت از دار الاماره خارج شو! او یک شب مهلت خواست و بیرون رفت. از آن پس کوفیان متحد شده و 12 هزار نفر به یاری امام شتافتند.
 - 2- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 603.

برگشتند. امام برای سرزنش یاران جهت کندی و رکود در جهاد و مخالفت از دستوره‌های رهبری، خطبه را ایراد فرمود که آخرین سخنرانی امام است، که بخشی از آن را به شرح ذیل می‌آوریم:

«مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ أَقْبَضُهَا وَأَبْسَطُهَا إِنْ لَمْ [يَكُنْ] تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهْتُبُ أَعَاصِيرَكَ فَقَبَّحَكَ اللَّهُ وَتَمَثَّلَ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ -

لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنِّي

عَلَى وَضِرِّ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلِ

ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): أُبَيْتُ بُسْرًا قَدْ أَطَاعَ الْيَمْنَ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ سَيَدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَبِمَعَصِيَةِ بَيْتِكُمْ إِمَامِكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَبِأَدَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِيهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ وَبِصَدِّ لَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ فَلَوْ ائْتَمَنْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَيَّ فَعَبَّ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُّونِي وَسَمُّتُهُمْ وَسَمُّونِي فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّْي اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يَمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ أَمَا وَاللَّهِ لَوُدِدْتُ أَنْ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بِنِ عَنَمٍ:

هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ

فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ (1)

ثُمَّ نَزَلَ (عليه السلام) مِنَ الْمِنْبَرِ. (2)

ص: 286

1- قال السيد الشريف أقول الأرمية جمع رمي وهو السحاب والحميم ها هنا وقت الصيف وإنما خص الشاعر سحاب الصيف بالذكر لأنه أشد جفولا وأسرع خفوفا 307 لأنه لا ماء فيه وإنما يكون السحاب ثقيل السير لا متلائه بالماء وذلك لا يكون في الأكثر إلا زمان الشتاء وإنما أراد الشاعر وصفهم بالسرعة إذا دعوا والإغاثة إذا استغيثوا والدليل على ذلك قوله: هنالك لو دعوت أتاك منه...

2- . شريف الرضي، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: صبحي صالح، ص: 66.

1. علل شکست ملت ها (علل شکست کوفیان و پیروزی شامیان)

اکنون جز شهر کوفه در دست من باقی نمانده است، که آن را بگشایم یا ببندم ای کوفه اگر فقط تو برای من باشی، آن هم برابر این همه مصیبت ها و طوفان ها چهره ات زشت باد!

آن گاه به گفته شاعر مثال آورد: (به جان پدرت سوگند ای عمرو(1) که سهم اندکی از ظرف و پیمانانه داشتم).

سپس ادامه داد:

به من خبر رسیده که به سر بن ارطاة(2) بر یمن تسلط یافته، سوگند به خدا می دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد.(3)، زیرا آن ها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید! شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آن ها امام خود را در باطل فرمانبردارند! آن ها نسبت به رهبر خود امانت دار و شما خیانت کارید، آن ها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی، (آنقدر فرومایه اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می ترسم که بند آن را بدزدید.

ص: 287

1- . شخص مورد نظر شاعر ابو جندب هذلی است.

2- . بسر بن ارطاة از فرماندهان خون ریز و سفاک معاویه بود که به کسی رحم نمی کرد، به کاروان حاجیان خانه خدا حمله کرد، هر جا شیعیان امام علی (علیه السلام) را می یافت می کشت، به شهر یمن حمله برد و کودکان ابن عباس را سر برید و سر انجام دیوانه شد و مرد.

3- . اشاره به: پاتولوژی Pathology (آسیب شناسی اجتماعی) که چگونه جامعه ای به کمال می رسد یا سقوط می کند.

2. نفرین به امت خیانت کار

خدایا، من این مردم را با پند و تذکریهای مداوم خسته کردم و آن‌ها نیز مرا خسته نمودند، آن‌ها از من به ستوه آمده و من از آنان به ستوه آمده، دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من بر آن‌ها مسلط کن.

خدایا، دل‌های آنان را، آن‌چنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن! به خدا سوگند، دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فراس بن غنم (1) می‌داشتم که: «اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی» آن‌گاه امام از منبر فرود آمد.

می‌گوییم: «آرمیه» جمع «رمی» به معنای ابر است و «حمیم» گرمای تابستان، که شاعر ابر تابستانی را یاد کرده است از آن رو که سبکبار و زودگذر است و بارانی ندارد، زیرا ابرهای سنگین به جهت تراکم بخار و پر آب بودنشان به کندی حرکت می‌کنند که چنین ابرهایی بیش تر در فصل زمستان یافت می‌شود. در این جا شاعر، سواران قبیله را به جهت شتاب آنان در پذیرفتن دعوت به هنگام فریاد رسی، به ابر تابستانی تشبیه کرده است. (2)

5. ارتکاب نافرمانی از دستور امام و عقوبت آن

اشاره

امام علی (علیه السلام) پس از شنیدن تهاجم یکی از افسران معاویه، به نام نعمان بن

ص: 288

1- . قبیله بنی فراس به دلآوری و جرأت مشهور بوده اند.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی.

بشیر به عین التمر، سرزمین آباد قسمت غربی فرات (1) و کوتاهی کوفیان در سال 39 هجری در کوفه.

حضرت در خطبه 39 فرمودند:

«مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يَطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يَجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ لَا أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصِّ رِجْمٍ رَبِّكُمْ أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةٌ تُحْمِشُكُمْ أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَضْرِحًا وَأُنَادِيكُمْ مُتَعَوِّثًا 4 فَلَا تَسَّ مَعُونَ لِي قَوْلًا وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا حَتَّى [تَكْشِفَ] تَكْشِفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ فَمَا يَدْرِكُ بِكُمْ ذَاؤُ وَلَا يَبْلُغُ بِكُمْ مَرَامٌ دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَزَّ جَزْئُكُمْ جَزْجَرَةَ الْجَمَلِ الْأَسَدِيِّ وَتَثَاقَلْتُمْ تَثَاقُلَ النَّصُوءِ الْأَدْبَرِيِّ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِيفٌ - كَأَنَّمَا يَسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ.» (2)

1. نکوهش کوفیان

گرفتار کسانی شده ام که چون امر می کنم فرمان نمی برند و چون آن ها را فرا می خوانم اجابت نمی کنند. ای مردم بی اصل و ریشه، در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وا دارد؟ (3)

ص: 289

1- . در آنجا مالک بن کعب، فرماندار امام (علیه السلام) بود که صد نفر نیرو در اختیار داشت و فرمانده مهاجم معاویه، نعمان با دو هزار سرباز به او حمله کرده بود، امیر المؤمنین (علیه السلام) به همین جهت مردم را به یاری او فرا خواند و کوفیان را در بی تفاوتی هشدار داد و نکوهش کرد.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 81.

3- . نفی تفکر: آپولیتیسیم Apolitism (آپولوژیسم Apologism) (لا قیدی و عدم شرکت در مسائل سیاسی).

2. علل شکست و نابودی کوفیان

در میان شما به پاخاسته فریاد می کشم و عاجزانه از شما یاری می خواهم، اما به سخنان من گوش نمی سپارید و فرمان مرا اطاعت نمی کنید، تا آن را که پیامدهای ناگوار آشکار شد، نه با شما می توان انتقام خونی را گرفت و نه با کمک شما می توان به هدف رسید.

شما را به یاری برادرانتان می خوانم، مانند شتری که از درد بنالد، ناله و فریاد سر می دهید و یا همانند حیوانی که پشت آن زخم باشد، حرکتی نمی کنید. تنها گروه اندکی به سوی من آمدند که آن ها نیز ناتوان و مضطرب بودند، «گویا آن ها را به سوی مرگ می کشانند و مرگ را با چشمانشان می نگرند».

می گویم: «متذائب» یعنی مضطرب، از «تذاء بت الریح» یعنی وزش باد گوناگون و مضطرب گشت و ذئب (گرگ) را ذئب نامیدند چون در رفتن اضطراب دارد(1).

6. پرهیز از حيله و نیرنگ در مقابل حاکمیت اسلامی

اشاره

امام علی (علیه السلام) پس از جنگ صفین در سال 37 هجری در کوفه، خطبه 41 را به شرح ذیل ایراد فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوَامُّ الصِّدْقِ وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ وَلَقَدْ أَصَبْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْغَدْرِ كَيْسًا وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيَلِ مَا لَهُمْ فَاتَلَّهُمُ اللَّهُ قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحِيَلِ وَ

ص: 290

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 93.

دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ فَيَدْعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَ يَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ» (1)

پرهیز از حيله و نیرنگ

ای مردم! وفا همراه راستی است، که سپری محکم تر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد خیانت و نیرنگ ندارد.

اما امروز در محیط و زمان های زندگی می کنیم که بیش تر مردم حيله و نیرنگ را، زیرکی می پندارند و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می خوانند.

چگونه فکر می کنند؟ خدا بکشد آن ها را! چه بسا شخصی تمام پیش آمدهای آینده را می داند و راه های مکر و حيله را می شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست و با این که قدرت انجام آن را دارد آن را به روشنی رها می سازد، اما آن کس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد از فرصت ها برای نیرنگ بازی، استفاده می کند. (2)

7. مخالفت بعضی از صحابه در همراهی با لشکراسامه

7. مخالفت بعضی از صحابه در همراهی با لشکراسامه (3)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لشکری را راهی روم می کند؛

«ثُمَّ إِنَّهُ عَقَدَ لِأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ بِنِ حَارِثَةَ الْإِمْرَةِ وَ نَدَبَهُ أَنْ يَخْرُجَ بِجُمْهُورِ الْأُمَّةِ إِلَى حَيْثُ أُصِيبَ أَبُوهُ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ وَ اجْتَمَعَ رَأْيُهُ (عليه السلام) عَلَى إِخْرَاجِ جَمَاعَةٍ مِنْ مُتَقَدِّمِي

ص: 291

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 83.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 95.

3- . مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 1، ص: 180.

الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ فِي مَعَسِ كَرِهٍ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَدِينَةِ عِنْدَ وَفَاتِهِ (صلى الله عليه وآله) مَنْ يَخْتَلِفُ فِي الرَّئَاسَةِ وَيَطْمَعُ فِي التَّقَدُّمِ عَلَى النَّاسِ بِالْإِمَارَةِ وَيَسْتَبِئُ الْأَمْرَ لِمَنْ اسْتَحْلَفَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَلَا يَبَازِغُهُ فِي حَقِّهِ مُنَازِعٌ فَعَقَدَ لَهُ الْإِمْرَةَ عَلَى مَا ذَكَرْنَا.

وَجَدَّ (عليه السلام) فِي إِخْرَاجِهِمْ فَأَمَرَ أَسَامَةَ بِالْبُرُوزِ عَنِ الْمَدِينَةِ بِمَعَسِ كَرِهٍ إِلَى الْجُرْفِ وَحَثَّ النَّاسَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِ وَالْمَسِيرِ مَعَهُ وَحَدَّرَهُمْ مِنَ التَّلَوُّمِ وَالْإِبْطَاءِ عَنْهُ.

فَبَيْنَمَا هُوَ فِي ذَلِكَ إِذْ عَرَضَتْ لَهُ الشَّكَاةُ الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا فَلَمَّا أَحْسَسَ بِالْمَرَضِ الَّذِي عَرَاهُ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَاتَّبَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ وَتَوَجَّهَ إِلَى الْبَقِيعِ فَقَالَ لِمَنْ تَبِعَهُ إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ بِالْأَسَدِ تَغْفَارًا لِأَهْلِ الْبَقِيعِ فَاَنْطَلَقُوا مَعَهُ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ فَقَالَ (عليه السلام) السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ لِيَهْنِتْكُمْ مَا أَصَبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا فِيهِ النَّاسُ أَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ أَوْلَهَا آخِرُهَا ثُمَّ اسْتَغْفَرَ لِأَهْلِ الْبَقِيعِ طَوِيلًا وَأَقْبَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ إِنَّ جَبْرَيْلَ (عليه السلام) كَانَ يَعْزِضُ عَلَى الْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَقَدْ عَرَضَهُ عَلَى الْعَامِ مَرَّتَيْنِ وَلَا آرَاهُ إِلَّا لِحُضُورِ أَجَلِي ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنِّي خَيْرْتُ بَيْنَ خَزَائِنِ الدُّنْيَا وَالْخُلُودِ فِيهَا أَوْ الْجَنَّةِ فَاخْتَرْتُ لِقَاءَ رَبِّي وَالْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَأَغْسِلْنِي وَاسْتُرْ عَوْرَتِي فَإِنَّهُ لَا يَرَاهَا أَحَدٌ إِلَّا أَكْمَهُ.»

سپس رایتی به نام اسامه بن زید بن حارثه ترتیب داد و دستور صادر کرد او باتفاق گروه بسیاری از مسلمانان به طرف یکی از شهرهای روم که پدرش در آن جا از پای درآمد بود حرکت کند و نظر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) این بود بدین وسیله عده از سران مهاجر و انصار در لشکر وی شرکت نمایند و هنگام رحلت او آن ها که آهنگ مخالفت و طمع ریاست دارند نباشند و امر خلافت بدون هیچ گونه نزاعی بخلیفه پس از او مسلم گردد.

و بالاخره به طوری که گفتیم رایت اسامه بسته شد و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سعی بلیغی در بیرون کردن سران مهاجر و انصار نمود و به اسامه فرمود تا با لشکریان خود بیرون رفته و در جرف که نزدیک مدینه بود منزل نماید و مردم را وادار کرد تا همراه او حرکت کنند و آنان را از باقی ماندن و کندی کردن از انجام وظیفه بیم می داد.

در آن حال که مسلمانان را بهمراهی با اسامه دعوت می کرد بیماری مرگ بر وجود مبارکش عارض شد چون از بیماری خود باخبر گردید و احساس کرد که این مرض ویرا از پای درمی آورد دست علی(علیه السلام) را به دست گرفته و همراه با عده به بقیع آمد به آن ها توجه کرده فرمود من مأمورم برای مردگان بقیع استغفار نمایم آن ها با وی آمدند تا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در محلی توقف کرد و گفت سلام بر شما ای مردمی که در دل خاک بقیع خفته اید، از مقاماتی که بدان نائل گردیده اید تبریک می گویم اگر پروردگار ما بنگرید می بینید فسادها از همه طرف مانند شب تاریک روز ما را تار نموده سپس برای آن ها استغفاری طولانی نموده به طرف علی(علیه السلام) متوجه شد فرمود همانا جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من تلاوت می کرد امسال دو مرتبه آن کتاب عزیز را بر من قرائت کرد و یقین میدانم این عمل جبرئیل حاکی از آن ست که مرگ من فرارسیده.

سپس فرمود یا علی من مخیرم خزانن دنیا و جاوید ماندن در آن را برای خود برگزینم یا از این دنیا رخت بر بسته بسرای دیگر بشتابم من از این دو ملاقات پروردگار و نعمت های پایدار بهشت را اختیار نمودم بنا بر این هنگامی که از دنیا رفتم مرا غسل بده و عورت مرا بپوشان، زیرا هر کسی چشمش بعورت من بیفتد بلا درنگ نابینا شود.

«ثُمَّ عَادَ إِلَى مَنْزِلِهِ (عليه السلام) فَمَكَثَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَوْعُوكًا ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مَعْصُوبَ الرَّأْسِ مُعْتَمِدًا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَمِينِي يَدِيهِ وَعَلَى الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ بِالْيَدِ الْأُخْرَى حَتَّى صَدَّ عِدَّ الْمَنْبَرِ فَجَلَسَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ حَانَ مِنِّي خُفُوفٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنِي أُعْطِهِ إِيَّاهَا وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَيَّ دَيْنٌ فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَيْءٌ إِلَّا الْعَمَلُ إِيَّاهَا النَّاسُ لَا يَدْعِي مُدْعٍ وَلَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّيٌّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يَنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ.

ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ صَلَاةً خَفِيفَةً وَدَخَلَ بَيْتَهُ وَكَانَ إِذْ ذَاكَ فِي بَيْتِ امِ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَأَقَامَ بِهِ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ.

فَجَاءَتْ عَائِشَةُ إِيَّاهَا تَسْأَلُهَا أَنْ تَتَّقِلَهُ إِلَى بَيْتِهَا لِتَتَوَلَّى تَعْلِيلَهُ وَسَأَلَتْ أَرْوَاحَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) فِي ذَلِكَ فَأَذِنَ لَهَا فَأَنْتَقَلَ (صلى الله عليه وآله) إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي أَسْكَنَهُ عَائِشَةُ وَاسْتَمَرَّ بِهِ الْمَرَضُ أَيَّامًا وَثَقُلَ (عليه السلام).

فَجَاءَ بِأَلٍّ عِنْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ وَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَغْمُورٌ بِالْمَرَضِ فَنَادَى الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَأُذِنَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَيْهِ وَآلِهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ يَصَلُّ بِالنَّاسِ بَعْضُهُمْ فَإِنِّي مَشْغُولٌ بِنَفْسِي.

فَقَالَتْ عَائِشَةُ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ وَقَالَتْ حَفْصَةُ مُرُوا عُمَرَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حِينَ سَمِعَ كَلَامَهُمَا وَرَأَى حِرْصَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عَلَى التَّنْوِيهِ بِأَيِّهَا وَافْتِنَانِهِمَا بِذَلِكَ وَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حَتَّى أَكْفَفْنَ فَإِذَا تَكَنَّ صَوِيحِبَاتُ يَوْمِئِذٍ ثُمَّ قَامَ (عليه السلام) مُبَادِرًا خَوْفًا مِنْ تَقَدُّمِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ وَقَدْ كَانَ أَمْرَهُمَا (عليه السلام) بِالْخُرُوجِ إِلَى أُسَامَةَ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ أَنْهُمَا قَدْ تَخَلَّفَا.»

آن گاه به منزل خود برگشته و سه شبانه روز با کمال بیماری و نقاهت بسربرد پس از سه روز، سر مبارک را بسته علی (علیه السلام) طرف راست آن حضرت و فضل بن عباس طرف چپ آن حضرت را گرفته بودند و با این حال وارد مسجد شده و به منبر رفته نشست سپس فرمود ای گروه مردم غیبت من نزدیک شده و مرگ من فرا رسیده کسی که در دست من حقی دارد یا طلبکار است بیاید تا حقش را پردازم و طلبش را ادا کنم ای مردم هیچ چیزی نزد خدا باندازه عمل موقعیت ندارد، زیرا به واسطه آن خیر و شر نمودار می گردد ای مردم کسی ادعائی نکند و فردی آرزویی ننماید سوگند به خدائی که مرا به نبوت حقیقی برگزیده بجز از عمل توأم با رحمت کار دیگری آدمی را نجات نمی بخشد و منمهم اگر بنافرمانی او پرداخته بودم هلاک و نابود شده بودم.

سپس از منبر بزیر آمد و با مردم نماز گزارده و به واجبات فقط اکتفا نمود و به خانه ام سلمه که آن روزها در آن جا بسر میبرد رفت یک روز یا دو روز از این قضیه بیش نگذشت عائشه حضور حضرت رسیده و اجازه خواست تا آن حضرت را به خانه خود ببرد و در آن جا به پرستاری حضرتش پردازد و ضمناً از زنان دیگر رسول خدا نیز کسب اجازه کرده و بالاخره با استیذان از نامبردگان رسول خدا را به خانه خود برد و به پرستاری پرداخت چند روزی بیماری آن جناب شدت کرد یک روز صبح که پیغمبر اکرم بنقاهت شدید مبتلا بود بلال به خانه آن جناب آمد و نماز صبح را اعلام کرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود من اکنون از آمدن به مسجد معذورم یکی از مسلمانان را بنماز وادار کنید و دیگران به وی اقتدا نمایند عایشه گفت پدرم ابو بکر

را به اقامه جماعت برقرار سازید حفصه گفت والد بزرگوارم عمر را بگوئید نماز صبح را بپای آورد.

«فَلَمَّا سَمِعَ مِنْ عَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ مَا سَمِعَ عَلِمَ أَنَّهُمَا مُتَأَخِّرَانِ عَنْ أَمْرِ فَبَدَرَ لِكِفِّ الْفِتْنَةِ وَ إِزَالَةِ الشُّبْهَةِ فَقَامَ (عليه السلام) وَ أَنَّهُ لَا يَسْتَقِيلُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الضَّعْفِ فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَ الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ فَأَعْتَمَدَهُمَا وَ رَجَلَاهُ تَحْطَانِ الْأَرْضِ مِنَ الضَّعْفِ.

فَلَمَّا خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ جَدَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ سَبَقَ إِلَى الْمِحْرَابِ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ أَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ فَتَأَخَّرَ أَبُو بَكْرٍ وَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَقَامَهُ فَكَبَّرَ وَ ابْتَدَأَ الصَّلَاةَ الَّتِي كَانَ قَدْ ابْتَدَأَ بِهَا أَبُو بَكْرٍ وَ لَمْ يَبْنِ عَلَى مَا مَضَى مِنْ فِعَالِهِ.

فَلَمَّا سَمِعَ انْصَرَافَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ اسْتَدْعَى أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ جَمَاعَةً مِمَّنْ حَضَرَ الْمَسْجِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ أَلَمْ أَمُرْ أَنْ تَنْفُذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ فَقَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنِّي كُنْتُ خَرَجْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ لِأَجْدُدِ بِكَ عَهْدًا وَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ أَخْرُجْ لِأَنِّي لَمْ أُحِبَّ أَنْ أَسْأَلَ عَنْكَ الرَّكْبَ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) فَأَنْفُذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ فَأَنْفُذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ يَكْرِزُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ أُنْمِ عَلَيْهِ مِنَ التَّعَبِ الَّذِي لِحَقِّهِ وَ الْآسَفِ فَمَكَثَ هُنَيْهَةً مُعْمَى عَلَيْهِ وَ بَكَى الْمُسْلِمُونَ وَ ارْتَفَعَ النَّحِيبُ مِنْ أَرْوَاحِهِ وَ وُلْدِهِ وَ النَّسَاءِ الْمُسْلِمَاتِ وَ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (1)

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) هنگامی که دید هر یک از این ها حریص اند بر این که پدرشان به امامت مردم برقرار شوند و در حیات وی آشوب نمایند فرمود دست از آشوبگری خود بردارید و فتنه بپا نکنید شما مانند زن های فتنه گر زمان یوسفید که هر یک پنهانی به یوسف پیغام فرستادند.

ص: 296

1- . فی هامش «ش» و «م»: من أهل بيته.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نظر باینکه مبدا یکی از آن دو به اقامه جماعت پردازند با آن که دستور داده بود همراه جیش اسامه بخارج شهر بروند و خیال نمی کرد تخلف کرده باشند با همان حال ناتوانی که داشت خود را برای رفتن به مسجد مهیا کرد و از آن طرف وقتی متوجه شد عایشه و حفصه در صدد امامت پدر خودند دانست که ابو بکر و عمر از رفتن همراه اسامه تخلف نموده اند این معنی بیش تر رسول خدا را به مسجد متوجه ساخت تا مگر بدین وسیله بتواند آتش فتنه را خاموش بسازد و رفع شبهه نماید.

بالا-خره رسول خدا با ضعف بی اندازه که داشت و نمی توانست روی زمین آرام بگیرد علی(علیه السلام) و فضل بن عباس زیر بغل آن جناب را گرفتند و آن حضرت پاهای مبارک را بر روی زمین می کشید و با این حال به مسجد وارد گردیده دید ابو بکر داخل محراب شده و نزدیکست با گفتن تکبیرة الاحرام که رکن مقدم اسلام است ارکان حقیقی آن را از یک دیگر بپاشد و نابود سازد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با دست اشاره کرد عقب بایست او ناچار عقب ایستاد لیکن در نظر داشت روزی برای آن که بفهماند حق با من بود نه با پیغمبر در میان محراب بایستند و با گفتن الله اکبر رک و پیوند رهبر بزرگ اسلام نی بلکه قائمه عرش الهی را بلرزه در آورد.

رسول خدا خود در محراب ایستاده و نماز را آغاز کرده و اعمال نمازی ابو بکر را به هیچ گرفته نماز را از سر شروع کرد چون نماز را سلام داد به خانه رفته ابو بکر و عمر و عده ای که در مسجد حضور داشتند طلبیده فرمود مگر دستور ندادم شما همراه جیش اسامه بخارج شهر کوچ کنید عرض کردند آری فرمود بنا بر این برای چه مخالفت کردید؟! ابو بکر گفت من حسب الامر همراه جیش اسامه بخارج مدینه

رفتم لیکن برای آن که عهدی تازه کرده باشم مراجعت نمودم عمر گفت یا رسول الله من از مدینه خارج نشدم و با جیش اسامه شرکت نکردم، زیرا می خواستم خودم از بیماری شما باخبر باشم و از دیگران خبر ناراحتی شما را نپرسم.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که دانست آنان مخالفت کرده اند بار سوم آن ها را بهمراهی با جیش اسامه دعوت کرد و از رنج بسیاری که دیده و اندوه فراوانی که به حضرتش رسیده غشوه بر او عارض گردید و ساعتی بدین حال بسربرد مسلمانان گریستند و صدای گریه زنان و فرزندان و زنان مسلمان و همه حاضران بلند شد. (1)

8. حدیث لوح و قلم، و مخالفت بعضی از صحابه

8. حدیث لوح و قلم، و مخالفت بعضی از صحابه (2)

هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) مشاهده فرمودند که توطئه ای در حال شکل گیری است، فرمودند: قلم و دوات برایم بیاورید.

«فَأَفَاقَ (عليه السلام) فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ انْتُونِي بِدَوَاةٍ وَكِتِفٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَعُوا بَعْدَهُ أَبَدًا ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ فَقَامَ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ يَلْتَمِسُ دَوَاةً وَكِتِفًا فَقَالَ لَهُ عُمَرُ ازْجِعْ فَإِنَّهُ يَهْجُرُ فَرَجَعَ وَنَدِمَ مَنْ حَضَرَهُ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ مِنَ التَّصَدِّجِ فِي إِحْضَارِ الدَّوَاةِ وَالْكِتِفِ فَتَلَاوَمُوا بَيْنَهُمْ فَقَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَقَدْ أَشْفَقْنَا مِنْ خِلَافِ رَسُولِ اللَّهِ.

فَلَمَّا أَفَاقَ (صلی الله علیه و آله) قَالَ بَعْضُهُمْ أَلَا نَأْتِيكَ بِكِتِفٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدَوَاةٍ فَقَالَ أَبْعَدَ

ص: 298

1- مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مترجم: ساعدی خراسانی، ص: 166.

2- مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 1، ص: 183.

الَّذِي قُلْتُمْ لَا وَ لَكِنِّي أَوْصِيَكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا ثُمَّ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ عَنِ الْقَوْمِ فَهَضُّوا وَ بَقِيَ عِنْدَهُ الْعَبَّاسُ وَ الْفَضْلُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً.

فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ يَكُنْ هَذَا الْأَمْرُ فِينَا مُسَدِّقًا بَعْدَكَ فَبَشِّرْنَا وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّا نُغْلِبُ عَلَيْهِ فَأَوْصِ بِنَا فَقَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ مِنْ بَعْدِي وَ أَصَمَّتْ فَهَضَّ الْقَوْمُ وَ هُمْ يَبْكُونَ قَدْ أَيَسُوا مِنَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله).

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ (عليه السلام) ازْدُدُوا عَلَيَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عَمِّي فَأَنْفَذُوا مِنْ دَعَاهُمَا فَحَضَرَا فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِمَا الْمَجْلِسُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَا عَبَّاسُ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ تَقْبَلُ وَصِيَّتِي وَ تُنْجِزُ عِدَّتِي وَ تَقْضِي عَنِّي دِينِي فَقَالَ الْعَبَّاسُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَمُّكَ شَيْخٌ كَبِيرٌ ذُو عِيَالٍ كَثِيرٍ وَ أَنْتَ تُبَارِي الرِّيحَ سَخَاءً وَ كَرَمًا وَ عَلَيْكَ وَعْدٌ لَا يَنْهَضُ بِهِ عَمُّكَ.»

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) افاقه یافته نگاهی به مردم کرده فرمود: دوات و شانه گوسفندی حاضر کنید تا مطلبی را بنویسم که پس از آن برای همیشه گمراه نشوید و همان دم عارضه غشوه بر حضرتش مستولی شد.

یکی از حاضران برخاست تا امریه حضرت را به انجام آورد عمر دید هر گاه دستور رسول خدا (صلى الله عليه و آله) عملی شود ممکن است تیر غرض او به هدف مقصود نرسد و کار از کار بگذرد بدین ملاحظه به آن مرد گفت بسخن رسول خدا (صلى الله عليه و آله) توجه نکن، زیرا او بیمار است و هذیان می گوید آن مرد از اراده خود منصرف شد و از این که در احضار امریه رسول خدا تقصیر و کوتاهی نمودند متأثر بوده و گفتگو در میانشان افتاد و کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را به زبان رانده و از مخالفت آن جناب بیمناک بودند.

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افاقه حاصل کرد برخی گفتند آیا اجازه می دهید تا دوات و شانه حاضر نمایم فرمود پس از این همه سخنان نابجا محتاج بدوات و شانه نیستم لیکن در باره بازماندگانم وصیت می کنم از آن ها دست بردارید و از نیت خیر در باره آنان خودداری ننمائید و روی از مردم برگردانید مسلمانان تقصیر کار از جای برخاسته به خانهای خود رفتند و بجز از عباس و فضل و علی بن ابی طالب (علیه السلام) و خاندان مخصوصش دیگری باقی نماند.

عباس عرض کرد یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) هر گاه می دانید غلبه با ماست و ما پس از شما به مقام حق پیروز می آئیم و مستقر می شویم اطلاع فرمائید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود پس از من در مانده و بیچاره خواهید شد و سخن دیگری نفرمود.

این عده هم با کمال ناامیدی از حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرخص گردیدند رسول خدا فرمود برادر و عمویم را برگردانید چون حضور یافتند و مجلس منحصر به آن ها گردید پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به طرف عمویش عباس توجه کرده فرمود ای عمو وصیت مرا می پذیری و وعده مرا قبول می کنی و قرض مرا ادا می نمائی عباس عرض کرد یا رسول الله عموی تو پیرمرد و عیال وار است و سخاء و کرم تو مانند باد وزش داشته و عموی ناتوانت نمی تواند بوعده تو قیام کند.

«فَأَقْبَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي تَقْبَلُ وَصِيَّتِي وَتُنَجِّزُ عِدَّتِي وَتَقْضِي عَنِّي دِينِي وَتُقُومُ بِأَمْرِ أَهْلِي مِنْ بَعْدِي قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ ادْنُ مِنِّي فَدَنَا مِنْهُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَزَعَ خَاتَمَهُ مِنْ يَدِهِ فَقَالَ لَهُ خُذْ هَذَا فَضَمَّهُ فِي يَدِكَ وَدَعَا بِسَيْفِهِ وَدَرَعِهِ وَجَمِيعِ لَأَمْتِهِ فَدَفَعَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَالتَّمَسَ عَصَابَةً كَانَ يَشُدُّهَا عَلَى بَطْنِهِ إِذَا لَبَسَ

سِلَاحَهُ وَخَرَجَ إِلَى الْحَرْبِ فَجِيءَ بِهَا إِلَيْهِ فَدَفَعَهَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَقَالَ لَهُ امْضِ عَلَيَّ اسْمِ اللَّهِ إِلَى مَنْزِلِكَ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ حُجِبَ النَّاسُ عَنْهُ وَثُقُلَ فِي مَرَضِهِ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَفَارِقُهُ إِلَّا لِضَرُورَةٍ فَقَامَ فِي بَعْضِ شُؤْنِهِ فَأَفَاقَ (عليه السلام) إِفَاقَةً فَافْتَقَدَ عَلَيْهِ (عليه السلام) فَقَالَ وَأَزْوَاجُهُ حَوْلَهُ ادْعُوا لِي أَخِي وَصَاحِبِي وَعَاوِدَةَ الضَّعْفَ فَأَصَمَّتْ فَقَالَتْ عَائِشَةُ ادْعُوا لَهُ أَبَا بَكْرٍ فَدَعِيَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَلَمَّا فَتَحَ عَيْنَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ وَاعْرَضَ عَنْهُ بِوَجْهِهِ فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ لَوْ كَانَ لَهُ إِلَيَّ حَاجَةٌ لَأَقْضِي بِهَا إِلَيْكَ فَلَمَّا خَرَجَ أَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الْقَوْلَ ثَانِيَةً وَقَالَ ادْعُوا لِي أَخِي وَصَاحِبِي فَقَالَتْ حَفْصَةُ ادْعُوا لَهُ عُمَرَ فَدَعِيَ فَلَمَّا حَضَرَ رَأَى النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَنْصَرَفَ. »

آن گاه به علی (علیه السلام) توجه کرده فرمود ای برادر آیا وصیت مرا می پذیری و بوعده من وفا می کنی و قرض مرا ادا می سازی و امور بازماندگانم را اداره می نمائی عرض کرد آری فرمان تو را از دل و جان می پذیرم و آن را اجرا می کنم.

پیغمبر فرمود نزدیک بیا چون پیش رفت علی (علیه السلام) را بسینه چسبانید و انگشتری خود را از انگشت مبارکش بیرون آورده فرمود این انگشتری را در انگشت کن سپس شمشیر و زره و تمام سلاح های جنگی خود و پارچه را که در هنگام پیکار بشکم می بسته و لباس جنگ می پوشیده و به کارزار می رفته حاضر کرده همه را به علی (علیه السلام) تسلیم نمود فرمود به نام خدا به منزل خود برو.

علی (علیه السلام) در تمام این مدت از پیغمبر (صلى الله عليه وآله) کناره نمی گرفت و پیوسته منتظر اجرای دستورات آن جناب بود فردای آن روز که درب خانه اش بروی مردم بسته بود و کسی از احوال آن جناب اطلاعی نداشت و بیماری آن حضرت شدت یافته

علی (علیه السلام) برای انجام پاره از امور ضروری خود رفته بود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اندکی افاقه یافت علی (علیه السلام) را ندید زنهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اطراف او را گرفته بودند.

«ثُمَّ قَالَ (علیه السلام) اذْعُوا لِي أَخِي وَصَاحِبِي فَقَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا اذْعُوا لَهُ عَلِيًّا فَإِنَّهُ لَا يَرِيدُ غَيْرَهُ فَادْعِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ أَوْمَأَ إِلَيْهِ فَأَكَبَّ عَلَيْهِ فَنَاجَاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) طَوِيلًا ثُمَّ قَامَ فَجَلَسَ نَاحِيَةً حَتَّى أَعْفَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَقَالَ لَهُ النَّاسُ مَا الَّذِي أَوْعَزَ إِلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ فَفَتَحَ لِي كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ وَوَصَّانِي بِمَا أَنَا قَائِمٌ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

ثُمَّ ثَقُلَ (علیه السلام) وَ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) حَاضِرٌ عِنْدَهُ فَلَمَّا قَرَّبَ خُرُوجَ نَفْسِهِ قَالَ لَهُ ضَعُ رَأْسِي يَا عَلِيُّ فِي حَجْرِكَ فَقَدْ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا فَاضَتْ نَفْسِي فَتَنَاوَلْهَا بِيَدِكَ وَ امْسَحْ بِهَا وَجْهَكَ ثُمَّ وَجَّهْنِي إِلَى الْقَبْلَةِ وَ تَوَلَّ أَمْرِي وَ صَلِّ عَلَيَّ أَوَّلَ النَّاسِ وَ لَا تُفَارِقْنِي حَتَّى تُوَارِيَنِي فِي رَمْسِي وَ اسْتَعِزُّ بِاللَّهِ تَعَالَى فَأَخَذَ عَلِيُّ (علیه السلام) رَأْسَهُ فَوَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ فَأَكَبَّتْ فَاطِمَةُ (علیه السلام) تَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ تَنْدُبُهُ وَ تَبْكِي وَ تَقُولُ:

وَ أَيْضًا يَسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ

ثِمَالُ (1) الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

فَفَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) عَيْنَيْهِ وَقَالَ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ يَا بَنِيَّ هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ لَا تُقُولِيهِ وَ لَكِنْ قُولِي وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَغْطَابِكُمْ فَبَكَتْ طَوِيلًا فَأَوْمَأَ إِلَيْهَا بِالْذُّنُوبِ مِنْهُ فَادْنَتْ مِنْهُ فَأَسْرَرَ إِلَيْهَا شَيْئًا تَهَلَّلَ لَهُ وَجْهَهَا.

ثُمَّ قَضَى (علیه السلام) وَ يَدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) تَحْتَ حَنَكِهِ فَفَاضَتْ نَفْسُهُ (علیه السلام) فِيهَا

ص: 302

فَرَفَعَهَا إِلَىٰ وَجْهِهِ فَمَسَحَ بِهَا ثُمَّ وَجَّهَهُ وَغَمَّضَهُ وَ مَدَّ عَلَيْهِ إِزَارَهُ وَ اشْتَغَلَ بِالنَّظَرِ فِي أَمْرِهِ» (1)

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

برادر و رفیق مرا بخوانید پس از این جمله دوباره ضعف بر آن حضرت مستولی گردید، خاموش شد عائشه گفت ابو بکر را بگوئید بیاید وی داخل شده بالین آن حضرت نشست چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیده گشود چشمش به جمال تھی از کمال ابو بکر افتاد صورت برگردانید ابو بکر دانست اشتباه کرده از جای برخاست و گفت اگر او به من نیازمند بود صورت بر- نمی گردانید و حاجتش را می فرمود چون بیرون رفت دوباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان جمله را تکرار کرد حفصه گفت عمر را حاضر کنید چون حضور یافت و چشم رسول به آن نامقبول افتاد صورت برگردانید و او هم خارج شد بار سوم رسول خدا فرمود برادر و صاحب مرا بخوانید ام سلمه که حق از او خوشنود باد گفت علی را بگوئید حاضر شود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جز او بدیگری عنایتی ندارد علی (علیه السلام) را بحضور خواندند چون او وارد شد گوئید روح روانی برسول خدا دمیدند شاد و خندان گردیده او را نزدیک خواند مدتی با وی برآز پرداخت سپس علی (علیه السلام) از جا برخاست و بگوشه آرام گرفت تا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به خواب رود چون او خوابید از خانه بیرون رفت مردم پرسیدند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با تو چه نجوائی داشت و چه فرمود؟ پاسخ داد هزار باب علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود و مرا به کارهائی مأموریت داد که بخواست خدا بدان ها قیام خواهم کرد.

ص: 303

1- مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد.

بیماری رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شدت کرد و آثار ارتحال ظاهر شد و علی(علیه السلام) در آن هنگام حضور داشت چون نزدیک شد روح مقدسش به آشیان جنان پرواز نماید به علی(علیه السلام) فرمود یا علی سرم را در میان دامن خود بگذار که امر خدا در رسیده چون جان من از کالبد بیرون خرامد آن را به دست خود بگیر و به صورت بکش سپس مرا رو بقبله قرار داده و به کار غسل من پرداز و نخستین کس بر من نماز بگزار و تا مرا در میان قبر پنهان ننموده از من جدا مشو و در تمام امور خود از خدا کمک بخواه.

علی(علیه السلام) حسب الامر سر مبارک پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) را در میان دامن خود گذارد رسول خدا در آن هنگام از هوش رفت زهرای مرضیه که حضور داشت به صورت پدر بزرگوارش خیره شده گریه و ندبه می کرد و این شعر را می خواند.

سپید چهره که از برکت چهره نورانی او مردم از ابر باران می طلبند و او فریادرس بی پدران و پناه بیوه زنانست.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) صدای دختر ارجمند داغدارش را شنیده دیده گشود با صدای ضعیفی فرمود ای دختر اینشعر سروده عمویت ابو طالب است به جای آن این آیه را بخوان «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»؛ (1) محمد فقط رسول خدا بوده و پیامبران پیش از او در گذشته اند آیا هر گاه او بمیرد یا کشته شود شما به حال پیش از اسلام خود برمی گردید؟ زهرا(علیه السلام) مدتی گریست رسول خدا(صلی الله علیه و آله) او را به سوی خود خوانده چون نزدیک رسید رازی با او گفت که روی مبارک فاطمه چون خورشیدی بر - افروخت آن گاه هم چنان که دست راست حضرت علی(علیه السلام) زیر چانه مبارکش بود روح مقدسش بعالم جاوید پرواز کرد

ص: 304

علی (علیه السلام) جان منور او را چنان چه فرموده بود به دست گرفت و به صورت کشید سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بجانب قبله برده دیدگان او را به دست ولایتی خود بست و جامه بر اندام آن جناب کشید و بانجام تغسیل و تکفین آن حضرت پرداخت.

ابن عباس پس از نقل این واقعه می گوید:

بزرگ ترین مصیبت برای اسلام، این بود که اختلاف و مجادله گروهی از صحابه، مانع از آن شد که پیامبر، نامه و وصیت مورد نظر خود را بنویسد. (1)

9. فریب نخوردن از دنیا و دل بستن به آخرت

اشاره

امام علی (علیه السلام) در خطبه 52 می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَآذَنْتْ بِانْقِضَاءِ وَتَكَرَّرَ مَعْرُوفُهَا وَادْبَرَتْ حَذَاءَ فَهِيَ تَحْفِزُ بِالْفَنَاءِ سَكَانَهَا وَتَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا وَقَدْ أَمَرَ فِيهَا مَا كَانَ حُلُوعاً وَكِدْرٍ مِنْهَا مَا كَانَ صَدْفُوعاً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْمَقْلَةِ لَوْ تَمَزَّرَهَا الصَّيْدَانُ لَمْ يَنْفَعِ فَأَرْمَعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالِ وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ، فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَّتُمْ حَنِينَ الْوَالِدِ الْعَجَبَالِ وَدَعَوْتُمْ بِهِدِيلِ الْحَمَامِ وَجَارْتُمْ جُورَ مُتَبَتِّلِي الرُّهْبَانِ وَخَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ التَّمَّاسِ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِقَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ وَحَفِظَتْهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلاً فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ وَ[بِاللَّهِ] تَاللَّهِ لَوْ انْمَاثَتْ قُلُوبُكُمْ انْمِيَاثاً وَسَالَتْ عُيُونُكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ دَمًا

ص: 305

1- . سبحانی تبریزی، جعفر، فروغ ابدیت، ج 2، ص: 856.

ثُمَّ عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ مَا جَزَتْ أَعْمَالَكُمْ عَنْكُمْ وَ لَوْ لَمْ تُتَّقُوا شَيْئاً مِنْ جُهْدِكُمْ أَنْعَمَهُ عَلَيْكُمْ الْعِظَامَ وَ هُدَاهُ إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ. (1)

(در یکی از روزهای عید قربان این خطبه را ایراد فرمود که اکثر شارحان، خطبه 52 و 53 را یکی می دانند که در خطبه های قبل برگزیده مطالب آن آمده است)

1. تعریف دنیا

آگاه باشید، گویا دنیا پایان یافته و وداع خویش را اعلام داشته است، خوبی هایش ناشناخته مانده به سرعتپشت کرده می گذرد، ساکنان خود را به سوی نابود شدن می کشاند و همسایگانش را به سوی مرگ می راند. آن چه از دنیا شیرین بود تلخ شده و آن چه صاف و زلال بود تیرگی پذیرفت و بیش از ته مانده ظرف آب ریخته شده از آن باقی نمانده است، یا جرعه ای آب که با آن عطش تشنگان دنیا فرو نخواهد نشست. (2)

ای بندگان خدا! از سرابی کوچ کنید که سرانجام آن نابودی است، مبادا آرزوها بر شما چیره گردد، مپندارید که عمر طولانی خواهید داشت!

2. الایبی نعمت های قیامت

به خدا سوگند! اگر مانند شتران بچه مرده ناله سر دهید و چونان کبوتران نوحه سرایی کنید و مانند راهبان زاری نمایید و برای نزدیک شدن به حق و دسترسی به درجات معنوی و آمرزش گناهانی که ثبت شده و مأموران حق آن را نگه می دارند،

ص: 306

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 89.

2- . سملة: ته مانده آب در ظرف، اداوة: ظرف و مقله: سنگ ریزهایی که در داخل ظرف آب می کردند تا آب کم تری بگیرد.

دست از اموال و فرزندان بکشید سزاوار است زیرا: برابر پاداشی که برای تان انتظار داریم و غذایی که از آن بر شما می ترسم، اندک است.

به خدا سوگند، اگر دل های شما از ترس آب شود و از چشم های تان با شدت شوق به خدا، یا ترس از او، خون جاری گردد و اگر تا پایان دنیا زنده باشید و تا آن جا که می توانید در اطاعت از فرمان حق بکوشید، در برابر نعمت های بزرگ پروردگار، به خصوص نعمت ایمان، ناچیز است. (1)

10. قاسطین و نیرنگ های معاویه و عمر و عاص و فریب کوفیان

اشاره

امام علی (علیه السلام) در خطبه 34 می فرماید (پس از اطلاع از ماجرای حکمیت و نیرنگ عمرو عاص که ابو موسی را فریب داد و طبق شروطی که برای حکمیت قبول کردند عملی نشد امام این خطبه را در سال 38 هجری ایراد کرد):

«أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَدَّيْتُمْ عَتَابَكُمْ - أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا وَبِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا إِذَا دَعَوْتُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَ مِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ يَرْتَجُّ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعْمَهُونَ [فَكَأَنَّ] وَ كَانَ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةً فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَدَّيْتُمْ اللَّيَالِي وَ مَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يَمَالُ بِكُمْ وَ لَا زَوَافِرٍ عِزٌّ يَفْتَقِرُ إِلَيْكُمْ مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٍ ضَلَّ رِعَانُهَا فَكَلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ لَيْسَ لَعَمْرُ اللَّهِ سَعْرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ تَكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ وَ تَنْتَقِصُ أَطْرَافَكُمْ فَلَا تَمْتَعِضُونَ لَا يَنَامُ عَنْكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ غُلِبَ وَ اللَّهُ الْمُتَخَاذِلُونَ وَ اِيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمَسَ الْوَعْيَى وَ اسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجٍ

ص: 307

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 103.

الرَّأْسِ وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرًا يَمَكُنُ عُدُوهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرِقُ لَحْمَهُ وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ وَيَفْرِى جِلْدَهُ لَعَظِيمٌ عَجْزُهُ صَدِّعِيْفٌ مَا صَدَّ مَتَّ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنَّ شَيْئًا فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ صَدَّ رَبُّ بِالْمَشْرِفِيَةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَتَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَقْدَامُ وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ. (1)

1. ضرورت ستایش پروردگار

خدا را سپاس! هر چند که روزگار دشواری های فراوان و حوادثی بزرگ پدید آورد. شهادت می دهم جز خدای یگانه و بی مانند خدایی نباشد و جز او معبودی نیست و گواهی می دهم محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست.

2. علل شکست کوفیان

پس از حمد و ستایش خدا، بدانید که نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان دانا و با تجربه، مایه حسرت و سرگردانی و سرانجامش پشیمانی است. من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیت به شما گفتم و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم. (ای کاش که از قصیر پسر سعد اطاعت می شد) (2) ولی شما همانند

ص: 308

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 78.

2- . ضرب المثل است، شخصی به نام «قصیر پسر سعد» از مشاوران مخصوص «جدیمه» بود و او را از ازدواج با ملکه الجزیره «زباء» منع کرد، اما به او حرف گوش نداد و به دست آن زن کشته شد، که قصیر از آن پس می گفت ای کاش حرف مرا می شنید. (تاریخ طبری)

مخالفانی ستم کار و پیمان شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سرباز زدید، تا آن جا که نصیحت کننده در پند دادن به تردید افتاد و از پند دادن خودداری کرد، داستان من و شما چنان است که برادر هوازنی سروده است: «در سرزمین منعرج، دستور لازم را دادم اما نپذیرفتند، که فردا سزای سرکشی خود را چشیدند.» (1)

11. ناکثین و شورای سقیفه

اشاره

امام علی (علیه السلام) در خطبه 172 می فرماید (مطالب این خطبه، بخشی از نوشته های افشاگرانه ای است که در سال 40 هجری برای روشن شدن واقعیت های تاریخ اسلام به دستور امام نوشته شد):

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءٌ وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَا حَرَصٌ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَخْصُ وَأَقْرَبُ وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ هَبَ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يَجِيبُنِي بِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي وَصَعَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَاجْتَمَعُوا عَلَيَّ مُنَازِعَتِي أَمْرًا هَوَلِي ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرَكَهُ فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْرِهِمْ) فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيَ الطَّاعَةَ وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فَقَدِمُوا عَلَيَّ عَامِلِي بِهَا وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا وَطَائِفَةً غَدْرًا فَوَاللَّهِ [إِنْ] لَوْ لَمْ

ص: 309

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 89.

يَصِيئُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ بِلَا جُرْمٍ جَزَاءَ لِحَلِّ لِي قَتْلِ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ إِذْ حَصَدَ رُؤُوسَهُ فَلَمْ يَنْكُرُوا وَ لَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ
بِلِسَانٍ وَلَا بِيَدٍ دَعَا مَا [إِنَّهُمْ] أَنْهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ. (1)

ستایش خداوندی را سزااست که نه آسمانی مانع آگاهی او از آسمان دیگر و نه زمینی مانع او از زمین دیگر می شود.

1. گفتگو در روز شورا

شخصی در روز شورا به من گفت «ای فرزند ابو طالب نسبت به خلافت حریص می باشی» (2) در پاسخ او گفتم، به خدا سوگند! شما با این که از پیامبر اسلام دورترید، حریص تر می باشید، اما من شایسته تر و نزدیک تر به پیامبر اسلامم، همانا من تنها حق خود را مطالبه می کنم که شما بین من و آن حائل شدید و دست رد بر سینه ام زدید.

پس چون در جمع حاضران، با برهان قاطع او را مغلوب کردم، در مانده و سرگردان شد و نمی دانست در پاسخم چه بگوید؟

2. شکوه از قریش

بار خدایا، از قریش و از تمامی آن ها که یاریشان کردند به پیش گاه تو شکایت می کنم، زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا

ص: 310

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 246.

2- . آن شخص، سعد بن ابی وقاص بود با این که حدیث منزلت «انت منی بمنزلة هارون من موسى» را همین سعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باره حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شنیده و بارها نقل کرده بود، اما راه انحراف پیمود و ولایت آن حضرت را سر انجام انکار کرد.

کوچک شمردند و در غضب حق من، با یکدیگر هم داستان شدند، سپس گفتند: برخی از حق را باید گرفت و برخی را باید رها کرد (یعنی خلافت حقی است که باید رهاش کنی)

3. شکوه از ناکثین

طلحه و زبیر و یارانشان بر من خروج کردند و همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - عائشه - را به همراه خود می کشیدند چونان کنیزی را که به بازار برده فروشان می برند، به بصره روی آوردند، در حالی که همسران خود را پشت پرده نگهداشته، اما پرده نشین حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند. لشکری را گرد آوردند که همه آن ها به اطاعت من گردن نهاده و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند، پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بیت المال مسلمین و به مردم بصره حمله کردند، گروهی از آنان را شکنجه (1) و گروه دیگر را با حيله کشتند. به خدا سوگند، اگر جز به یک نفر دست نمی یافتند و او را عمداً بدون گناه می کشتند کشتار همه آن ها برای من حلال بود، زیرا همگان حضور داشتند و انکار نکردند و از مظلوم با دست و زبان دفاع نکردند، چه رسد به این که ناکثین به تعداد لشکریان خود از مردم بی دفاع بصره قتل عام کردند. (2)

ص: 311

1- . قتل صبر، یعنی دست و پای کسی را ببندند و او را بکشند.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 325.

امام علی (علیه السلام) در خطبه 137 می فرماید (در باره طلحه و زبیر در سال 36 هجری در آستانه جنگ فرمود):

«وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصَفًا وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيْبَهُمْ مِنْهُ وَإِنْ كَانُوا وَلَوْهُ مَا لَبَسْتُ وَلَا لَيْسَ عَلَيَّ وَانْتَهَى لِلْفِتْنَةِ الْبَاغِيَةِ فِي هَا الْحَمَاءِ وَالْحَمَّةِ وَالشُّبْهَةِ [الْمُعْدِفَةُ] وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ وَقَدْ زَاخَ الْبَاطِلُ عَنْ نَصَابِهِ وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَيْءٍ غَيْبٍ وَآيْمُ اللَّهِ لَا فَرِطَنَ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصُدُّرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ وَلَا يُعْبُونَ بَعْدَهُ فِي حَسَدِي فَأَقْبَلْتُمْ إِلَى إِقْبَالِ الْعُوذِ الْمَطْفِيلِ عَلَيَّ أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَّ طُتْمُوهَا وَ [نَارَعْتَكُمْ] نَارَعْتَكُمْ يَدِي فَجَادَبْتُمُوهَا اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي وَنَكَدَا بَيْعَتِي وَالْأَبَا النَّاسَ عَلَيَّ فَاحْلُلْ مَا عَقَّدَا وَلَا تُحْكَمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا وَأَرْهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلَا وَعَمَلَا وَلَقَدْ اسْتَبْتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ فَعَمَطَا النُّعْمَةَ وَرَدَّا الْعَافِيَةَ.» (1)

1. شناسایی طلحه و زبیر

به خدا سوگند (طلحه و زبیر) و پیروانشان، نه منکری در کارهای من سراغ دارند که برابر آن بایستند و نه میان من و خودشان راه انصاف پیمودند. آن ها حقی را می طلبند که خود ترک کرده اند و انتقام خونی را می خواهند که خود ریخته اند. (2)

ص: 312

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 194.

2- . طلحه در روز قتل عثمان، نقاب بر چهره زد تا او را شناسند و چون درهای منزل عثمان را بستند تا کسی نتواند وارد خانه او شود، طلحه مهاجمان را از خانه یکی از انصار که در همسایگی خانه عثمان قرار داشت هدایت کرد تا از آنجا وارد شوند، و خود به طرف خانه عثمان تیراندازی می کرد و او بود که تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن کنند، و مانع دفن عثمان در قبرستان مسلمانان شد حال که مردم با امام علی (علیه السلام) بیعت کردند شگفت آن که در صف خونخواهان عثمان قرار گرفت!! (تاریخ طبری)

اگر من در ریختن این خون شریکشان بودم آن‌ها نیز از آن سهمی دارند و اگر خودشان تنها این خون را ریخته‌اند، باید از خود انتقام بگیرند. اولین مرحله عدالت آن‌که خود را محکوم کنند، همانا آگاهی و حقیقت بینی، با من همراه است، نه حق را از خود پوشیده داشته‌ام و نه بر من پوشیده بود، همانا ناکثین (اصحاب جمل) گروهی سرکش و ستم‌گردد، خشم و کینه و زهر عقرب،⁽¹⁾ و شب‌هاتی چون شب ظلمانی در دل‌هایشان وجود دارد. در حالی که حقیقت‌پدیدار و باطل‌ریشه‌کن شده،

و زبانش از حرکت بر ضد حق فرومانده است. به خدا سوگند، حوضی برایشان پر از آب نمایم که تنها خود بتوانم آبش را بیرون کشم، به گونه‌ای که از آب آن سیراب برنگردند و پس از آن از هیچ‌گودالی آب ننوشند! (یعنی نقشه‌ای برای آنان طرح کنم که راه فرار نداشته باشند)

2. وصف بیعت بی‌همانند

(شما مردم!) برای بیعت کردن، به سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه‌زاییده که به طرف بچه‌های خود می‌شتابند. و پیای فریاد کشیدید، بیعت! بیعت! من دستان خویش فروبستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سرباز زدم و شما دستم را کشیدید.

ص: 313

1- «حما» گل تیره و بدبو و «حمه» یعنی زهر عقرب.

خدایا! طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند و مردم را برای جنگ با من شوراندند، خدایا آن چه را بستند تو بگشا و آن چه را محکم رشته اند پایدار مفرما و آرزوهایی که برای آن تلاش می کنند بر باد ده! من پیش از جنگ از آن ها خواستم تا باز گردند و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را می کشیدم، لکن آن ها به نعمت پشت پا زدند و بر سینه عافیت دست رد گذاردند. (1)

13. ناکثین و برخورد حاکمیت اسلامی

اشاره

امام علی در خطبه 169 فرمودند (این سخنرانی را در سال 36 هجری به هنگام حرکت اصحاب به سوی بصره ایراد فرمود):

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ وَإِنَّ الْمُبْتَدِعَاتِ الْمُسَبِّهَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا وَ إِنْ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةٌ لَا تُرْكَمُ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا وَاللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيُنْقِلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يُثْقَلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرَزَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ إِنْ هُوَ إِلَّا قَدْ تَمَالُّوا عَلَى سَخِطَةِ إِمَارَتِي وَسَاصِبِرٍ مَا لَمْ أَخْفَ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَى فَيَالَةَ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَدْبَارِهَا وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ [سُنَّةِ رَسُولِهِ] سَبِيْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.» (2)

ص: 314

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 255.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 243.

1. ضرورت اطاعت از رهبری

همانا خداوند پیامبری راهنما را با کتابی گویا و دستوری استوار برانگیخت. هلاک نشود جز کسی که تبه‌کار است و بداند که بدعت‌ها به رنگ حق در آمده و هلاک‌کننده‌اند، مگر خداوند ما را از آن‌ها حفظ فرماید و همانا حکومت الهی حافظ امور شماسست، بنابر این زمام امور خود را بی آن که نفاق ورزید یا کراهتی داشته باشید به دست امام خود سپارید.

به خدا سوگند اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت که هرگز به شما باز نخواهد گردانید و در دست دیگران قرار خواهد داد

2. افشاء توطئه ناکثین

همانا ناکثین عهد شکن (1) به جهت نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوستند و من تا آن جا که برای وحدت اجتماعی شما احساس خطر نکنم صبر خواهم کرد، زیرا آنان اگر برای اجرای مقاصدشان فرصت پیدا کنند، نظام جامعه اسلامی متزلزل می‌شود. (2) آن‌ها از روی حسادت بر کسی که خداوند حکومت را به او بخشیده است به طلب دنیا برخاسته‌اند. می‌خواهند کار را به گذشته باز

ص: 315

1- . طلحه و زبیر و سران قریش.

2- . نظام، معادل سیستم System است به مفهوم جمع، مجموع و مجموعه هماهنگی که کشور را اداره می‌کنند.

گردانند. حقی که شما به گردن ما دارید، عمل کردن به کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قیام به حق و بر پاداشتن سنت اوست. (1)

14. محوریت طلحه و زبیر در طیف ناکثین

اشاره

امام علی (علیه السلام) در نامه 54 فرمودند (نامه به طلحه و زبیر که ابو جعفر اسکافی (2) آن را در کتاب مقامات در بخش فضائل امیر المؤمنین (علیه السلام) آورد که در سال 36 هجری نوشته و توسط عمران بن حصین فرستاد):

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَإِنْ كَتَمْتُمَا أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَلَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَإِنِّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعَنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَلَا [لِحَرْصٍ] لِعَرَضٍ حَاضِرٍ فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي كَارِهِينَ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ وَإِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَةِ وَالكُثْمَانِ وَإِنَّ دَفْعَكُمَا هَذَا الْأَمْرَ [قَبْلَ] مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ يَلْزَمُ كُلُّ امْرئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنِّي رَأْيِكُمَا فَإِنَّ الْآنَ [أَعْظَمَ] أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ [يَجْتَمِعَ] يَتَجَمَعَ الْعَارُ وَالتَّارُ وَالسَّلَامُ.» (3)

ص: 316

- 1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 323.
- 2- . اسکافی از دانشمندان و متکلمان معتزلی بود که در سال 240 هجری در بغداد درگذشت.
- 3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 446.

پس از یاد خدا و درود! شما می دانید- گر چه پنهان می دارید- که من برای حکومت در پی مردم نرفته، تا آنان به سوی من آمدند و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستند و بیعت کردند.

همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود و نه برای به دست آوردن متاع دنیا. اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده (از راهی که در پیش گرفته اید) باز گردید و در پیش گاه خدا توبه کنید. و اگر در دل با اکراه بیعت کردید خود دانید، زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر و نافرمانی را پنهان داشتید. به جانم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید. اگر در آغاز بیعت کنار می رفتید (و بیعت نمی کردید) آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید. شما پنداشته اید که من کشته عثمان می باشم، بیاید تا مردم مدینه کسی بین من و شما داوری کنند، آنان که نه از من طرف داری کرده و نه به یاری شما برخاسته، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته، مسؤلیت آن را پذیرا باشد. ای دو پیر مرد، از آن چه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ ترین مسأله شما، عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار، دامنگیرتان گردد. با درود. (1)

ص: 317

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 593.

امام علی (علیه السلام) در خطبه 22 فرمودند (در سال 36 هجری پس از بازگشت فرستادگان امام (علیه السلام) از جانب طلحه و زبیر، در سرزمین «ذی قار» این سخنرانی را ایراد کرد):

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ [ذَمَرَ] ذَمَّرَ حِزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ وَاللَّهُ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِيحًا وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ- [فَإِنْ] فَلَنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنْصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ [إِنْ] لَنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ وَيَحْيُونَ بِدَعَاةٍ قَدْ أُمِيتَتْ يَا خَيْبَةَ الدَّاعِي مَنْ دَعَا وَإِلَّا مَ أَجِيبُ وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلِمِهِ فِيهِمْ فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ [بِعَثَّتُهُمْ] إِلَى أَنْ أُبْرَزَ لِلطَّلْعَانِ وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ هَبْلَتُهُمْ الْهَبُولُ لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهْدَدُ بِالْحَرْبِ وَلَا أُزْهَبُ بِالضَّرْبِ وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَغَيْرِ شُبُهَةٍ مِنْ دِينِي.» (1)

امام (علیه السلام) و شناساندن ناکثین «اصحاب جمل»

آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشانند و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا! ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند و انصاف را بین من و

ص: 318

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 63.

خودشان رعایت نکردند! آن‌ها حقی را می‌طلبند که خود ترک کردند و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند! اگر شریک آن‌ها بودم، پس آن‌ها نیز در این خون‌ریزی سهم دارند و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آن‌هاست مهم‌ترین دلیل آن‌ها به زیان خودشان است.

می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که مدت‌ها است مرده و چه دعوت‌کننده‌ای؟! (1) و چه اجابت‌کنندگانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش در باره ناکثین خشنودم. اما اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آن‌ها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است.

شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آییم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آن‌ها را تحمل کنم! گریه‌کنندگان بر آن‌ها بگریند! تاکنون کسی مرا از جنگ ترسانده و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم. (2)

16. دشمنی سران قریش و توطئه‌های قاسطین و مارقین:

اشاره

امام علی (علیه السلام) در خطبه معروف به القاصعه فرمودند (این خطبه را «قاصعه» یعنی تحقیرکننده نامیدند که در آن ارزش‌های جاهلی را کوچک و خوار شمرد و از طولانی‌ترین سخنرانی‌های امام است که در سال 40 هجری در حالی که سوار بر اسب بود ایراد فرمود):

ص: 319

1- . دعوت‌کنندگان، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

2- . شریف‌الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 67.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَرْبِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَزَاعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ لِيُمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوَ اللَّهُ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ وَ نَزَعَ اللَّهُ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ وَ ادَّرَعَ لِيَأْسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ أَلَا [يَرُونَ] تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاءُ وَ يَنْهَرُ الْعُقُولَ رِوَاؤُهُ وَ طِيبُ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوبُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَنْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ تَقِيًّا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ فَاعْتَبَرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدِ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يَدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَدْخُلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.» (1)

ص: 320

1- . شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: صبحي صالح، ص: 286.

1. والایی پروردگار

ستایش خداوندی را سزاست که لباس عزّت و بزرگی پوشید و آن دورا برای خود انتخاب و از دیگر پدیده ها باز داشت. آن دورا مرز میان خود و دیگران قرار داد و آن دورا برای بزرگی و عظمت خویش برگزید و لعنت کرد آن کس را که در آرزوی عزّت و بزرگی با خدا به ستیزه برخیزد، از این رو فرشتگان مقرب خود را آزمود و فروتنان را از گردنکشان جدا فرمود.

با آن که از آن چه در دل هاست و از اسرار نهان آگاه است، به فرشتگان فرمود. «من بشری را از گل و خاکمی آفرینم، آن گاه که آفرینش او به اتمام رسید و روح در او دمیدم، برای او سجده کنید، فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس» که حسادت او را فرا گرفت.

2. نکوهش تکبر و خودپسندی شیطان

شیطان بر آدم (علیه السلام) به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت و با تکیه به اصل خود که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصب ها و سر سلسله متکبران است، که اساس عصبیت را بنا نهاد و بر لباس کبریایی و عظمت با خدا در افتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن در آورد. آیا نمی نگرید که خدا به خاطر خود بزرگ بینی، او را کوچک ساخت؟ و به جهت بلند پروازی او را پست و خوار گردانید؟ پس او را در دنیا طرد شده و آتش جهنّم را در قیامت برای او مهیا فرمود؟

خداوند اگر اراده می‌کرد، آدم (علیه السلام) را از نوری که چشم‌ها را خیره‌کنند و زیبایش عقل‌ها را مبهوت‌سازد و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند می‌آفرید، که اگر چنین می‌کرد، گردن‌ها در برابر آدم فروتنی می‌کردند و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم (علیه السلام) آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می‌کند، تا بد و خوب تمیز داده شود و تکبر و خودپسندی را از آن‌ها بزدايد و خود بزرگ بینی را از آنان دور کند. پس، از آن‌چه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید، زیرا اعمال فراوان و کوشش‌های مداوم او را با تکبر از بین برد.

اوشش هزار سال عبادت کرد که مشخص می‌باشد از سال‌های دنیا یا آخرت است، اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد، چگونه ممکن است پس از ابلیس، فرد دیگری همان اشتباه را تکرار کند و سالم بماند؟ نه، هرگز! خداوند هیچ‌گاه انسانی را برای عملی وارد بهشت نمی‌کند که برای همان عمل فرشته‌ای را محروم سازد. فرمان خدا در آسمان و زمین یکسان است (1) و بین خدا و خلق، دوستی خاصی وجود ندارد که به خاطر آن، حرامی را که بر جهانیان ابلاغ فرموده حلال بدارد. (2)

سپس حضرت فرمودند:

ص: 322

1- . ژ. در نسخه‌های دیگر «لا یدری» دارد یعنی معلوم نیست (بدون استفاده از علم غیب) (در حدیثی از امام رضا (علیه السلام) نقل شد که نام ابلیس، حارث بود و پس از رانده شدن از رحمت الهی به ابلیس یعنی «دور» نامیده شد). که طرفداران مونیسیم Monism (فلسفه وحدت وجود) تلاش فراوان کردند تا کلیه عوارض جهان خلقت را در یک اصل وحدت وجود تبیین کنند.

2- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 381.

«فَاذْكُرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يِعْدِيَكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَخَفَّكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يَجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ [رَجُلِهِ] فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ
الْوَعِيدِ وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فَقَالَ رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي لِأَرَيْنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَاَعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ قَدْ فُتِنُوا بِغَيْبِ
بَعِيدٍ وَرَجْمًا بِظَنِّ غَيْرِ مُصِيبٍ صَدَّقَهُ بِهِ آبَاءُ الْحَمِيَةِ وَإِخْوَانُ الْعَصِيَّةِ وَفُرْسَانُ الْكِبَرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ حَتَّى إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةُ مِنْكُمْ وَ
اللَّهُ تَحَكَّمَتِ الطَّمَاعِيَةُ مِنْهُ فِيكُمْ فَانْجَمَتِ [فَنَجَمَتْ فِيهِ] الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ اللَّهُ تَفَحَّلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ وَدَلَفَ بِجُنُودِهِ
نَحْوَكُمْ فَأَقْحَمُوكُمْ وَلَجَّاتِ الدُّلُّ وَأَحْلُوَكُمْ وَرَطَّاتِ الْقَتْلِ وَأَوْطَأُوكُمْ إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ طَعْنَا فِي عْيُونِكُمْ وَحَزَّأُ فِي حُلُوقِكُمْ وَدَقَّا لِمَنَاخِرِكُمْ وَ
فَصَدَّ دَأْلِمَقَاتِلِكُمْ وَسَوَّفَا بِخَزَائِمِ الْفَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ فَأَصَبَّ بِحِجِّ الْأَعْظَمِ فِي دِينِكُمْ حَرْجًا وَأُورَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا مِنَ الَّذِينَ أَصَبَّ بِحُتْمِ لَهُمْ
مُنَاصِبِينَ وَعَلَيْهِمْ مُتَالِّبِينَ فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حُدُوكُمْ وَ لَهُ جِدْكُمْ فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَى أَصْدِائِكُمْ وَوَقَعَ فِي حَسَبِكُمْ وَدَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ وَأَجْلَبَ
بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ وَقَصَدَ بِرَجَلِهِ سَبِيلَكُمْ يَتَتَبِعُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ وَيَصَدُّ رِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةِ ذُلٍّ وَ
حَلَقَةٍ ضَيْقٍ وَ عَرَصَةٍ مَوْتٍ وَ جَوْلَةٍ بَلَاءٍ فَاطْفِنُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصِيَّةِ وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ
مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ وَ نَزَعَاتِهِ وَ نَفْسَاتِهِ وَ اعْتَمِدُوا وَضِعَ التَّدْلِيلِ عَلَى رُءُوسِكُمْ وَ الْقَمَاءِ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ خَلَعَ التَّكْبُرِ مِنْ
أَعْنَاقِكُمْ وَ اتَّخَذُوا التَّوَاضُعَ مَسَلِحَةً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَ أَعْوَانًا وَ رَجُلًا [رَجُلًا] وَ فُرْسَانًا وَ لَا تَكُونُوا
كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعُظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ [الْحَسَبِ] وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَةُ فِي قَلْبِهِ
مِنْ نَارِ الْغَضَبِ وَ

4. هشدار از دشمنی های شیطان

ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبدا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود شما را به حرکت در آورد و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد! به جانم سوگند، شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده و تا حد توان کشیده و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده است و خطاب به خدا گفته: «پروردگارا! به سبب آن که مرا دور کردی، دنیا را در چشم هایشان جلوه می دهم و همه را گمراه خواهم کرد» اما تیری در تاریکی ها و سنگی بدون نشانه روی رها ساخت، گرچه فرزندان خودپسندی و برادران تعصب و خود خواهی و سواران مرکب جهالت و خود پرستی، او را تصدیق کردند. افراد سرکش شما تسلیم شیطان شدند و طمع ورزی او را در شما کارگر افتاد و این حقیقت بر همه آشکار گردید و حکومت شیطان بر شما استوار شد و با لشکر خویش به شما یورش برد و شما را به ذلت سقوط کشانید و شما را به مرز کشتار و خون ریزی کشاند و شما را با فروکردن نیزه در چشم ها، بریدن گلوها، کوبیدن مغزها پایمال کرد، تا شما را به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیا گردید.

پس شیطان بزرگ ترین مانع برای دینداری و زیانبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست! شیطان از کسانی که دشمن سر سخت شما هستند و برای

ص: 324

در هم شکستشان کمر بسته اید خطرناک تر است. مردم! آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کار گیرید و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عیب گرفت و با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد و با لشکر پیاده راه شما را بست، که هر کجا شما را بیابند شکار می کنند و دست و پای شما را قطع می کنند، نه می توانید با حیله و نقشه آن ها را بپراکنید و نه با سوگندها قادرید از سر راهتان دور کنید، زیرا کمین گاه شیطان ذلت آور، تنگ و تاریک، مرگ آور و جولان گاه بلا و سختی هاست، پس شراره های تعصب و کینه های جاهلی را در قلب خود خاموش سازید، که تکبر و خود پرستی در دل مسلمان از آفت های شیطان، غرورها و کشش ها و وسوسه های اوست.

تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و خود پسندی را زیر پا بگذارید و حلقه های زنجیر خود بزرگ بینی را از گردن باز کنید و تواضع و فروتنی را سنگر میان خود و شیطان و لشکریانش قرار دهید، زیرا شیطان از هر گروهی لشکریان و یارانی سواره و پیاده دارد. و شما همانا قابیل (1) نباشید که بر برادرش تکبر کرد، خدا او را برتری نداد، خویشتن را بزرگ می پنداشت و حسادت او را به دشمنی واداشت، تعصب آتش کینه در دلش شعله ور کرد و شیطان باد کبر و غرور در دماغش دمید و سر انجام پشیمان شد و خداوند گناه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او نهاد. (2)

ص: 325

1- قابیل بر فرزند مادرش (هابیل) تکبر کرد.

2- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 385.

«أَلَا وَقَدْ أَمَعَنْتُمْ فِي الْبَغْيِ وَأَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مَصَارِحَةً لِلَّهِ بِالْمُنَاصَبَةِ وَمُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَةِ فَإِنَّهُ مَلَأَ الشَّنَنَانَ وَمَنَافِخَ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَمَهَاوِي صَالَاتِهِ ذُلًّا عَنِ سِيَاقِهِ سُلُوسًا فِي قِيَادِهِ أَمْرًا تَسَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ وَتَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ وَكَبْرًا تَصَاقَبَتْ الصُّدُورُ بِهِ أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمْ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَتَرَفَّقُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَالْقَوَا الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ وَجَاحَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ وَمُغَالَبَةً لِأَلَايِهِ فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ [أَسَاسِ] الْعَصَبِيَّةِ وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَسُيُوفُ اعْتِرَازِ الْجَاهِلِيَةِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أُضْدَادًا وَلَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا وَلَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ وَخَلَطْتُمْ بِصَحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ وَأَذْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ وَهُمْ أَسَاسُ [أَسَاسِ] الْفُسُوقِ وَأَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضِدِّ لَالٍ وَجُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِرَاقًا لِعُقُولِكُمْ وَدُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ وَنَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى تَبْلِهِ وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ وَمَأْخَذَ يَدِهِ.» (1)

5. پرهیز از تکبر و اخلاق جاهلی

آگاه باشید! در سرکشی و ستم زیاده روی کردید و در زمین در دشمنی با خداوند فساد به راه انداختید و آشکارا با بندگان خدا به نبرد پرداختید. خدا را! خدا را! از تکبر و خودپسندی و از تفاخر جاهلی بر حذر باشید، که جایگاه بغض و کینه

ص: 326

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 290.

و رشد و سوسه های شیطانی است، که ملت های گذشته و امت های پیشین را فریب داده است، تا آن جا که در تاریکی های جهالت فرو رفتند و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند و به آسانی به همان جایی که شیطان می خواست کشانده شدند. کبر و خود پسندی چیزی است که قلب های متکبران را همانند کرده تا قرن ها به تضاد و خون ریزی گذرانند و سینه ها از کینه ها تنگی گرفت.

6. پرهیز از سران متکبر و خود پسند

آگاه باشید! زنهار! زنهار! از پیروی و فرمانبرداری سران و بزرگاتان، آنان که به اصل و حسب خود می نازند و خود را بالاتر از آن چه که هستند می پندارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می دهند و نعمت های گسترده خدا را انکار می کنند، تا با خواسته های پروردگاری مبارزه کنند و نعمت های او را نادیده انگارند. آنان شالوده تعصب جاهلی و ستون های فتنه و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند.

پس، از خدا پروا کنید و با نعمت های خدادادی درگیر نشوید و به فضل و بخشش او حسادت نورزید و از فرومایگان اطاعت نکنید، آنان که تیرگی شان را با صفای خود نوشیدید و بیماری شان را با سلامت خود درهم آمیخته اید و باطل آنان را با حق خویش مخلوط کرده اید، در حالی که آنان ریشه همه فسق ها و انحرافات و همراه انواع گناهانند.

شیطان آن ها را برای گمراه کردن مردم، مرکب های رام قرار داد و از آنان لشکری برای هجوم به مردم ساخت و برای دزدیدن عقل های شما آنان را سخنگوی

خود برگزید، که شما را هدف تیرهای خویش و پایمال قدم های خود و دستاویز وسوسه های خود گردانید. (1)

سپس امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ وَقَائِعِهِ وَمَثَلَاتِهِ وَاتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ وَمَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ وَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرِهَ إِلَيْهِمُ التَّكَاوُبَ وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضُعَ فَالْصَّقُوفُ بِالْأَرْضِ خُدُودُهُمْ وَعَقَرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوهَهُمْ وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضَعِّعِينَ قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمُخَمَّصَةِ وَابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ وَامْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَاوِفِ وَمَخَصَّ هُمْ [مَحَصَّ هُمْ] بِالْمَكَارِهِ فَلَا تَعْتَبِرُوا [الرِّضَا] الرِّضَى وَ الشُّخْطَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدَ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ وَ الْإِخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَى وَ الْإِفْتِدَارِ [الْإِقْتَارِ] فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - أ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضَعِّعِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أُخُوهُ هَارُونُ (عليه السلام) عَلَى فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصَى فَشَدَّ رِطْلًا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِيَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ وَ هُمَا بِمَا تَرُونَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ فَهَلَّا أُلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعُهُ وَ احْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كَنْوَرُ الذُّهَبَانِ وَ مَعَادِنَ الْعِقْيَانِ وَ مَعَارِسَ الْجِنَانِ وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ

ص: 328

1- . شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتي، ص: 387.

الْبَلَاءُ وَبَطَلَ الْجَزَاءُ وَاضِدٌ مَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ وَلَمَّا وَجِبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ وَلَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ
 معانی ها و لکنّ الله سدّ بحانته جعل رُسُلَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِهِمْ وَضَعْفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غَنَى وَ
 خِصَاصَةً تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَذَى وَ لَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ وَعِزَّةٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْكٌ تَمُدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرَّجَالِ وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ
 الرَّحَالِ لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ وَ أَبْعَدَ لَهُمْ [مِنْ] فِي الْإِسْتِكْبَارِ وَ لَأَمْنُوا عَنْ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ فَكَانَتْ النِّيَّاتُ
 مُشْتَرَكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَدَّ بِحَانَتِهِ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِّيقُ بِكُتُبِهِ وَ الْحُشْدُوعُ لَوَجْهِهِ وَ الْإِسْتِكْنَانَةُ لِأَمْرِهِ وَ
 الْإِسْتِسَاءَةُ لِطَاعَتِهِ أُمُورًا لَهُ خِصَاصَةٌ لَا تُشَوَّبُهَا [يَشُوبُهَا] مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ وَ كَلَّمَكَانَتِ الْبُلُوعَى وَ الْإِخْتِبَارُ أَعْظَمُ كَانَتِ الْمَثُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ
 أَجْزَلُ. (1)

7. ضرورت عبرت از گذشتگان

مردم! از آن چه که بر ملت های متکبر گذشته، از کيفرها و عقوبت ها و سختگیری ها و ذلت و خواری فرود آمده عبرت گیرید و از قبرها و
 خاکی که بر آن چه ره نهادند و زمین هایی که با پهلوها بر آن افتادند پند پذیرید و از آثار زشتی که کبر و غرور در دل ها می گذارد به خدا
 پناه ببرید، همان گونه که از حوادث سخت به او پناه می برید! اگر خدا تکبرورزیدن را اجازه می فرمود، حتماً به بندگان مخصوص خود از
 پیامبران و امامان (علیهم السلام) اجازه می داد، در صورتی که خدای سبحان تکبر و خودپسندی را نسبت به آنان ناپسند و تواضع و فروتنی
 را برای آنان پسندید، که چهره بر زمین

ص: 329

می گذارند و صورت ها بر خاک می مالند و در برابر مؤمنان فروتنی می کنند و خود از قشر مستضعف جامعه می باشند که خدا آن ها را با گرسنگی آزمود و به سختی و بلا گرفتارشان کرد و با ترس و بیم امتحانشان فرمود و با مشکلات فراوان، خالصشان گردانید.

پس مال و فرزند را دلیل خشنودی یا خشم خدا ندانید، که نشانه ناآگاهی به موارد آزمایش و امتحان در بی نیازی و قدرت است، زیرا خداوند سبحان فرمود:

«آیا گمان می کنند مال و فرزندی که به آن ها عطا کردیم، به سرعت نیکی ها را برای آنان فراهم می کنیم؟ نه آنان آگاهی ندارند»

8 فلسفه آزمایش ها

پس همانا خداوند سبحان بندگان متکبر را با دوستان خود که در چشم آن ها ناتوانند می آزمایشید، وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون (علیهم السلام) بر فرعون وارد شدند و جامه های پشمین بتن و چوب دستی در دست داشتند و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود، حکومت و ملکش جاودانه بماند و عزّتش برقرار باشد، فرعون گفت:

«آیا از این دو نفر تعجب نمی کنید؟ که دوام عزّت و جاودانگی حکومتم را به خواسته های خود ربط می دهند؟»

در حالی که در فقر و بیچارگی به سر می برند؟ اگر چنین است چرا دستبندهای طلا به همراه ندارند؟» این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش لباسی از پشم گفت، در حالی که اگر خدای سبحان اراده می فرمود، به هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج ها و معدن های جواهرات و باغات سرسبز را به روی

پیامبران می گشود و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می آورد. اما اگر این کار را می کرد، آزمایش از میان می رفت و پاداش و عذاب بی اثر می شد و بشارت ها و هشدارهای الهی بی فایده می بود و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نمی شد و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و واژه ها، معانی خود را از دست می داد.

در صورتی که خداوند پیامبران را با عزم و اراده قوی، گرچه با ظاهری ساده و فقیر مبعوث کرد، با قناعتی که دل ها و چشم ها را پر سازد، هر چند فقر و نداری ظاهری آنان چشم و گوش ها را خیره سازد.

اگر پیامبران الهی، دارای چنان قدرتی بودند که مخالفت با آنان امکان نمی داشت و توانایی و عزتی می داشتند که هرگز مغلوب نمی شدند و سلطنت و حکومتی می داشتند که همه چشم ها به سوی آنان بود، از راه های دور بار سفر به سوی آنان می بستند، اعتبار و ارزششان در میان مردم اندک بود و متکبران در برابرشان سر فرود می آوردند و تظاهر به ایمان می کردند، از روی ترس یا علاقه ای که به مادیات داشتند. در آن صورت نیت های خالص یافت نمی شد و اهداف غیر الهی در ایمانشان راه می یافت و با انگیزه های گوناگون به سوی نیکی ها می شتافتند.

اما خدای سبحان اراده فرمود که پیروی از پیامبران و تصدیق کتب آسمانی و فروتنی در عبادت و تسلیم در برابر فرمان خدا و اطاعت محض فرمانبرداری، با نیت خالص تنها برای خدا صورت پذیرد و اهداف غیر خدایی در آن راه نیابد، که هر مقدار آزمایش و مشکلات بزرگ تر باشد ثواب و پاداش نیز بزرگ تر خواهد بود. (1)

ص: 331

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 387.

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ (صلى الله عليه وآله) إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَصُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَبَجَعَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ [اللَّهُ] لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَصَعَهُ بِأَوْعِرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَّ تَتَاتِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَأَضْيَقِ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قُطْرًا بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ وَرِمَالٍ دَمِيئَةٍ وَعُيُونٍ وَشِلَّةٍ وَقُرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزُكُّ بِهَا حُفٌّ وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظَلْفٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ (عليه السلام) وَوَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسَدٍ فَارِهِمْ وَغَايَةَ لِمُلْتَمِي رِحَالِهِمْ تَهْوَى إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْنَدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قَفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ وَجَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلُلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَيَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شِدًّا غُبْرًا لَهُ قَدْ نَبَدُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ ابْتِلَاءً عَظِيمًا وَامْتِحَانًا شَدِيدًا وَاخْتِبَارًا مُبِينًا وَتَمْحِيسًا بَلِيغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَوَصَلَةً إِلَى جَنَّتِهِ وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ جَمَّ 2 الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبُنَى مُتَّصِلِ الْقُرَى بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءٍ وَرَوْضَةٍ خَضْرَاءٍ وَأَزْيَافٍ مُحَدِّقَةٍ وَعِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ وَ[زُرُوعٍ] رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَلَوْ كَانَ [الْأَسَاسُ] الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ [مِنْ] زُمُرَدَةٍ خَضْرَاءٍ وَيَاقُوتَةٍ حَمْرَاءٍ وَنُورٍ وَضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ وَلَوْضَعَ مُجَاهِدَةَ إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَلَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا

9. فلسفه حج

آیا مشاهده نمی کنید که همانا خداوند سبحان، انسان های پیشین از آدم (علیه السلام) تا آیندگان این جهان را با سنگ هایی در مکه آزمایش کرد که نه زیان می رسانند و نه نفعی دارند، نه می بینند و نه می شنوند؟ این سنگ ها را خانه محترم خود قرار داده و آن را عامل پایداری مردم گردانید.

سپس کعبه را در سنگلاخ ترین مکان ها، بی گیاه ترین زمین ها و کم فاصله ترین درّه ها، در میان کوه های خشن، سنگریزه های فراوان و چشمه های کم آب و آبادی های از هم دور قرار داد، که نه شتر، نه اسب و گاو و گوسفند، هیچ کدام در آن سرزمین آسایش ندارند.

سپس آدم (علیه السلام) و فرزندانش را فرمان داد که به سوی کعبه برگردند و آن را مرکز اجتماع و سر منزل مقصود و بار اندازشان گردانند، تا مردم با عشق قلب ها، به سرعت از میان فلات و دشت های دور و از درون شهرها، روستاها، درّه های عمیق و جزایر از هم پراکنده دریاها به مکه روی آورند، شانه های خود را بجنبانند و گرداگرد کعبه لا إله إلا الله بر زبان جاری سازند و در اطراف خانه طواف کنند و با موهای آشفته و بدن های پر گرد و غبار در حرکت باشند.

لباس های خود را که نشانه شخصیت هر فرد است در آورند و با اصلاح

ص: 333

نکردن موهای سر، قیافه خود را تغییر دهند، که آزمونی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایشی آشکار است برای پاکسازی و خالص شدن، که خداوند آن را سبب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد. اگر خداوند خانه محترمش و مکان های انجام مراسم حج را، در میان باغ ها و نهرها و سرزمین های سبز و هموار و پردرخت و میوه، مناطقی آباد و دارای خانه ها و کاخ های بسیار و آبادی های به هم پیوسته، در میان گندمزارها و باغات خرّم و پر از گل و گیاه، دارای مناظری زیبا و پر آب، در وسط باغستانی شادی آفرین و جاده های آباد قرار می داد، به همان اندازه که آزمایش ساده بود، پاداش نیز سبک تر می شد.

اگر پایه ها و بنیان کعبه و سنگ هایی که در ساختمان آن به کار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و دارای نور و روشنایی بود، دل ها دیرتر به شک و تردید می رسیدند و تلاش شیطان بر قلب ها کم تر اثر می گذاشت و وسوسه های پنهانی او در مردم کارگر نبود.

در صورتی که خداوند بندگان خود را با انواع سختی ها می آزماید و با مشکلات زیاد به عبادت می خواند و به اقسام گرفتاری ها مبتلا می سازد، تا کبر و خود پسندی را از دل هایشان خارج کند و به جای آن فروتنی آورد و درهای فضل و رحمتش را به روی شان بگشاید و وسائل عفو و بخشش را به آسانی در اختیارشان گذارد.⁽¹⁾ و امام علی (علیه السلام) در اجتناب از ستم کاری و دنیا طلبی فرمودند:

«فَاللّٰهُ اللّٰهُ فِی عَاجِلِ الْبَغْیِ وَ آجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ وَ سُوْءِ عَاقِبَةِ الْکِبْرِ فَاِنَّهَا مَصِّدَةٌ لِیْلِیْسِ الْعُظْمٰی وَ مَکِیْدَةٌ الْکُبْرِی الَّتِی تُسَاوِرُ قُلُوْبَ الرِّجَالِ مُسَاوَرَةَ السُّمُوْمِ الْفَاقِتَلَةِ فَمَا

ص: 334

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 389.

تُكِدِي أَبْدَاءً وَلَا تُشْوِي أَحَدًا لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ وَلَا مُقِلًّا فِي طَمْرِهِ وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَاةِ وَمُجَاهِدَةَ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ وَتَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ وَتَذَلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ وَتَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ وَإِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْيِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضَعًا وَالتِّصَاقِ كِرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا وَلِحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلاً مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ انْظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ وَقَدْحِ طَوَالِعِ الْكِبَرِ وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيَةَ الْجُهَلَاءِ أَوْ حُجَّةٍ تَلِيطُ بَعْقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا يَعْرِفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةً أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْحَابِهِ وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ فَقَالَ أَنَا نَارِي وَأَنْتَ طِينِي» (1)

10. پرهیز از ستم کاری

پس، خدا را! خدا را! از تعجیل در عقوبت و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشید و از آینده دردناک ظلم و سرانجام زشت تکبر و خود پسندی که کمین گاه ابلیس است و جایگاه حیله و نیرنگ اوست، بترسید، حیله و نیرنگی که با دل های انسان ها، چون زهر کشنده می آمیزد و هرگز بی اثر نخواهد بود و کسی از هلاکتش جان سالم نخواهد برد: نه دانشمند به خاطر دانشش و نه فقیر به جهت لباس کهنه اش، در امان می باشد.

ص: 335

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 294.

خداوند بندگانش را، با نماز و زکات و تلاش در روزه داری، حفظ کرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام و دیدگانشان خاشع و جان و روانشان فروتن و دل هایشان متواضع باشد، کبر و خودپسندی از آنان رخت بریندد، چرا که در سجده، بهترین جای صورت را به خاک مالیدن، فروتنی آورد و گذاردن اعضا پر ارزش بدن بر زمین، اظهار کوچکی کردن است. و روزه گرفتن و چسبیدن شکم به پشت، عامل فروتنی است و پرداخت زکات، برای مصرف شدن میوه جات زمین و غیر آن، در جهت نیازمندیهای فقرا و مستمندان است.

به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه های درخت تکبر را در هم می شکنند؟

و از رویدن کبر و خودپرستی جلوگیری می کند!

12. تعصّب ورزیدن زشت و زیبا

من در اعمال و رفتار جهانیان نظر دوختم، هیچ کس را نیافتم که بدون علّت در باره چیزی تعصّب ورزد، جز با دلیلی که با آن ناآگاهان را بفریبید و یا برهانی آورد که در عقل سفیهان نفوذ کند، جز شما!، زیرا در باره چیزی تعصّب می ورزید که نه علّتی دارد و نه سببی، ولی شیطان به خاطر اصل خلقت خود بر آدم (علیه السلام) تعصّب ورزید و آفرینش او را مورد سرزنش قرار داد و گفت «مرا از آتش و تورا از گل ساخته اند» (1).

سپس امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَّمِ فَتَعَصَّبُوا لِأَثَارِ مَوَاقِعِ النَّعَمِ فَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ

ص: 336

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 391.

أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّيْنَ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمَجْدَاءُ وَالتَّجْدَاءُ مِنْ بِيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِيِبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيْمَةِ وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيْلَةِ وَالْأَنْثَارِ الْمَحْمُودَةِ فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ وَالْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ وَالْمَعَصِيَةِ لِلْكَبْرِ وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ وَالْإِنْصَافِ لِلخَلْقِ وَالْكُظْمِ لِلْغَيْظِ وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ وَاحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَقَاوُتِ حَالِهِمْ فَالزُّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنُهُمْ [حَالَهُمْ] وَزَاحَتْ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ وَمَدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ وَانْقَادَتِ النُّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ وَوَصَلَتِ الْكِرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفِرْقَةِ وَاللُّزُومِ لِلْأَلْفَةِ وَالتَّحَاضُّصِ عَلَيْهَا وَالتَّوَاصِيِ بِهَا وَاجْتِنَابِ كُلِّ أَمْرٍ كَسَرَ رَفَقَتَهُمْ وَأَوْهَنَ مُنْتَهَمٌ مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ وَتَسَاحُنِ الصُّدُورِ وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ وَتَخَاذُلِ الْأَيْدِي وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاصِيْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِيَّةُ عِبِيدًا فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ[جَرَّعُوهُمْ جُرْعَ الْمُرَارِ] جَرَّعُوهُمْ الْمُرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَقَهْرِ الْغَلَبَةِ لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعِ وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعِ حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جَدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَالْإِحْتِمَالِ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَصْدَاقِ الْبَلَاءِ فَرْجًا فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الدُّلِّ وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ فَصَدَّارُوا مُلُوكًا حُكَمَاةً وَأَنْمَّةً أَعْلَامًا وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمْوَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأَمْوَالُ مُجْتَمِعَةً وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً وَ

الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةٌ وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةٌ وَالبَصَائِرُ نَافِذَةٌ وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةٌ أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ بَيْنَ وَ مَلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ فَانظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَ تَشَدَّدَتِ الْأَلْفَةُ وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَ الْأَفْئِدَةُ وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ وَ قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كِرَامَتِهِ وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا [عِبْرَةٌ] لِلْمُعْتَبِرِينَ [مِنْكُمْ].» (1)

و سرمایه داران فساد زده امت ها، برای داشتن نعمت های فراوان تعصب ورزیدند و گفتند:

«ما صاحبان فرزندان و اموال فراوانیم و هرگز عذاب نخواهیم شد» (2) پس اگر در تعصب ورزیدن ناچارید، برای اخلاق پسندیده، افعال نیکو و کارهای خوب تعصب داشته باشید، همان افعال و کرداری که انسان های با شخصیت و شجاعان خاندان عرب و سران قبائل در آن ها از یکدیگر پیشی می گرفتند، یعنی اخلاق پسندیده، بردباری (3) به هنگام خشم فراوان و کردار و رفتار زیبا و درست و خصلت های نیکو! پس تعصب ورزید در حمایت کردن از پناهندگان و همسایگان، وفاداری به عهد و پیمان، اطاعت کردن از نیکی ها، سرپیچی از تکبر و خود پسندی ها، تلاش در جود و بخشش، خود داری از ستم کاری، بزرگ شمردن خون ریزی، انصاف داشتن با مردم، فرو خوردن خشم، پرهیز از فساد در زمین، تارستگار شوید.

ص: 338

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 295.

2- . نفی حکومت: پلوتوکراسی Plutocracy (حکومت سرمایه داری) و سرمایه داران بزرگ.

3- . احلام: را ابن ابی الحدید «عقل و اندیشه» معنا کرد، ولی ابن میثم در، ج چهارم از شرح خود، ص: 93، احلام را به «بردباری» معنا کرد، و حق با اوست.

از کیفیهایی که بر اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت های پیشین فرود آمد خود را حفظ کنید و حالات گذشتگان را در خوبی ها و سختی ها به یاد آورید و بترسید که همانند آن ها باشید! پس آن گاه که در زندگی گذشتگان مطالعه و اندیشه می کنید، عهده دار چیزی باشید که عامل عزت آنان بود و دشمنان را از سر راهشان برداشت و سلامت و عافیت زندگی آنان را فراهم کرد و نعمت های فراوان را در اختیارشان گذاشت و کرامت و شخصیت به آنان بخشید، که از تفرقه و جدایی اجتناب کردند و بر وحدت و همدلی همّت گماشتند و یکدیگر را به وحدت واداشته به آن سفارش کردند.

و از کارهایی که پشت آن ها را شکست و قدرت آن ها را در هم کوبید، چون کینه توزی با یکدیگر، پرکردن دل ها از بخل و حسد، به یکدیگر پشت کردن و از هم بریدن و دست از یاری هم کشیدن، بهره‌زید و در احوالات مؤمنان پیشین اندیشه کنید، که چگونه در حال آزمایش

و امتحان به سر بردند، آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آن ها نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا از همه مردم جهان بیش تر در تنگنا قرار نداشتند؟

فرعون های زمان، آن ها را به بردگی کشاندند و همواره بدترین شکنجه ها را بر آنان وارد کردند و انواع تلخی ها را به کامشان ریختند، که این دوران ذلت و هلاکت و مغلوب بودن، تداوم یافت نه راهی وجود داشت که سرپیچی کنند و نه چاره ای که از خود دفاع نمایند، تا آن که خداوند، تلاش و استقامت و بردباری در برابر ناملازمات

آن‌ها را، در راه دوستی خود و قدرت تحمل ناراحتی‌ها را برای ترس از خویش، مشاهده فرمود. آنان را از تنگناهای بلا و سختی‌ها نجات داد و ذلت آنان را به عزت و بزرگواری و ترس آن‌ها را به امنیت تبدیل فرمود و آن‌ها را حاکم و زمام‌دار و پیشوای انسان‌ها قرار داد و آن قدر کرامت و بزرگی از طرف خدا به آن‌ها رسید که خیال آن‌ها نیز در سر نمی‌پروراندند. پس اندیشه کنید که چگونه بودند آن‌گاه که: وحدت اجتماعی داشتند، خواسته‌های آنان یکی، قلب‌های آنان یکسان و دست‌های آنان مددکار یکدیگر، شمشیرها یاری‌کننده، نگاه‌ها به یک سو دوخته و اراده‌ها واحد و همسو بود! آیا در آن حال مالک و سرپرست سراسر زمین نبودند؟ و رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟ پس به پایان کار آن‌ها نیز بنگرید! در آن هنگام که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند و مهربانی و دوستی آنان از بین رفت و سخن‌ها و دل‌هایشان گوناگون شد، از هم جدا شدند، به حزب‌ها و گروه‌ها پیوستند، خداوند لباس کرامت خود را از تنشان بیرون آورد و نعمت‌های فراوان شیرین را از آن‌ها گرفت و داستان آن‌ها در میان شما عبرت‌انگیز باقی ماند. (1)

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ (علیه السلام) فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهِ الْأُمْتَالِ تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَسْتَبِيهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ لِيَأْتِيَ كَانَتِ الْأَكْاسِرَةُ وَالْقِيَاصِرَةُ أَزْبَاباً لَهُمْ يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رَيْفِ الْأَهَاقِ وَبَحْرِ الْعِرَاقِ وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ وَمَهَافِي الرِّيحِ وَنَكِدِ الْمَعَاشِ فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبْرٍ وَوَبْرٍ أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً وَأَجْدَبَهُمْ قَرَاراً لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا وَ لَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ»

ص: 340

1- . شریف‌الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 393.

يَعْتَمِدُونَ عَلَىٰ عِزِّهَا فَلَا حَوْلَ مُضِدِّ طَرِبَةٍ وَ الْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ وَ الْكُثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ فِي بَلَاءِ أَزْلِ وَ أَطْبَاقِ جَهْلِ مِنْ بَنَاتِ مَوْءُودَةٍ وَ أَصْدَانِ مَعْبُودَةٍ وَ
 أَرْحَامِ مَقْطُوعَةٍ وَ عَارَاتِ مَسْتَنْوِيَةٍ فَانظُرُوا إِلَىٰ مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَىٰ دَعْوَتِهِ الْفِتَاهُ
 كَيْفَ نَشَرَتِ النُّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كِرَامَتِهَا وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا وَ التَّمَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَاصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ وَ
 فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكَيْفَ عَيْشَ [فَاكِهِينَ] قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ وَ أَوْتُهُمُ الْحَالَ إِلَىٰ كَنْفِ عِرِّ غَالِبٍ وَ تَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ
 فِي ذُرَىٰ مُلْكٍ ثَابِتٍ فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ بَيْنَ يَمَلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَىٰ مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ وَ يَمْضُونَ الْأَحْكَامَ
 فَيَمَنْ كَانَ يَمْضِيهَا فِيهِمْ لَا تُعْمَزُ لَهُمْ فَنَاءٌ وَ لَا تُفْرَعُ لَهُمْ صَفَاءٌ» (1)

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر و فرزندان اسحاق پیامبر، فرزندان اسراییل «یعقوب» (که درود بر آنان باد) عبرت گیرید، راستی
 چقدر حالات ملت ها با هم یکسان و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است! در احوالات آن ها روزگاری که از هم جدا و پراکنده
 بودند اندیشه کنید، زمانی که پادشاهان کسری و قیصر (2) بر آنان حکومت می کردند (3) و آن ها را از سرزمین های آباد، از کناره های
 دجله و فرات، (4) و از محیط های سر سبز و خرم دور کردند و به صحراهای کم گیاه

ص: 341

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 297.

2- . کسری لقب پادشاهان ایران و قیصر لقب پادشاهان روم شرقی بود.

3- . نفی حکومت: اریستوکراسی Aristocracy (حکومت های اشرافی) و الیگارشی Oligarchy (حکومت استبدادی چند نفر از
 أغنیا).

4- . بحر العراق: دریای عراق، منظور آبهای میان دجله و فرات است که ساسانیان بر آن حکومت داشتند.

و بی آب و علف، محل وزش بادها و سرزمین‌هایی که زندگی در آنجاها مشکل بود تبعید کردند، آنان را در مکان‌های نامناسب، مسکین و فقیر، همنشین شتران ساختند،⁽¹⁾ خانه‌هاشان پست‌ترین خانه‌ملت‌ها و سرزمین‌زندگیشان خشک‌ترین بیابان‌ها بود، نه دعوت حقیقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند و نه سایه محبتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند.

حالات آنان دگرگون و قدرت آنان پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود. در بلایی سخت و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور و بت‌ها را پرستش می‌کردند و قطع رابطه با خویشاوندان و غارت‌گری‌های پیاپی در میانشان رواج یافته بود.

14. ره آورد بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر آنان فروریخت بنگرید، که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد. و با دعوتش آن‌ها را به وحدت رساند! چگونه نعمت‌های الهی بال‌های کرامت خود را بر آنان گستراند و جویبارهای آسایش و رفاه بر ایشان روان ساخت! و تمام برکات آیین حق، آن‌ها را در بر گرفت! در میان نعمت‌ها غرق گشتند و در خرمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد و در پرتو عزتی پایدار آرام گرفتند و به حکومتی پایدار رسیدند. آن‌گاه آنان حاکم و زمام‌دار جهان شدند و سلاطین روی زمین گردیدند و فرمان‌روای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند و

ص: 342

1- . دبر و وبر، کنایه از شتر است، یعنی آن‌ها را فقیر و تهیدست با شتران رها کردند.

قوانين الهی را بر کسانی اجراء می کردند که مجریان احکام بودند و در گذشته کسی قدرت در هم شکستن نیروی آنان را نداشت و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند. (1)

امام (علیه السلام) فرمودند:

«أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَتَلَمَّسْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ امْتَنَّ عَلَيَّ جَمَاعَةً هَذِهِ الْأُمَّةَ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأُفَّةِ الَّتِي [يَتَقَلَّبُونَ] يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا وَيَأْوُونَ إِلَيَّ كَنْفِهَا بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمُخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنِ وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَغْرَابًا وَبَعْدَ الْمُوَالَاةِ أَحْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ تَقُولُونَ النَّارَ وَلَا الْعَارَ كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَكْفُتُوا الْإِسْلَامَ عَلَيَّ وَجِهَهُ انْتِهَاكَ لِحَرِيمِهِ وَتَقْضَاءَ لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَيَّ غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ ثُمَّ لَا [جَبْرَائِيلَ] جَبْرَائِيلُ 180 وَلَا [مِيكَائِيلَ] وَلَا مُهَاجِرِينَ وَلَا أَنْصَارًا [مِيكَائِيلَ] وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارًا يُنْصِرُونَكُمْ إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكَمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ وَإِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَقَوَاعِهِ وَآيَامِهِ وَقَوَاعِهِ فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ وَتَهَاوَنًا بِبَطْشِهِ وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْمَاضِي [الْقُرُونَ الْمَاضِيَةَ] بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّاهِي أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَعَظَلْتُمْ حُدُودَهُ وَأَمَّتُمْ أَحْكَامَهُ أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبُغْيِ وَالتَّكْثِ وَالتَّفْسَادِ

ص: 343

1- . شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتي، ص: 395.

فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا النَّاكُثُونَ فَقَدْ قَاتَلَتْ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدَتْ وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخَتْ وَأَمَّا شَيْطَانُ الرَّذَاهَةِ فَقَدْ كَفَيْتُهُ بِصَعْقَةٍ سَمِعَتْ لَهَا وَجِبَةً قَلْبِهِ وَرَجَّةً صَدْرِهِ وَبَقِيَتْ بَقِيَّةً مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَلَئِنْ أَدَانَ اللَّهُ فِي الْكُرَّةِ عَلَيْهِمْ لَأَدِيلَنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدُّرًا» (1)

15. علل نکوهش و سقوط کوفیان

آگاه باشید که شما هم اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید و با زنده کردن ارزش های جاهلیت، دژ محکم الهی را در هم شکستید، در حالی که خداوند بر این امت اسلامی بر «وحدت و برادری» منت گذارده بود، که در سایه آن زندگی کنند، نعمتی بود که هیچ ارزشی نمی توان همانند آن تصور کرد، زیرا از هر ارزشی گران قدرتر و از هر کرامتی والاتر بود.

بدانید که پس از هجرت، دوباره چونان اعراب بادیه نشین شده اید و پس از وحدت و برادری به احزاب گوناگون تبدیل گشته اید، از اسلام تنها نام آن و از ایمان جز نشانی را نمی شناسید! شعار می دهید: آتش آری، ننگ هرگز! گویا می خواهید اسلام را واژگون و پرده حرمتش را پاره کنید؟ و پیمانی را که خدا برای حفظ حرمت مسلمین در زمین و عامل امنیت و آرامش مردم قرار داد بشکنید؟

همانا اگر شما به غیر اسلام پناه برید، کافران با شما نبرد خواهند کرد. آن گاه نه جبرئیل و نه میکائیل، نه مهاجر و نه انصار، وجود ندارند که شما را یاری دهند و چاره ای جز نبرد با شمشیر ندارید تا خدا در میان شما حکم نماید.

ص: 344

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 298.

مردم! از مثل های قرآن در باره کسانی که عذاب و کیفر شدند و روزهای سخت آنان و آسیب های شدیدی که دیدند آگاهید، پس وعده عذاب خدا را دور مپندارید و به عذر این که آگاهی ندارید خود را گرفتار نسازید و انتقام خدا را سبک و خود را از کیفر الهی ایمن مپندارید، زیرا که خدای سبحان، مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور ساخت مگر برای ترک امر به معروف و نهی از منکر. پس خدا، بی خردان را برای نافرمانی و خردمندان را برای ترک باز داشتن دیگران از گناه، لعنت کرد.

آگاه باشید! شما رشته پیوند با اسلام را قطع و اجرای حدود الهی را تعطیل و احکام اسلام را به فراموشی سپرده اید! (1)

حضرت فرمودند:

«أَنَا وَصَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكُلِّ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَ صَدَّ عَنِّي فِي [حَجْرِهِ] حَجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَدَّ [وَلِيدٌ] يَصُدُّ مَنِّي إِلَى صَدْرِهِ وَ يَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَ يَمْسُنِي جَسَدَهُ وَ يَشِئُمُنِي عَرَفَهُ وَ كَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقُمُنِيهِ وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فَيَقُولُ وَ لَا خَطْلَةَ فِي فِعْلٍ وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلى الله عليه و آله) مِنْ لُدُنٍ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسُدُّ لِي بِطَرِيقِ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِفْتِدَاءِ بِهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجَاءٍ فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ حَدِيحَةَ وَ أَنَا تَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ وَ أَشْمُ رِيحَ التُّبُوءَةِ وَ لَقَدْ

ص: 345

سَمِعْتُ رِيَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيَ عَلَيْهِ (صلى الله عليه وآله) فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّيَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آسَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ
سَمِعَ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ (صلى الله عليه وآله) لَمَّا آتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ
قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدْعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنَّ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَأَرَيْتَنَا عِلْمَنَا أَنَّكَ
نَبِيٌّ وَرَسُولٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَقَالَ (صلى الله عليه وآله) وَمَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُونَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْفَلِعَ بِعُرْوِقِهَا وَ
تَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ ص - إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَإِنِّي سَأْرِيكُمْ مَا
تَطْلُبُونَ وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَقِيئُونَ إِلَيَّ خَيْرٌ وَأَنَّ [إِنْ فِيكُمْ مَنْ يَطْرُحُ فِي الْقَلْبِ وَمَنْ يَحْزَبُ الْأَحْزَابَ ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه وآله) يَا
أَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنَّي رَسُولَ اللَّهِ فَانْقَلِعِي بِعُرْوِقِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ [وَالَّذِي
بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَنْفَلَعَتْ بِعُرْوِقِهَا وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَقَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) و
(آله) مُرْفِئَةً وَالْقَتُّ بِغُصَّةِ نَبْهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَبِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكَبِي وَكُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ (صلى الله عليه وآله) و
(آله) فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عَلُوًّا وَاسْتِكْبَارًا فَمَرَّهَا فَلْيَأْتِكِ نَصْفُهَا وَيَنْقَى نَصْفُهَا فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نَصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ
أَشَدِّهِ دَوِيًّا فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالُوا كَفْرًا وَعُتُوًّا فَمُرُّ هَذَا النَّصْفِ فَلْيُرْجَعْ إِلَى نَصْفِهِ كَمَا كَانَ فَأَمَرَهُ (صلى الله
عليه وآله) فَرَجَعَ فَقُلْتُ أَدَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِّيقًا
بُنْبُوتِكَ وَإِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ وَهَلْ يَصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا يَعْنُونِي

وَإِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَا تَمِمْ سَيْمَاهُمْ سِيَمَا الصَّادِقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ عَمَّاؤُ اللَّيْلِ وَمَنَازُ النَّهَارِ مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ
الْقُرْآنِ يَحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَسُنَنَ رَسُولِهِ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَلَا يَعْزُبُونَ وَلَا يَعْزُونَ وَلَا يَفْسِدُونَ قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ» (1)

16. قاطعیت امام در نبرد با منحرفان

آگاه باشید! خداوند مرا به جنگ با سرکشان تجاوز کار، پیمان شکنان و فساد کنندگان در زمین فرمان داد: با ناکثان پیمان شکن جنگیدم و با قاسطین تجاوز کار جهاد کردم و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون ساختم و رهبر خوارج (شیطان ردهه) (2) بانگ صاعقه ای قلبش را به تپش آورد و سینه اش را لرزاند و کارش را ساخت. حال تنها اندکی از سرکشان و ستم گران باقی ماندند، که اگر خداوند مرا باقی گذارد با حمله دیگری نابودشان خواهم کرد و حکومت حق را در سراسر کشور اسلامی پایدار خواهم کرد، جز مناطق پراکنده و دور دست.

17. سوابق درخشان شجاعت و فضائل امام (علیه السلام)

من در خردسالی، بزرگان عرب را به خاک افکندم و شجاعان دو قبیله معروف «ریعه» و «مضر» را در هم شکستم! شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

ص: 347

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 300.

2- . ردهة: گودالی که رهبر خوارج معروف به «ذو الثدیه» جنازه اش در آن افتاده بود. و ناکثان یعنی «عهد شکنان» اصحاب جمل که در بصره شورش کردند، قاسطین «ستمکاران» یعنی معاویه و پیروان ستمکار او و مارقین یعنی خارج شدگان، خوارج و طرفدارانشان که از لشکر امام و امت اسلامی کناره گرفتند.

در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش می نشانند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می گرفت و در بستر مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند و بوی پاکیزه خود را به من می بویاند و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می گذارد، هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد تا شب و روز، او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکوراهنمایی کند و منهمواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است، (1) پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می فرمود و به من فرمان می داد که به او اقتداء نمایم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند ماه از سال را در غار حراء (2) می گذراند، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید، در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می بویدم من هنگامی که وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی! تو آن چه را من

ص: 348

1- . اتّباع الفصیل اثر امّه (شتر بچه همواره با شتر است) وقتی می خواستند بگویند که آن دو نفر همیشه با هم بودند از این ضرب المثل استفاده می کردند.

2- . حراء: کوهی است که در شمال مکه به فاصله 6 کیلو متر، بر دامنه جنوبی کوه و در ارتفاع 160 متر، غاری وجود دارد که پیامبران گذشته و حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن عبادت می کردند، و خلوتگاه و محل عبادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز بود که آیات آغازین قرآن در آنجا بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد.

می شنوم، می شنوی و آن چه را که من می بینم، می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی»

18. خیره سری و دشمنی سران قریش

من با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودم آن گاه که سران قریش نزد او آمدند و گفتند:

«ای محمد (صلی الله علیه و آله) تو ادعای بزرگی کردی، که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند، ما از تو معجزه ای می خواهیم، اگر پاسخ مثبت داده، انجام دهی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر از انجام آن سرباز زنی، خواهیم دانست که ساحر و دروغ گویی» پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود «شما چه می خواهید؟» گفتند:

«این درخت را بخوان تا از ریشه کنده شود و در پیش تو بایستد» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست. حال اگر خداوند این کار را بکند آیا ایمان می آورید؟ و به حق شهادت می دهید؟

گفتند: آری، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من به زودی نشانتان می دهم آن چه را که درخواست کردید و همانا بهتر از هر کس می دانم که شما به خیر و نیکی باز نخواهید گشت، زیرا در میان شما کسی است که کشته شده و در چاه «بدر» دفن خواهد شد،⁽¹⁾ و کسی است⁽²⁾ که جنگ احزاب را تدارک خواهد کرد. سپس به درخت اشاره کرد و فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می دانی من

ص: 349

1- . این پیش گوئی از آینده به جنگ بدر (چاهی بین مکه و مدینه) اختصاص دارد که جسد عتبه و شیبیه، پسران ربیعہ و امیه و پسران عبد شمس و ابو جهل و برخی دیگر در آن ریخته شد و دسته جمعی در آن دفن شدند.

2- . این شخص ابو سفیان است که جنگ احزاب (خندق) را تدارک دید و سرانجام شکست خورد، که این حوادث در سال های پس از هجرت اتفاق افتاد.

پیامبر خدایم، از زمین با ریشه هایت در آی و به فرمان خدا در پیش روی من قرار گیر» سوگند به پیامبری که خدا او را به حق مبعوث کرد، درخت با ریشه هایش از زمین کنده شده و پیش آمد که با صدای شدید چونان به هم خوردن به آل پرندگان، یا به هم خوردن شاخه های درختان، جلو آمد و در پیش روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاد که برخی از شاخه های بلند خود را بر روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعضی دیگر را روی من انداخت و من در طرف راست پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاده بودم، وقتی سران قریش این منظره را مشاهده کردند، با کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده، نصفش جلوتر آید و نصف دیگر در جای خود بماند» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمان داد. نیمی از درخت با وضعی شگفت آور و صدایی سخت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک شد گویا می خواست دور آن حضرت بیچد، اما سران قریش از روی کفر و سرکشی گفتند: «فرمان ده این نصف باز گردد و به نیم دیگر ملحق شود و به صورت اول در آید» پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد و چنان شد. من گفتم: لا إله إلا الله، ای رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم و نخستین فردی هستم اقرار می کنم که درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و بزرگداشت دعوت رسالت، آن چه را خواستی انجام داد. اما سران قریش همگی گفتند: «او ساحری است دروغ گو، که سحری شگفت آور دارد و سخت با مهارت است». و خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: «آیا نبوت تو را کسی جز امثال علی (علیه السلام) باور می کند؟»

19. الگوهای کامل ایمان

و همانا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنشی نمی ترسند، کسانی که سیمای آن ها سیمای صدیقان و سخنانشان، سخنان نیکان است،

ص: 350

شب زنده داران و روشنی بخشان روزند، به دامن قرآن پناه برده سنت های خدا و رسولش را زنده می کنند، نه تکبر و خود پسندی دارند و نه بر کسی برتری می جویند، نه خیانت کارند و نه در زمین فساد می کنند، قلب هایشان در بهشت و پیکرهایشان سرگرم اعمال پسندیده است. (1)

17. بی وفائی امت اسلام، با امام علی (علیه السلام)

اما درد دل وسوز درون

در این ساعات پایانی شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال 1440 هجری قمری، با دلی غمبار از بی وفائی های امت اسلامی به ساحت مولی الموحدين امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما الصلاة والسلام، احادیثی را که از قول نبی مکرم اسلام در ارتباط با جایگاه این امام معصوم، عرضه می دارم تا برای همیشه، جوامع اسلامی بلکه آزادی خواهان عالم، تا حدودی بر عمق فاجعه از دست دادن شخصیت والای این امام همام، پی برده و ارتباط خود را با ولایت نورانی آن حضرت مستحکم، و از کلمات گهر بار آن حجت خدا، بیش از پیش بهره جسته، از شفاعت آن امام و وصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بهره مند شوند.

در تفسیر معتبر منهج الصادقین ذیل آیه معراج آمده است:

در سوره النجم بیان فرموده فی قوله «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» و در امالی، شیخ طوسی رحمة الله علیه از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که از رسول خدا شنیدم که می فرمود حق تعالی پنج چیز را به من عطا فرمود و پنج چیز را به علی

ص: 351

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، ص: 399.

کرامت فرمود مرا جوامع کلم داد و علی را جوامع علم و مرا نبی گردانید و علی را وصی و مرا کوثر داد و علی را چشمه سلسبیل و مرا وحی داد و علی را الهام و در آن شب که مرا به آسمان بردند همه درهای آسمان بروی من گشادند و جمیع حجاب ها را از پیش نظر من برداشتند تا که در آن حال من نظر در علی می کردم و علی به من نظر می کرد و بعد از آن حضرت بگریه افتاد گفتم ما بیکدیگر فداک ابی و امی پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز تو را بگریه در آورد فرمود یا بن عباس بدان که چون به مقام «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» رسیدم اول سخنی که حق تعالی به من گفت این بود که: «یا محمد (صلی الله علیه و آله) انظر تحتک» ای محمد (صلی الله علیه و آله) در پائین خود نگو من نظر کردم دیدم که جمله حجاب ها برداشته شده و همه درهای آسمان گشوده شده علی را در مفرش خودش دیدم که سر را برداشته بود به من می نگرید پس حق تعالی به من تکلم فرمود گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) حق تعالی با تو چه گفت فرمود به من خطاب کرد:

«یا محمد (صلی الله علیه و آله) انی جعلت علیا وصیک و وزیرک و خلیفتک من بعدک فاعلمه بها فانه یسمع کلامک، فاعلمته و انا بین یدی ربی عز و جل فقال لی: قد قبلت و اطعت.»

یعنی حق تعالی به من گفت که ای محمد (صلی الله علیه و آله) من علی را وصی تو گردانیدم و وزیر و خلیفه تو ساختم از پس تو پس به او اعلام کن که سخن تو را می شنود من نزد پروردگار خود این معنی را با علی گفتم و علی در خانه خود بود به من می نگریست و سخن مرا می شنید پس به من گفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم و اطاعت و فرمان برداری او نمودم پس حق تعالی بملائکه امر کرد که همه بر علی سلام کردند و علی جواب سلام ایشان باز گفت و من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت

می دادند به وصایت و خلافت علی و بر هیچ گروهی از فرشتگان نگذاشتم مگر مرا تهنیت کردند و گفتند:

«یا محمد و الذی بعثک بالحق لقد دخل السرور علی جمیع الملائکة باستخلاف اللّٰه عز و جل لک ابن عمک.»

یعنی ای محمد (صلی الله علیه و آله) به حق آن خدایی که تو را به حق به خلق فرستاد که همه فرشتگان را سرور و خوش حالی تمام دست داد به آن که حق تعالی ابن عم تو را خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم همه سرهای خود را بزیر انداخته و در زمین می نگرستند من جبرئیل را گفتم سبب چیست که همه به زمین می نگرند جواب داد که:

«استأذنوا فی النظر الیه فاذن لهم.»

از خدای خود اذن طلبیدند که نظر در روی علی کنند و اکنون متوجه علی اند و روی او را می بینند و چون از آسمان به زمین آمدم.

«جعلت اخبره بذلک و هو یخبرنی فعلمت انی لم أطأ الا موطا و قد کشف لعلی (علیه السلام).»

یعنی چون از معراج بازگشتم شروع کردم که آن چه دیده بودم و شنیده با علی بگویم علی بر من سبقت کرده همه آن چه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد من دانستم که در هیچ جا قدم نرادم و به هیچ جا نرفتم مگر که حق تعالی آن را به علی نموده بود و او را از آن واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گفت که من گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرا وصیتی فرما که به آن عمل کنم فرمود:

«علیک بحب علی بن ابی طالب.»

بر توباد ای پسر عباس که علی را دوست داری گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) اوصینی مرا وصیتی کن فرمود:

«علیک بمودة علی بن ابی طالب.»

بر توباد به دوستی علی بن ابی طالب.

«و الذی بعثنی بالحق نبیا ان الله لا یقبل من عبد حسنة حتی یسئله عن حب علی بن ابی طالب و هو تعالی اعلم فان جاءه بولایته قبل عمله علی ما کان فیه و ان لم یاته بولایته لم یسأله عن شیء و امر به الی النار.»

یعنی به حق آن که مرا به حق به خلق فرستاد که حق تعالی هیچ حسنه را از بنده خود قبول نکند تا آن که اول از وی از دوستی علی بن ابی طالب سؤال کند و حال آن که او عالمتر باشد به آن پس اگر اتیان نماید بولایت و محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و گوید که من محب و دوستدار علی ام حق تعالی هر عمل خوبی که از او صادر شده باشد قبول کند و اگر محب علی و دوستان علی نبوده باشد از هر عمل خوب او سؤال نکند و بفرماید تا او را بدوزخ برند بعد از آن فرمود که:

«و الذی بعثنی بالحق نبیا النار لاشد غضبا علی مبغض علی بن ابی طالب ممن زعمان الله ولد.»

بحق خدایی که مرا برسالت به خلق فرستاد که آتش دوزخ غضبناک تر است بر دشمن علی از آن کس که دعوی کند که مر خدای را فرزندی هست و بدان ای ابن عباس که اگر همه ملائکه مقربین و انبیای مرسلین جمع شوند بر دشمنی علی و حال آن که هرگز چنین نکنند حق تعالی همه آن ها را بآتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) کسی باشد که علی را دشمن داشته باشد فرمود: نعم یا بن عباس.

قومی باشند که گمان ایشان آن باشد که از امت من باشند و حال آن که ایشان را نصیبی از اسلام نباشد یا بن عباس.

«ان علامة بغضهم له تفضيلهم من دونه عليه.»

نشانه دشمنی ایشان مر علی را آن ست که غیر او را بر او تفضیل دهند یا بن عباس حق تعالی هیچ پیغمبری را گرامی تر از من نیافرید و هیچ وصی را گرامی تر از علی خلق نکرده.

«یا بن عباس خالف من خالف علیا و لا تکون لهم ظهیرا و لا ولیا.»

ای پسر عباس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با آن کس دوستی مکن و یاری او منمای ای پسر عباس اگر خواهی که با خدای ملاقات کنی و او سبحانه از تو خوشنود باشد پس بطریقه علی سلوک نما که شک در علی کفر است به خدا و چون بیان تفضیل جمیع احادیث و اخبار معراجیه و روایات مأثوره در آن باب موجب مزیت اطناب می شود و سبب زیادتی طول کتاب از این جهت به همین اختصار افتاده و بالله المعونة و التوفیق. (1)

آری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، امانتی گران بها در میان امت اسلامی بود که قدر آن را ندانستند و در این ساعات غمبار شب قدر، خداوند متعال این امانت را با فرقی شکافته و محاسنی رنگین، از امت اسلامی پسگرفت و بدینوسیله روح بلند آن امام معصوم و وصی نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از آنهمه بی وفائی دنیا و اهل دنیا، به لقاء الله پیوست.

ص: 355

و اینک با دلی پر از درد و آه و مالا مال از غم و غصه، در شهادت امام علی (علیه السلام) می گوئیم:

شبهای فراغ کوفه، از راه آمد

مولی ز سرشوق، به محراب آمد

ایتام و مساکین، همه با ناله و آه

با کاسه شیر، سوی حیدر آمد

در سوگ علی، عرش الهی دیدند

بالین علی، رسول و زهرا آمد

شرمنده نبود حیدر، از اینکه بتول

با پهلوی بشکسته به سویش آمد

بر غربت او، چشم «تائب» گریید

تا اینکه نوید حق، شفاعت آمد

و الحمد لله رب العالمین

ص: 356

فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الأخبار، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ش.
۲. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، قم، انتشارات مؤمنین، ۱۳۸۴ش.
۳. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ش.
۴. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کمال الدین، تهران، کتابفروسی اسلامی، ۱۳۷۸ش.
۵. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیرة النبویة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶. ابوحیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط، بیروت، دارالکفر، ۱۴۲۰ق.

٧. اربلي، علي بن عيسي، كشف الغمة عن معرفة احوال الائمة، تهران، انتشارات اسلاميه، ١٣٦٤ش.
٨. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعاني، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامي، ١٣٨٧ش.
٩. بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، قم، دارالمجتبي، ١٤٢٧ق.
١٠. حائري اسكوئي، موسى، احقاق الحق، كربلا، مكتبة الميرزا الحائري العامة، ١٣٨٥ق.
١١. حرّ عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، لاحياء التراث، ١٣٦٨ش.
١٢. حرّاني، ابن شعبه، تحف العقول، قم، نشر آل علي، ١٣٨٢ش.
١٣. رضا، محمد رشيد، المنار، قاهره، دارالنشر للجامعات، ١٤٢٨ق.
١٤. زمخشري، محمود بن عمر، تفسير كشاف، قم، نشر البلاغه، ١٣٧٣ش.
١٥. سبحاني تبريزي، جعفر، فروغ ابدیت، قم، دارالتبليغ، ١٣٥١ش.
١٦. سيوطي، عبدالرحمن بن ابي بكر، الدر المنثور، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ق.
١٧. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: صبحي صالح، قم، دارالتقليين، ١٤١٩ق.
١٨. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتي، قم، موسسه فرهنگي انتشاراتي حضور، ١٣٧٩ش.

١٩. طباطبائي، محمد حسين، تفسير الميزان، مترجم: موسى، محمد باقر، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٣٩٣ ش.

٢٠. طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، قم، دار الأسوه، ١٣٧٤ ش.

٢١. طبرسي، فضل بن حسن، إعلام الوري بأعلام الهدى، مترجم: ساكت، محمد حسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩٠ ش.

٢٢. طبرسي، فضل بن حسن، تفسير مجمع البيان، مترجم: جمعي از اساتيد، نشر فراهاني، تهران، ١٣٧٥ ش.

٢٣. طبري، محمد بن جرير، تاريخ الرسل و الملوك، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٤٢٩ ق.

٢٤. عياشي، محمد بن مسعود، تفسير عياشي، قم، چاپخانه علميه، بي تا.

٢٥. فخر رازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير، تهران، دارالكتب العلميه، ١٣٦٧ ش.

٢٦. قمي، علي بن ابراهيم، تفسيرالقمي، قم، كتابخانه آيت الله العظمي مرعشي نجفي، بي تا.

٢٧. قندوزي، سليمان بن ابراهيم، ينابيع الموده، كاظمين، دارالكتب العراقيه، ١٣٨٥ ق.

٢٨. كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، قم، دارالاسوه، ١٣٧٥ ش.

٢٩. كليني، محمد بن يعقوب، روضة الكافي، تهران، اسلاميه، ١٣٨٢ ق.

۳۰. کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله، منهج الصادقین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴ش.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلامیة، ۱۲۹۴ق.
۳۲. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مترجم: ساعدی خراسانی، محمد باقر، تهران، نشر اسلامیة، ۱۳۷۶ش.
۳۳. مفید، محمد بن محمد، المقنعة، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۸ش.
۳۴. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ش.
۳۵. موسوی خمینی، سید روح‌الله (امام خمینی(ره))، توضیح المسائل، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۰ش.
۳۶. موسوی خمینی، سید روح‌الله (امام خمینی(ره))، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۶ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

